



اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ شَرَجَلَهُم
 ۞۞۞

عربی، زبان قرآن (۲)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

دانش آموخته دانشگاه تهران

ورودی ۶۹ بارتبه ۳۹

معلم نمونه و مدرس برتر کشوری

حائز رتبه اول در مسابقات تدریس غیر حضوری

رتبه اول در طراحی سوالات مفهومی

رتبه اول در طرح درس نویسی

دارای محتوای آموزشی :

اپلیکیشن، خودآموز، فیلم آموزشی، پادکست، پاورهای درس به درس

کتاب درسی، طراح تست و ...

دارای کانال «أحبُّ العَرَبِيَّة» @OhebbboArabic

در جهت تبادل اطلاعات و ارتقای سطح علمی دبیران

و خدمت صادقانه در جهت رفع اشکال دانش آموزان



سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۴

جمهورية إيران الإسلامية

الفهرس

۴	مَوَاعِظُ قِيَمَةٍ	الدَّرْسُ الْأَوَّلُ
۵	الْمُعْجَمُ	
۶	حَوَّلَ النَّصَّ	
۶	إِعْلَمُوا - اِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اِسْمُ الْمَكَانِ	
۱۰	جَوَّازٌ فِي سَوْقِ مَشْهَدٍ	
۱۱	الْتِمَارِيْنُ	
۱۵	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۱۶	لِلْتَمَرِيْنِ فِي الْمَنْزِلِ	
۱۷	جمع بندی	
۲۱	صِنَاعَةُ التَّلْمِيْعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ	الدَّرْسُ الثَّانِي
۲۳	الْمُعْجَمُ	
۲۳	حَوَّلَ النَّصَّ	
۲۴	إِعْلَمُوا - اِسْمُ الْفَاعِلِ وَ اِسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ	
۳۰	الْتِمَارِيْنُ	
۳۴	عَجَائِبُ الْمَخْلُوقَاتِ	الدَّرْسُ الثَّالِثُ
۳۶	الْمُعْجَمُ	
۳۶	حَوَّلَ النَّصَّ	
۳۷	إِعْلَمُوا - اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدْوَاتُهُ	
۳۹	جَوَّازٌ فِي الْمَلْعَبِ الرِّیَاضِيِّ	
۴۰	الْتِمَارِيْنُ	
۴۳	تَأْثِيْرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَةِ عَلَی اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ	الدَّرْسُ الرَّابِعُ
۴۵	الْمُعْجَمُ	
۴۵	حَوَّلَ النَّصَّ	
۴۶	إِعْلَمُوا - اَلْمَعْرِفَةُ وَ النِّكَرَةُ - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۱)	
۴۸	الْتِمَارِيْنُ	
۵۲	لِلْتَمَرِيْنِ فِي الْمَنْزِلِ	

الفهرس

شماره درس	موضوع	شماره صفحه
الدرس الخامس	الصدق	۵۳
	المعجم	۵۴
	حول النص	۵۵
	اعلموا - الجملة بعد النكرة	۵۵
	جواز، شراء شريحة الهاتف الجوال	۵۷
	التمارين	۵۸
	للتمرين في المنزل	۶۰
الدرس السادس	لنحرموا ثلاثة	۶۱
	المعجم	۶۲
	حول النص	۶۳
	اعلموا - ترجمه الفعل المضارع (۲)	۶۳
	التمارين	۶۵
	للتمرين في المنزل	۶۹
الدرس السابع	لا تقنطوا	۷۱
	المعجم	۷۲
	حول النص	۷۳
	اعلموا - معاني الأفعال الناقصة	۷۳
	التمارين	۷۵
	جمع التفسير	۸۰

مَوَاعِظُ قِيَمَةٍ

پندهایی ارزشمند

اسم تفضیل مصدر اسم فاعل

خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ. الإمام الهادي

بهتر از خوبی، انجام دهنده آن است.

لَقَمَانُ الْحَكِيمِ كَانَ رَجُلًا حَكِيمًا، ذُكِرَ [ه] فِي الْقُرْآنِ

لقمان حکیم مردی خردمند بود، که در قرآن [از او] یاد شده است

وَ قَدْ عَاصَرَ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُودَ وَ عُرِفَ بِالْحَكِيمِ.

و او معاصر پیامبر خدا داوود بوده و به حکیم معروف بود.

وَصَايَا لَقْمَانَ هِيَ إِحْدَى الْقِصَصِ الْقُرْآنِيَّةِ الَّتِي تُشِيرُ إِلَى الْحِكْمَةِ الَّتِي وَهَبَهَا اللَّهُ إِيَّاهُ،

سفارش‌های لقمان یکی از داستان‌های قرآنی است که اشاره می‌کند به حکمتی که خداوند آن را به او عطا کرده است،

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ وَ نَعَدُّ حِكْمَهُ مِنْ أَعْظَمِ الْحِكَمِ وَ الْمَوَاعِظِ،

و به راستی ما به لقمان حکمت دادیم، و حکمت‌های او از بزرگترین حکمت‌ها و پندها به شمار می‌رود.

وَ حَسَبَ كُتُبِ التَّفْسِيرِ أَنَّ لَقْمَانَ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَ قِيلَ أَنَّهُ كَانَ رَاعِيًّا، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَنَّ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ.

طبق کتب تفسیر، لقمان برده‌ای حبشی بود و گفته شده که او چوپان بوده است، اما خداوند متعال (بلندمرتبه باد نام او) با حکمت بر او منت نهاد.

إِشْتَهَرَ لَقْمَانُ بِوَصَايَاهُ الَّتِي أَوْصَاهَا لِابْنِهِ؛

لقمان به خاطر سفارش‌هایی که به پسرش کرد، مشهور شد.

أَهَمُّ هَذِهِ الْوَصَايَا قَوْلُهُ لِابْنِهِ: مَهْمُ تَرِينَ أَيْنَ نَصِيحَتِهَا، سَخَنَ أَوْ بِهْ پَسْرَشْ اسْت:

﴿وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾

و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسرش گفت در حالی که وی او را اندرز می‌داد: ای پسرکم، به خدا شرک نورز؛ زیرا شرک، بی‌شک ستمی بزرگ است.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾

سپس به او گفت: ای پسرکم، نماز را برپا دار.

وَ مِنْ وَصَايَاهُ الْقِيَمَةِ أَيْضًا قَوْلُهُ لَوَلَدِهِ: ﴿وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾،

و همچنین از سفارش‌های ارزشمند او، این سخنش به پسرش است: و با تکبر رویت را از مردم برنگردان،

وَ مَعْنَاهُ أَنْ لَا تَتَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ،

و معنایش این است که نسبت به مردم تکبر نورزی.

وَمِنْ وَصَايَاهُ كَذَلِكَ ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^۱،
و از سفارش‌های دیگر او: و در زمین با ناز و تکبر راه مرو، زیرا خداوند هیچ خودپسندِ فخرفروشی را دوست ندارد،

يَنْهَاهُ عَنِ التَّبَخُّرِ فِي الْمَشْيَةِ. او را از تکبر (فخرفروشی) در راه رفتن باز می‌دارد.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: ﴿وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾ سپس به او گفت: و صدایت را پایین بیاور
يَعْنِي إِذَا تَكَلَّمْتَ لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ؛ یعنی وقتی صحبت می‌کنی، صدایت را بالا نبر؛

فَإِنَّ أَرْفَعَ الْأَصْوَاتِ الْأَصْوَاتِ وَ أَنْكَرَهَا لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.
«أَرْفَعَ» اسمُ مَنْصُوبٍ / و صوت خبرِ إِنْ و مرفوع.

فَإِنَّ مَنْ أَرْفَعَ الْأَصْوَاتِ وَ أَنْكَرَهَا لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.
«مِنْ أَرْفَعَ» خبرِ مُقَدِّمٍ إِنْ در محل رفع و صوت اسمِ مؤخَّرٍ إِنْ و منصوب باید باشد.

اسم تفضیل اسم تفضیل
فَإِنَّ مَنْ أَرْفَعَ الْأَصْوَاتِ وَ أَنْكَرَهَا لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.

زیرا یکی از بلندترین و زشت‌ترین صداها، بی‌شک بانگِ خَران است.

فَعَل ماضی باب افعال
كَمَا أَوْصَى وَلَكَدَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، وَ تَجَنَّبِ الْكِذْبِ وَ الْأَكْلِ عَلَى شَبَعٍ.

هم‌چنین او پسرش را به تقوای خداوند پاک و بلندمرتبه، و دوری از دروغ و خوردن در حالت سیری سفارش کرد.
(هم‌چنین پسرش را سفارش کرد که تقوای خداوند پاک و بلند مرتبه را پیشه کند، و از دروغ و پرخوری بپرهیزد.)

فَهَذَا مِمَّا ذَكَرَهُ اللَّهُ عَنِ لُقْمَانَ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْحِكَمِ وَ الْوَصَايَا النَّافِعَةِ.

و این قسمتی از حکمت‌ها و سفارشات سودمندی است که خداوند درباره لقمان در قرآن یاد کرده است.

❁ الْمُعْجَم ❁ برگرد

اَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ: صدایت را پایین بیاور (عَضَّ، يَعْضُ)	تَجَنَّبِ: دوری کردن	لَ: بی‌گمان (حرف تأکید)
اِقْصِدْ: میانه‌روی کن (قَصَدَ، يَقْصِدُ) ^۱	تُشِيرُ: اشاره می‌کند «اشاره: اشاره کرد»	لَا تُصَعِّرُ خَدَّكَ: با تکبر رویت را برنگردان (مضارع: يُصَعِّرُ)
أَقِمْ: برپای دار «أَقِمِ الصَّلَاةَ: نماز را برپای دار.» (أَقَامَ، يُقِيمُ)	تُعَدُّ: به‌شمار می‌آید	لَا تَمْشِ: راه نرو (ماضی: مَشَى/ مضارع: يَمْشِي)
أَنْكَرُ: زشت‌تر، زشت‌ترین = أَقْبَحُ	حَمِير: خرها «مفرد: حِمَار»	مُخْتَال: خودپسند = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ
يَنْهَى+ه: یَنهَاهُ: او را باز می‌دارد (نَهَى: باز داشت، إِنَّه: باز دار)	رَاعِي: چوپان	مَرَحًا: شادمانه و با ناز و خودپسندی
أَوْصَى: سفارش کرد (مضارع: يَوْصِي)	شَبَع: [حالت] سیری	مَشْي، مَشْيَة: راه رفتن
أَوْصَى+ه = أَوْصَاهُ	عَاصِر: معاصر بود (مضارع: يُعَاصِرُ)	مُنْكَر: کار زشت و ناپسند ^۲
أَوْمَرُ: دستور بده «و + أَوْمَرُ = وَ أَمْرُ» ^۲	عُرِفَ بِ: معروف بود به ...	مَنْ: نعمت داد (مضارع: يَمُنُّ)
إِيَّاهُ: به او، او را	فَخُور: فخر فروش # مُتَوَاضِع	وَهَبَ: بخشید (مضارع: يَهَبُ)
تَبَخَّرُ: فخر فروشی	قِيمَ: ارزشمند	يَعِظُ: موعظه می‌کند (ماضی: وَعَظَ)
	قِيلَ أَنْ: گفته شد که	مَوْعِظَة: پند، اندرز (جمع: مَوَاعِظُ) ^۴

۱-۲-۳- «اِقْصِدْ - أَوْمَرُ - مُنْكَر» امسال از متن درس حذف شده‌اند که امید است مولفان در این خصوص اصلاحیه صادر کنند.

۴- صفت برای جمع مکسر غیر انسان، به شکل «مفرد مؤنث» به کار می‌رود: مَوَاعِظُ قِيمَة: پندهای ارزشمند

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

- ❏ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کنید. ☒ ☐
- ۲- مَعْنَى ﴿لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾ أَنْ تَتَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ.
معنای {- با تکبر رویت را از مردم برنگردان-} اینست که نسبت به مردم تکبر بورزی. ☐
- ۲- يَجِبُ أَنْ لَا تَرْفَعَ أَصَوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ مَنْ تَتَكَلَّمُ مَعَهُ.
باید صداهايمان را بالاتر از صدای کسی که با او سخن می‌گوییم نبریم. ☒
- ۳- عَلَيْنَا أَنْ نُحَافِظَ عَلَى آدَاءِ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا. (این عبارت از متن درس حذف شده است)
ما باید مراقب نماز در وقت خودش (نماز اول وقت) باشیم. ☒
- ۴- قَدَّمَ لِقْمَانُ الْحَكِيمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةً.
لقمان حکیم به پسرش پندهایی ارزشمند تقدیم کرد. ☒
- ۵- الْإِعْجَابُ بِالنَّفْسِ ۲ عَمَلٌ مَقْبُولٌ. (مَقْبُولٌ # مَذْمُومٌ)
خودپسندی، کاری پسندیده است. ☐

هـِ اعْلَمُوا برگرد

اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ

❏ اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است؛

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:

گبیر: بزرگ اکبر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حسن: خوب احسن: خوب‌تر، خوب‌ترین

هرگاه اسم تفضیل همراه «من» باشد یا خالی از «ال» باشد و مضاف به نکره باید به صورت «مفرد مذکر» یعنی بر وزن «أَفْعَل» بیاید.	آسیا بزرگ‌تر از اروپا است.	آسیا أَكْبَرُ مِنْ أُرُوبَا.
	آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است.	آسیا أَكْبَرُ قَارَاتِ الْعَالَمِ.
	آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.	آسیا أَكْبَرُ قَارَةٍ فِي الْعَالَمِ.
	کوه دماوند بلندتر از کوه دناست.	جَبَلُ دَمَاوَنْدٍ أَعْلَى مِنْ جَبَلِ دِنَا.
	کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است.	جَبَلُ دَمَاوَنْدٍ أَعْلَى جِبَالِ إِيْرَانِ.
	کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.	جَبَلُ دَمَاوَنْدٍ أَعْلَى جَبَلٍ فِي إِيْرَانِ.

أَكْبَرُ الْعَيْبِ، أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ ۑ

بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.

کلمات «قَدَّمَ» و «إِعْجَابٌ بِالنَّفْسِ» از متن درس و معجم حذف شده است؛ حالا که در درک مطلب آمده، لازم است معنای آن را بدانید:
۱- قَدَّمَ: تقدیم کرد، پیش فرستاد (مضارع: يُقَدِّمُ- مصدر: تقدیم)
۲- إِعْجَابٌ بِالنَّفْسِ: خودپسندی- مُعْجَبٌ بِالنَّفْسِ: خودپسند

◇ گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أَعْلَى: بلندتر، بلندترین أَعْلَى: گران‌تر، گران‌ترین ﴿بر وزن أَعْلَى﴾
أَحَبُّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین أَقَلُّ: کمتر، کمترین ﴿بر وزن أَقَلُّ﴾

◇ مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعْلَى» می‌آید؛ مثال:

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه بزرگ‌تر زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ مثال:

فَاطِمَةُ أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَب.



◇ غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِل» است؛ مثال:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفَاضِلُ. (أَرَادِلُ، جمع أَرْدَل و أَفَاضِلُ، جمع أَفْضَل است).

◇ هرگاه بعد از اسم تفضیل همراه حرف جرّ «مِنْ» بیاید، (أَفْعَل مِنْ)، معنای «برتر» دارد؛ مثال:

هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ. این از آن بزرگ‌تر است.

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای «برترین» دارد؛ مثال:

سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَكْبَرُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ. سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.

که اخبر نفسك (۱): ترجمه الأحادیث التالية، ثمَّ صَعَّ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱. سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است.
﴿أَحَبُّ، أَنْفَعُ﴾

۲- أَحْسَنُ زَيْنَةِ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ^۲ مَعَ إِيمَانٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین زینت مرد، آرامش همراه با ایمان است. ﴿أَحْسَنُ﴾

۳- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

برترین کارها، کسب [روزی] حلال است. ﴿أَفْضَلُ﴾
نکته:

﴿اسم تفضیل: أَفْعَل + مِنْ (أَعْلَمُ مِنْ: دانایتر از) / أَفْعَل + اسم مجرور (أَعْلَمُ + النَّاسِ: دانایترین مردم)

﴿فعل: أَفْعَل + اسم منصوب (يَنْ يَنْ اتِ) یا اسم مرفوع (يَنْ يَنْ وَن) (أَعْلَمُ النَّاسِ: مردم را آگاه و با خبر کرد)

﴿فعل بعد از «مِنْ»، معمولاً به صورت فعل مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

۱- الرَّجُلُ: انسان، مرد ۲- السَّكِينَةُ: آرامش

﴿اعْلَمُوا ۲﴾ خَيْرٌ وَ شَرٌّ تَفْضِيلِي

دو کلمه «خیر» و «شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تف ضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «مِنْ» است، یا به صورت «مضاف» می‌آید؛ مثال:

﴿خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلُ مِنَ الْجَمِيلِ قَائِلُهُ. الإمام الهادي﴾

بهتر از خوبی انجام دهنده‌اش است و **زیباتر از** زیبا گوینده‌اش می‌باشد.

﴿شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقِدُ الْأَمَانَةَ وَ لَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أمير المؤمنين علي﴾

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

﴿خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أمير المؤمنين علي﴾ **بهترین** کارها میانه‌ترین آنهاست.

﴿حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی **بهترین** کار بشتاب.

﴿اخْتَرِ نَفْسَكَ ۲﴾: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ.

۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹

﴿... پروردگارا، ما ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو **بهترین** رحم‌کنندگان.﴾ (ترجمه انصاریان)

۲- ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدَر: ۳

﴿شب قدر از هزار ماه **بهتر** است.﴾ (الهی قمشه‌ای)

۳- ﴿شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينَ﴾.

﴿**بدترین** مردم کسی که دارای دورو است (بدترین مردم شخص دورو است).﴾

۴- ﴿خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ ۳ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسول الله ﷺ﴾

﴿**بهترین** دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.﴾

﴿انواع مَنْ :

۱- مَنْ مَوْصُول : به معنی ((کسی که)) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

﴿خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ "مَنْ" أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسول الله ﷺ﴾

۲- مَنْ اسْتِفْهَام : به معنی ((چه کسی)) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿"مَنْ" هُوَ؟﴾

۳- مَنْ شَرْطِيَّة : که در درس بعد می‌خوانیم به معنی ((هرکس)) در جملات شرطیه استفاده می‌شود؛ اول جمله، بر سر فعل واقع می‌شود و نیاز به جواب شرط دارد. ﴿"مَنْ" غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ ۴. هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند، او بدتر از چارپایان است.﴾

^۱ حَيٌّ: بشتاب

^۲ ذُو الْوَجْهِينَ : پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «مَنْ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهِينَ» در روز قیامت بدترین مردم نزد خداوند عزّ وجلّ کسی است که دورو است، و خود این دلالت بر این است: کسی که شرّ وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

^۳ أَهْدَى: هدیه کرد بعد از «مَنْ» به شکل مضارع التزامی ترجمه می‌شود. (هدیه کند)

^۴ غَلَبَتْ: چیره شد/ بَهِيمَة، ج بَهَائِم :چارپایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند.

به حرکت و تلفظ اسم «مَنْ» دقت کنید تا با حرف جرّ «مِنْ» اشتباه نگیرید.

📖 مَنْ : حرف جرّ: به معنای ((از)) که بر سر اسم و ضمیر متصل می آید.

📖 هُوَ أَحْسَنُ مِّنَّا . (مِنْ+ما) - مِمَّا ذَكَرَهُ اللَّهُ ... (مِنْ+ما) / أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. (مِنْ+الحلال)

📖 اِعْلَمُوا (۳) اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن **مَفْعَل** و گاهی بر وزن **مَفْعِل** و **مَفْعَلَة** است؛ مثال :

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه

مَوْقِف: ایستگاه مَنْزِل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه

📖 جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است؛ مانند مَدَارِس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.**

📖 اخْتِزْ نَفْسَكَ (۳): تَرْجِمِ الْأَيَّتَيْنِ وَ الْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿ وَ جَادِلْهُمْ ۚ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ ۚ عَنْ سَبِيلِهِ... ﴾ النحل: ۱۲۵

📖 و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (بحث کن). در حقیقت (قطعاً، که)، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است. (ترجمه فولادوند) أَحْسَنُ: اسم تفضیل / أَعْلَمُ: اسم تفضیل

۲- ﴿ وَ الْآخِرَةُ ۖ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ۚ ﴾ الْأَعْلَى: ۱۷

با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (ترجمه فولادوند) خَيْرٌ: اسم تفضیل / أَبْقَى: اسم تفضیل

۳- كَانَتْ مَكْتَبَةً «جندی سابور»*** فی خوزستان أَكْبَرَ مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.

📖 کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود. أَكْبَرُ: اسم تفضیل / مَكْتَبَة: اسم مکان

** در کل برای تشخیص نوع اسم، به شکل مفردشان نگاه می کنیم؛ أماکن ← أمکن ← «مفرد: مکان»، مَدَارِس: مَدْرَسَة / مَلَاعِب: مَلْعَب / مَطَاعِم: مَطْعَم / مَنَازِل: مَنْزِل همه اسم مکان هستند.

ء جَادِلْ : بحث کن

ء ضَلَّ : گمراه شد

٦ آخر (وزن فاعل = اسم فاعل) : انتها و مؤنثش «آخِرَة» می شود. / آخر (وزن أفعل = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، «أُخْرَى» می شود.

*** «جندی سابور»: در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می کردند.

جواز برگرد


 في سوق مشهد

◆ بَائِعُ الْمَلَابِسِ (فروشنده لباس‌ها)	◆ الزَّائِرَةُ (خانم زائر)
◆ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ، مَرْحَبًا بِكِ. عَلَيْكُمُ السَّلَامُ. خوش آمدید .	◆ سَلَامٌ عَلَيْكُم . سلام عليكم
◆ سِتُونُ أَلْفَ دِينَار. شصت هزار دینار.	◆ كَمْ سَعْرٌ هَذَا الْقَمِيصِ؟ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟
◆ عِنْدَنَا بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ دِينَار. تَقْضِي. به قیمت پنجاه هزار دینار داریم. بفرما.	◆ أُرِيدُ أَرْخَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.
◆ أَبْيَضُ وَ أَسْوَدُ وَ أَزْرَقُ وَ أَحْمَرُ وَ أَصْفَرُ وَ بَنَفْسَجِي. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش .	◆ أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟ چه رنگی دارید؟
◆ تَبْدَأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ دِينَار. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار شروع می‌شود تا هشتاد و پنج هزار دینار.	◆ بَكَمْ سَعْرٍ هَذِهِ الْقَسَاتِينُ؟ این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند است؟
◆ أَخْتِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ. ^۲ خواهرم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد .	◆ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت‌ها گران است!
◆ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَار. دویست و سی هزار دینار. إِذْفَعِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ ^۵ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفًا . بعد تخفیف، دویست و بیست هزار پرداخت کن.	◆ رَجَاءٌ، أَعْطِنِي قَمِيصًا مِنْ هَذَا النَّوعِ وَ... كَمْ أَدْفَعُ ^۴ ؟ لطفاً، پیراهنی از این جنس به من بده و ... چند بپردازم؟

- عَيْنَ نَوْعِ الْإِسْمِ: مَشْهَدُ: اسم مکان، الزَّائِرَةُ: اسم فاعل، بَائِعُ: اسم فاعل، أَرْخَصَ: اسم تفضيل، أَفْضَلَ: اسم تفضيل
- مَلَابِسُ (مفردش: مَلْبَسٌ) بر وزن مَفْعَل است ولی معنای مکانی نمی‌دهد؛ پس اسم مکان نیست.
- أَبْيَضُ وَ أَسْوَدُ وَ أَزْرَقُ وَ أَحْمَرُ وَ أَصْفَرُ: وزن أَفْعَل هستند ولی چون بر رنگ دلالت می‌کنند، اسم تفضيل نیستند.
- کلماتی مانند «سوق، بیت، عالم، قاعة» اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن اسم مکان نیستند.

^۲ نَوْعِيَّة: جنس^۴ لون: رنگی - ألوان: رنگ‌هایی
^۵ تخفیف: تخفیف^۳ سَعْر = قیمة = مَمْن: قیمت / «جمع: أَسْعَار»
^۴ دَفَع: پرداخت کرد (مضارع: يَدْفَعُ: پرداخت می‌کند)

که التمارین برگرد

التمرین الأول: أي كلمة من كلمات معجم الدرس تناسب التوضيحات التالية؟

- ۱- الإنسان الذي يفتخر بنفسه كثيراً: **مُختال**
- انسانی که به خودش زیاد می‌بالد : خودپسند
- ۲- حيوانٌ يُستخدم للحمل والركوب: **حِمار**
- حیوانی که برای باربری و سوار شدن به کار گرفته می‌شود: خر
- ۳- قيل أنه كانت مهنة لقمان: **راعي**
- گفته شده است که آن شغل لقمان بوده است: چوپان
- ۴- أعمل السَّيِّءَ وَالْقَبِيحَ: **مُنْكَر**
- کار بد و زشت : کار زشت
- ۵- عُضُوٌّ فِي الْوَجْهِ: **خَد**
- اندامی در چهره : گونه

التمرین الثاني: عيّن نوع الأفعال التي تحتها خطٌّ و ميّز ترجمتها. (نوع: الماضي، المضارع، الأمر)

أرادَ قنبرٌ أن يسبَّ الذي كان سبَّه؛ فقال الإمامُ عليٌّ **عليه السلام** له:
مهلاً يا قنبرُ، دَعِ شاتمَكَ مُهاناً تُرَضِّ الرِّحْمَنَ وَ تُسَخِّطِ الشَّيْطَانَ وَ تُعاقِبَ عَدُوَّكَ، ... ما أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ
مِثْلَ الْحِلْمِ، وَ لا أَسَخِطُ الشَّيْطَانَ مِثْلَ الصَّمْتِ، وَ لا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ مِثْلَ السُّكُوتِ عَنْهُ.
رُبَّ سَكُوتٍ أَبْلَغُ مِنَ الْكَلَامِ (مِنَ الْأَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ)

قنبر خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، دشنام دهد، پس امام علی **علیه السلام** به او فرمودند:
 ای قنبر آرام باش، دشنامگوی خود را خوار رها کن تا [خدای] بخشاینده را خشنود و اهریمن را
 خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی] مانند بردباری **خشنود** و
 اهریمن را با [چیزی] همانند خاموشی **خشمگین نکند** و نادان با [چیزی] همانند دم فرو بستن در
 برابرش کیفر نشد.

چه بسا سکوتی (دم فرو بستنی) که از سخن گفتن رساتر باشد(است).

أرادَ: فعل ماضی / يسبَّ: فعل مضارع / قال: فعل ماضی / دَعِ: فعل امر / ما أَرْضَى: فعل ماضی منفی / لا أَسَخِطُ: فعل ماضی منفی

^۳ مَيَّزُ: جدا و سوا کن
^۴ قنبر: از اصحاب خاص، غلام و دربان (حاجب) حضرت علی (ع) و همچنین دربان امام حسن مجتبی (ع) بود. شیخ طوسی، او را در شمار اصحاب امام علی (ع) یاد می‌کند.
^۵ «لا» در دو فعل «لا أَسَخِطُ و لا عُوقِبَ» لای نفی است. هرگاه فعل ماضی منفی به «ما» (ما أَرْضَى) آمده باشد، لازم است فعل‌های ماضی بعد از آن با «لا» منفی شود.
 بدانیم: مهانا: حال / لا عُوقِبَ: فعل ماضی منفی، مجهول / رُبَّ: حرف جرّ، سکوت: مجرور به حرف جرّ، مبتدا، أَبْلَغُ: خبر، مِنَ الْكَلَامِ: جار و مجرور

التَّامِرِينَ الثَّلَاثُ: تَرْجِمُ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

(الْمَبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

۱- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. خصال الصدوق، ص ۳۰، ح ۱۰۶

خوش خویی نیمی از دین است.

حُسْنُ : مبتدا، نِصْفُ : خبر

(الفاعل و المفعول)

۲- مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ.

هر کس خلق و خوی اش بد شود (بد باشد)، خودش را عذاب می دهد.

خُلُقُ: فاعل، نَفْسُ: مفعول

(فِعْلُ الْأَمْرِ وَ الْفِعْلُ الْمَاضِي)

۳- اَللّٰهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ^۸ خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي.

خدوندا، همانطور که آفرینش مرا نیکو گردانیدی، اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.

فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسِّنْ، اَلْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ

۴- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ^۹ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. (اِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)

در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست.

أَثْقَلُ: اسم تفضیل، : فِي الْمِيزَانِ، مِنَ الْخُلُقِ: جار و مجرور

التَّامِرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمُ مَا يَلِي^{۱۰}، ثُمَّ عَيْنِ اِسْمِ الْمَكَانِ، وَ اِسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸

پروردگار مشرق و مغرب / الْمَشْرِقِ ، الْمَغْرِبُ: اسم مکان

۲- ﴿مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۱

از مسجد الحرام / الْمَسْجِدُ : اسم مکان

۳- اِی شِنَوَاتَرِین شِنُونْدِگَان / اَسْمَعَ : اسم تفضیل

یا اَسْمَعَ السَّامِعِينَ :

۴- اِی بَهْتَرِین آفرینندگان / أَحْسَنَ : اسم تفضیل

یا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ :

۵- اِی رَحْمَ کَنده ترین رَحْم کنندگان / أَرْحَمَ : اسم تفضیل

یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^{۱۱}:

^۶ ساء: بد شد ≠ حَسَنٌ : نیکو شد

^۷ عَذَّبَ: عذاب داد

^۸ حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

^۹ الْمِيزَانُ: ترازو (ترازوی اعمال)

^{۱۰} ما يَلِي: آنچه می آید، در فرهنگ لغت «المعاني» معنا شده است: «موارد زیر» (اینجا باید بود آبی رنگ باشد و معنا گفته شود).

^{۱۱} بیشتر بدانیم: نوع اسم های «السَّامِعِينَ / الْخَالِقِينَ / الرَّاحِمِينَ»: اسم فاعل

الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمُ الْأَفْعَالِ وَالْمَصَادِرِ^{۱۲} التَّالِيَةِ.

الْمَاضِي	الْمُضَارِعُ وَالْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ	الْمَصَدَرُ
قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است	يُحْسِنُ: نیکی می کند	أَحْسِنُ: نیکی کن	إِحْسَان: نیکی کردن
إِقْتَرَبَ: نزدیک شد	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می شوند	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	إِقْتِرَاب: نزدیک شدن
إِنْكَسَرَ: شکسته شد	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	لَا تَنْكَسِرُ: شکسته نشو	إِنْكَسَار: شکسته شدن
اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست	يَسْتَغْفِرُ: آمرزش می خواهد	اسْتَغْفِرْ: آمرزش بخواه	اسْتِغْفَار: آمرزش خواستن
مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی کند	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	مُسَافَرَة: سفر کردن
تَعَلَّمَ: یاد گرفت	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می گیرند	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	تَعَلُّم: یاد گرفتن
تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می کنید	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَبَادُل: عوض کردن
قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	عَلِّمْ: آموزش بده	تَعْلِيم: آموزش دادن

الْتَّمَرِينُ السَّادِسُ: عَيْنِ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

۱- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الفتح: ۲۶
سَكِينَة: مفعول / رَسُول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنان فرود آورد (نازل کرد).

۲- ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ البقرة: ۲۸۶
اللَّهُ: فاعل / نَفْسًا: مفعول
خداوند به هر کس فقط به اندازه توانایی اش تکلیف می کند.

۳- ﴿أَعْبَدُ النَّاسِ، مَنْ أَقَامَ^{۱۳} الْفَرَائِضَ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ ع

أَعْبَدُ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه
عابدترین مردم، کسی است که اعمال واجب را به پا دارد.

۴- ﴿أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

أَحَبُّ: مبتدا / عِبَادِ: مضاف الیه / اللَّهِ: مجرور به حرف جر / أَنْفَعُ: خبر
محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آن ها نسبت به بندگان اوست.

۵- ﴿عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع

عَدَاوَة: مبتدا / خَيْرٌ: خبر / صَدَاقَة: مجرور به حرف جر
دشمنی عاقل (فرد خردمند) بهتر از دوستی نادان (فرد نادان) است.

^{۱۲} در سوال مصادر آورده شده، حال آنکه معنای یک مصدر خواسته شده است، بهتر بود معنای دو مصدر دیگر هم از دانش آموز خواسته می شد.

^{۱۳} أَقَامَ: برپا کرد

الْتَّمَرِينُ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

- ۱- مفرد: سَعَرٌ ☒ أسعار ☐ ثياب ☐ ثعلب ☐ حمير ☐ ذئب ☐ قيمت‌ها/خران/روباها/گرگ‌ها
- همه حیوان هستند به جز أسعار (قیمت‌ها)
- ۲- سِرْوَال ☐ صَمْتٌ ☒ فُستان ☐ قَمِيص ☐ شلوار/سکوت/پیراهن زنانه/پیراهن
- همه لباس هستند به جز صمت (سکوت)
- ۳- مُمْرَصَةٌ ☐ بَائِعَةٌ ☐ فَلَاحَةٌ ☐ قَيِّمَةٌ ☒ پرستار/فروشنده/کشاورز/ارزشمند
- همه دلالت بر شغل دارند به جز قَيِّمَةٌ (ارزشمند)
- ۴- أَحْمَرٌ ☒ أَحْسَنَ ☐ أَجْمَلَ ☐ أَصْلَحَ ☐ سرخ/نیکوتر، نیکوترین/زیباتر، زیباترین/شایسته‌تر، شایسته‌ترین
- همه اسم تفضیل هستند به جز أَحْمَر (سرخ) که رنگ است.
- ۵- أَصْفَرٌ ☐ أَزْرَقٌ ☐ أَبْيَضٌ ☐ أَكْثَرُ ☒ زرد/آبی/سفید/بیش‌تر، بیش‌ترین
- همه رنگ هستند به جز أَكْثَر (بیش‌تر، بیش‌ترین) که اسم تفضیل است.
- ۶- حَدٌّ ☐ سِنٌّ ☐ لِسَانٌ ☐ مَرَحٌ ☒ گونه/دندان/زبان/با ناز و خودپسندی
- همه اعضای بدن هستند به جز مَرَح (با ناز و خودپسندی)

الْتَّمَرِينُ الثَّامِنُ: صَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ.

- ۱- اشْتَرَيْنَا وَ قَسَاتَيْنِ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتَجَرِّ. سِرَاوِيلُ / أَشْهُرٌ ² / مَوَاقِفَ سِرَاوِيلُ / چند شلوار و پیراهن زنانه با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.
- * سِرَاوِيل (مفرد: سِرْوَال) قَسَاتَيْنِ (مفرد: قُستان) همراه شد/ بد شد / کامل کرد، انجام داد
- ۲- دَهَبَ الْعَامِلُ إِلَى بَيْتِهِ بَعْدَمَا وَاجِبَاتِهِ بِدَقَّةٍ. ضَلَّ / سَاءَ / قَمَّ / کارگر بعد از اینکه وظایفش را با دقت انجام داد، به خانه‌اش رفت.
- عمر کردیم / ارمغان کردیم، هدیه دادیم / چیره
- ۳- إِنَّا هَدِيَّةً لِرَزْمِيلِنَا³ الْفَائِزِ فِي الْمُسَابَقَةِ. عَمَرْنَا / أَهْدَيْنَا / غَلَبْنَا أَهْدَيْنَا/ بی‌گمان ما هدیه‌ای به دوستان برنده‌یمان دادیم.
- سرزنش کننده / جنس / قیمت‌ها ← مفردش: سَعَر (قیمت)
- ۴- يَا زَمِيلِي، دَعْ لَكَ حَقِيرًا لِرِضَا اللَّهِ. شَاتِمٌ / نَوَعِيَّةٌ / أَسْعَارٌ شَاتِمٌ/ ای دوست من، برای رضای خدا سرزنش کننده‌ات را در حالی که کوچک است، رها کن.
- کلید / چراغ / ترازو
- ۵- إِنَّ أَلَّ أَلَّهُ لِمَعْرِفَةٍ⁴ وَزَنَ الْأَشْيَاءِ. مِفْتَاحٌ / مِيزَانٌ جمعشان: مَفَاتِيحُ / مَصَابِيحُ / موازين
- میزان/ بی‌گمان ترازو، وسیله‌ای برای شناخت وزن اشیاست.

¹ مَتَجَر: مغازه (اسم مکان، جَمْعُهُ: مَتَاجِر)
 ² أَشْهُر (ج: شَهْر: ماه): ماه‌ها / أَشْهُر (وزن أَفْعَل، اسم تفضیل) مشهورترین
 ³ رَزْمِيل: همکلاسی، همکار (جمع: رُزْمَلَاء)
 ⁴ مَعْرِفَةٌ (جمع: مَعَارِف): مصدر است به معنای شناخت
 * الْعَامِلُ: کارگر / الْفَائِز: برنده / الْوَالِد: پدر / شَاتِم: سرزنش کننده ← اسم فاعل هستند بر وزن «الْفَاعِلُ»

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ^{۱۴} برگرد

■ اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.

دعای افتتاح

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَفْتَتِحُ^{۱۵} الشَّاءَ بِحَمْدِكَ وَ اَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ مِنْكَ،

خدایا من ستایش را به وسیله حمد تو می گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری

وَ اَیْقَنْتُ اَنَّكَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ،

و یقین دارم که براستی تو مهربان‌ترین مهربانانی در جای گذشت و مهربانی

وَ اَشَدُّ الْمُعَاقِبِیْنَ فِی مَوْضِعِ النِّكَالِ وَالنَّقِمَةِ،

و سخت‌ترین کیفرکنندگانی در جای شکنجه و انتقام

وَ اَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِیْنَ فِی مَوْضِعِ الْكِبْرِیَاءِ وَ الْعَظَمَةِ ...

و بزرگترین جبارانی در جای بزرگی و عظمت ...

وَ اَعْطِنَا بِهٖ فَوْقَ رَعْبَتِنَا، یَا خَیْرَ الْمَسْئُوْلِیْنَ^{۱۶} وَ اَوْسَعَ الْمُعْطِیْنَ.

و به وسیله او بیش از آنچه ما خواهیم به ما بده، ای بهترین درخواست کنندگان و دست‌بازترین عطا کنندگان.

برای دیدن ادامه دعای افتتاح روی لینک زیر بزنید:

http://www.tebyan.net/Weblog/gh_mahdi/post.aspx?PostID=26948

^{۱۴} هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

^{۱۵} اَفْتَتِحُ: فعل مضارع به معنای «می‌گشایم» است.

^{۱۶} در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و آدرس اینترنتی مذکور «المسؤولین» چاپ شده است. شکل صحیح نوشتاری در عربی به شکل «المسؤولین» است.

📄 (للتَّامِرِينَ فِي الْمَنْزِلِ) اُكْتُبِ اسْمَ كُلِّ صَوْرَةٍ . [تمرین به عهده دانش آموز است]



۱- اَلتَّعَلَبُ ۲- اَلْفَرَسُ ۳- اَلذِّئْبُ ۴- اَلْحِمَارُ



۵- اَلْمِفْتَاحُ ۶- اَلْمَلَأِسُ ۷- اَلْمِصْبَاحُ ۸- اَلْمِيزَانُ



۹- اَلسَّرَوَالُ ۱۰- اَلْقَمِيصُ ۱۱- اَلْعِبَاءَةُ ۱۲- اَلْفُسْتَانُ



۱۳- اَلْمَطْبَعَةُ ۱۴- اَلْمَوْقِفُ ۱۵- اَلْمَطْعَمُ ۱۶- اَلْمَطْبَخُ



۱۷- اَلْمَصْنَعُ ۱۸- اَلْمَتَجَرُ ۱۹- اَلْمَلْعَبُ ۲۰- اَلْمَكْتَبَةُ

جمع بندی ❁ بیشتر بدانیم ۳:

❁ تفاوت در حرکت، تفاوت در معنا

۱- خَلَقَ: آفرینش، خلقت، ایجاد

۲- خَلَقَ مترادف (الخُلُق) است: جَ اخْلَاق: خوی، طبع؛ « سَيِّئُ الخُلُقِ»: بد اخلاق؛ « سُوءُ الخُلُقِ»: بد اخلاقی.

❁ تَسْمِيَة از کلمه اسم گرفته شده است، برخی گویند اصل آن «سمو» است و همزه اول عوض از واو است و برخی نیز گویند ریشه اش به معنای «سمو» علامت است که واو به همزه قلب شده است.

❁ گاهی قَدْ حرفی است که اختصاص به فعل داده می شود، به شرط اینکه فعل متصرف، خبری، مثبت یا منفی مجرد از عامل جزم و نصب و سین و سوف باشد.

❁ «قد» همراه فعل ماضی

① قد + فعل ماضی = تحقق (وقوع فعل بطور قطع) که فعل بصورت ماضی نقلی معنا می شود.

قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْحُجُرَاتِ أَرْبَعِ كِبَائِرٍ. خداوند بلند مرتبه در سوره حجرات چهار گناه کبیره را حرام ساخته است.

قَدْ زُوِدَ اللَّهُ الْخَفَاشَ بِحَاسَّةٍ سَمْعٍ حَادَّةٍ. قطعاً خداوند خفاش را به حس تیز شنوایی مجهز کرده است.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (بی شک کسی که نفس خویش را بیالاید رستگار گردیده است).

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (بی تردید مومنان رستگار شدند).

② قد + ماضی = تقریب (متصل به زمان حال)

قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ: نماز بر پا شده است

❁ «قد» همراه فعل مضارع

③ «قد» + فعل مضارع = تقلیل (وقوع فعل به ندرت)

قَدْ يَصْدُقُ الْكَذُوبُ. فرد دروغگو گاهی راست می گوید. / دروغگو شاید راست بگوید.

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، گاهی میان مردم کسی هست که از ما بهتر است.

④ قد + فعل مضارع = توقع (احتمال و انتظار وقوع فعل)

قَدْ يَقْدُمُ الْوَالِدُ اللَّيْلَةَ مِنَ الْحَجِّ. (ممکن است پدر، امشب از مکه بیاید).

⑤ «قد» + فعل مضارع = حرف تحقیق است و تأکیدی معنا می شود، اگر فاعلش «الله: خدا» باشد: مثل:

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا. بدون شک خداوند کسانی از شما را که پنهانی بیرون می روند، می شناسد.

❁ قرابت معنایی:

- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. امیر المؤمنین (ع)

اگر دانا بود خصم تو، بهتر / که با نادان شوی یار و برادر

- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند / چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

- خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسول الله (ص)

آن که عیب تو گفت، یار تو اوست / و آن که پوشیده داشت، مار تو اوست

نکات قاعده:

❁ هر کلمه ای که بر وزن أَفْعَلَ بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

▪ صفت مشبهة به معنی:

رنگ: أَرْزَقَ، زَرَقَا: آبی - أَحْمَرَ، حَمَرَا: سرخ - أَبْيَضَ، بَيَضَا: سفید - أَسْوَدَ، سَوَدَا: سیاه - أَصْفَرَ، صَفَرَا: زرد، ...

عیب: أَحْمَقَ، حَمَقَا: ابله و نادان - أَصَمَّ، صَمَا: کر - أَعَمَّى، عَمَيَا: کور - أَبْكَمَ، بَكَمَا: لال، أَعْوَجَ، عَوَجَا: کج، أَخْرَسَ، خَرَسَا: گنگ ...

حُسن: أَزْهَرَ، زَهَرَا: درخشان - أَحْوَرَ، حَوَرَا: سفیدی چشم و سیاهی اش پر رنگ باشد. آهو چشم

▪ فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،

▪ متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می دهم

اسم: اَرْتَبَ (خرگوش)، اَرْبَعَ، اَحْمَدَ، اَمْرَدُ (نوجوان بی ریش)

فعل تعجب (ما + أَفْعَلَ + مفعول): ما أَجْمَلَ مازَنْدَرَانَ و طَبِيعَتَهَا! چه زیباست مازندران و طبیعتش!

اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.

فُعْلَى مِنْ نَدَارِیم

خیر من، الفُعْلَى ۱۰۰٪ اسم تفضیل هستند.

«يَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ يَدِ السُّفْلَى»

وزن «أَفْعَلَ» هرگاه مضاف شود، بدون ال و بدون تنوین می‌آید و به شکل صفت عالی (ترین) ترجمه می‌شود:

عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموزان است.) // عَلِيٌّ أَفْضَلُ تَلْمِيذٍ. (علی برترین دانش آموز است.)

فاطمة أَفْضَلُ التَّلْمِيذَاتِ یا فاطمة فضلى التلميذات. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فاطمة أَفْضَلُ تَلْمِيذَةٍ. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن «فُعْلَى» عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد. جاءت زينب الكبرى.

برای برتری دادن، عموماً از وزن «أَفْعَلَ» برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن أَفْعَلَ:

أَقْلَ، أَشَدَّ، أَحَلَّ، أَهَمَّ، أَصَحَّ، أَدَقَّ، أَحَبَّ، أَحْصَ، أَعَزَّ، أَجَلَّ، أَعَمَّ / أَوْلَى، أَعْلَى، أَتَقَى، أَبْقَى، أَقْوَى، أَدْنَى، أَغْنَى، أَزْكَى، أَقْصَى، أَحْفَى / آخر (آخر بر وزن أَفْعَلَ).

شکل های دیگر وزن فُعْلَى: أَوْلَى، أُخْرَى، عُظْمَى، دُنْيَا، عَلِيَا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «أَفْعَى»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال: أَتَقَى + كُمْ + أَتَقَاكُمْ
إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ. گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

جمع

جمع سالم أَفْعَلَ، بر وزن «أَفْعَلُونَ، أَفْعَلِينَ» می‌آید؛ مانند أَقْدَمُونَ، أَجُودِينَ، أَعْلُونَ

جمع سالم فُعْلَى، بر وزن «فُعْلَيَات» می‌آید؛ مانند فُضْلَيَات، أَخْرَيَات، كُبْرَيَات

جمع مکسر، غالباً بر وزن أَفَاعِل می‌آید؛ مانند:

أَزْدَل: أَرَاذِل - أَفْضَل: أَفَاضِل - أَكْبَر: أَكَابِر - أَعْظَم: أَعَاطِم - أَصْغَر: أَصَاغِر

نکته: هر کلمه‌ای که بر وزن أَفَاعِل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: أَصَابِع: مفرده إصْبَع (انگشت) اسم تفضیل نیست.

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

انواع خیر و شر (جمعشان، اختیار، خیار - أشرار):

۱) اسم (صفت مشبّهة): به معنای خوب (خوش، نیک) و بد:

صَبَاحَ الْخَيْرِ: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَة: ۱۹۷

و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ الْبَقَرَة: ۷۳

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، بهترین و بدتر، بدترین:

در اینصورت (خیر و شر) اسم تفضیل است

و در اصل «أَخِير و أَشَر» بوده است که به علت کثرت استعمال،

همزه از اول آن حذف شده است.

خَيْرُ النَّاسِ: بهترین مردم

وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.

شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ. بدترین مردم انسان دو رو است.

خیر در «لا خیر» و «الخیر» ۱۰۰٪ اسم تفضیل نیست.

«خیر و شر» در سه شکل زیر اسم تفضیل نیست:

۱) هرگاه با «ال» همراه شود.

۲) هرگاه بعد از «لا» ی نفی جنس بیاید.

۳) بعد ترکیب «ما...من»

۴) هرگاه بعد از «كُلَّ» دیده شود.

إِجْعَلِ الْخَيْرَ قَدْرَ اسْتَطَاعَتِكَ وَلَا تَنْتَظِرِ الشُّكْرَ مِنْ أَحَدٍ.

به اندازه توانت کار نیک انجام بده و از کسی توقع تشکر نداشته باش.

لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ.

هیچ خیری نیست در سخنی مگر اینکه همراه عمل باشد.

﴿وَمَا تَقْدِمُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾

و هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.

يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ أَمِنْ سَخَطِهِ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ.

ای خدایی که از او امید هر خیر و احسانی دارم و نزد هر شری از خشم او

ایمنی می‌جویم.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد .

❧ ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ در ضمن جمع اسم مکان بر وزن « مَفَاعِل » است؛ مثال :

مَفَاعِل (مفرد: مَفْعَل)

مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛ مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مَحَاضِر (مَحَضَر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَنَاطِر (مَنْظَر: چشم انداز)؛ مَتَاجِر (مَتَجَر: مغازه)؛ مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَازِن (مَخْزَن: انبار)؛ مَنَابِع (مَنْبَع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطَايِخ (مَطْبُخ: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم: علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گنجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرَب: آبشخور، سقاخانه)؛ مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج (مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاحِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَاجِئ (مَلْجَأ: پناهگاه)

مَفَاعِل (مفرد: مَفْعِل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گردهمایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس: مَوَاقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرْجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام).

مَفَاعِل (مفرد: مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِع (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَابِس (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

❧ شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِيل (مَفِيت، مَسِير، مَضِيق)، مَفَال (مَطَار، مَنَام، مَجَال؛ مَقَام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعَاد)، مَقَل (مَمَر، مَقَر، مَقَر؛ مَحَل)، مَفْعِي (مَرْمِي، مَجْرِي، مَأْوِي، مَنَجِي، مَثْوِي، مَرَعِي)

❧ ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (أَین) میم مضموم (مُ) و عین الفعل را فتحه می دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُنَحَف (موزه)، مَطْعَم (رستوران)، مُسْتَنْقَع (مُرداب)؛ مَدْخَل، مُخْرَج، مُصَلًى، مُنْتَهَى، مُجْتَمَع و مُسْتَقَر

❧ نکات:

❧ برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را تشخیص می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مُشْكَلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)، مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مِنْطَقَة)؛ مَلَابِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعَاب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

❧ کلماتی مانند «سوق، بَیت، دار، شارع، عَالَم، قَاعَة، مَدِینَة، کَهْف، جَامِعَة و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند

❧ دقت در وزن و حرکات

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)

❧ وزن مشابه

مِنْشَفَة: حوله؛ مَنَصْدَة: میز؛ مَلَف: پرونده؛ المَصَافِي (مفرد: المِصْفَاة): صافی‌ها و پالانه‌ها به قول کتاب پالایشگاه‌ها؛ مِشْکَاة: چراغدان؛ مِصْبَاح: چراغ بر وزن مِفْعَلَة و مِفْعَل و مِفْعَال هستند؛ نه مَفْعَل و ... پس اسم مکان نیستند.

مَحَمَّدَة: ستایش، مَرَحْمَة: مهربانی و مَقال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند .
 برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:
 مَكْتَب: آیین ؛ مَكْتَب: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛
 مَغْرِب: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِب: مکان غروب (اسم مکان)
 مَوْعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِد: مکان وعده (اسم مکان)
 مَلْعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَب: بازی کردن (مصدر)
 مَقْتَل: کشتن (مصدر)، مَقْتَل: قتلگاه (اسم مکان)
 مُحَافَظَة: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافَظَة: استان؛ مُحَافَظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)
 مَناسِك (مَنَسَك) : قربانگاه (اسم مکان)؛ مَناسِك: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)

الدرس الثاني برگرد

صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ^{۱۷} فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

صنعت تلمیع در ادبیات فارسی

« جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

إِنَّ اللَّحَّةَ الْعَرَبِيَّةَ لَعَنَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَدْعِيَةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ أَبْيَاتًا مَمْرُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَ سَمَّوْهَا بِالْمُلَمَّعِ؛

قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و شاعران ایرانی از آن استفاده کرده‌اند و برخی از آنها ابیاتی آمیخته به عربی سروده‌اند و آن را مُلَمَّع نامیده‌اند؛

لَكَثِيرٌ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمَّعَاتٌ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشَّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشَّيرَازِيِّ وَ جَلَالُ الدِّينِ الْبَلْخِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی مُلَمَّعاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین بلخی معروف به مولوی.

***مُلَمَّعُ حَافِظِ الشَّيرَازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ (مُلَمَّعُ لِسَانِ الْغَيْبِ حَافِظِ شيرازی)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه إِي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَةِ

نامه‌ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم "که من روزگار را از دوری تو همچون قیامت دیدم"

دارم من از فراقش در دیده صد علامت لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هَذِي لَنَا الْعَلَامَةُ؟
من ازدوری او صدها نشانه درچشم دارم ، " آیا این اشک‌های چشمم، برای ما نشانه نیست ؟ "

هر چند کازمودم از وی نبود سودم مَنْ جَرَبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ
هرچه که تجربه کردم، ازجانب او فایده ای به من نرسید " هرکس آزموده را بیازماید، پشیمان می‌شود. "

پرسیدم از طبعی احوال دوست گفتا فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَةُ
ازطبعی درباره احوال محبوبم سوال کردم، گفت : " در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامت است "

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلا مَلَامَةٍ
گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می‌شوم "به خدا سوگند، ما عشقی را بدون سرزنش ندیده‌ایم"

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكَرَامَةِ
حافظ مانند خواستار جامی به قیمت جان شیرین آمد، " تا از آن، جامی از کرامت بچشد "^{۱۸}

^{۱۷} تلمیع: درخشان کردن/ مُلَمَّع: درخشان (گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند.)

^{۱۸} حافظ مانند خواستار جامی به قیمت جان شیرین آمد، تا از جام کرامت بچشد.

مفرده: فلاة  مُلَمَّخٌ سَعْدِيَّ الشِّيرَازِيَّ (مُلَمَّعٌ سَعْدِي شيرازی)

سَلِ الْمَ صَانِعٌ^{۱۹} رَكْبًا تَهَيَّمُ فِي الْقَلَوَاتِ
 "از انبارهای آب درباره سوارانی که در بیابان ها تشنه و سرگردانند، پیرس... "تو قدر و ارزش آب را چه می دانی، وقتی در کنار فرات هستی.

شَبَمَ بِهِ رُؤْيُ تَوْ رُؤْسَتْ وَ دِيدَهُامَ بِهِ تَوْ رُؤْشَنَ
 وَ إِن هَجَرْتُ سَوَاءً عَشِيَّةً (عشیه + ی) وَ غَدَاتِي (غدا + ی)
 شبم با دیدن روی تو مثل روزاست و چشمم با دیدن روی تو روشن می شود. " و اگر از من جداییگزینی (جدا شوی)، شب و روزم برابر می شود "

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم
 مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي (أَتَى بِرُؤْسِ فاعل)
 گرچه مدت زیادی انتظار کشیدم، اما امیدم را از دست ندادم، " زمان گذشت و دلم می گوید قطعاً تو می آیی."

مِنْ آدَمِي بِهِ جَمَالَتْ نَه دِيدَمَ وَ نَه شَنِيدَمَ
 اِغْرَ كَلِي بِهِ حَقِيقَتِ عَجِينِ آبِ حَيَاتِي
 من انسانی به زیبایی تو نه دیده ام و نه شنیده ام، اگر خمیر آفرینش تو از آب و خاک (گل) است، در حقیقت آغشته به آب زندگانی است.

شَبَانِ تِيرَه اميدَمَ بِهِ صَبَحِ رُؤْيِ تَوْ بَاشَدَ
 وَ قَدْ تَفَشَّشَ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ (قد گاهی ممکن است) + مضارع
 شب های تاریک من به امید دیدن روی تو صبح می شود، " و گاهی چشمه زندگی در تاریکی ها جستجو می شود "

فَكَمْ مُرَّرُ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلُ شَهْدِ
 جَوَابِ تَلَخِ بَدِيعِ اسْتِ از آن دهان نباتی
 چه بسیار زندگیم را تلخ می کنی در حالی که تو حامل عسل هستی! از دهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست!

نَه پَنَجِ رُؤْزَه عَمَرَسَتْ عَشَقِ رُؤْيِ تَوْ مَا رَا
 وَجَدْتُ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِن شَمَمْتُ رُفَاتِي
 عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمر دنیا نیست، " اگر خاک قبرم (استخوان پوسیده ام) را ببویی، بوی عشق را می یابی "

وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى
 مَحَامِدِ تَوْ چَه گویم که ماورای صفاتی
 هر زیباروی با همگی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می پسندی " ستایش های تو را چگونه بیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی "

أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغِيثُ وَ أَدْنُو
 کَه هَمَ کَمَنْدِ بِلَايِي وَ هَمَ کَلِيدِ نَجَاتِي
 "از تو می ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می خواهم و به تو نزدیک می شوم " که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی.

ز چشَمِ دُوسْتِ فِتَادَمَ بِهِ کَامَهُ دِلِ دَشْمَنِ
 أَجَبْتِي هَجَرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي
 به دلخواه و خواست دشمن، از چشم دوست افتادم و بی ارزش شدم، "یارانم از من جدایی گزیدند همان طور که دشمنانم می خواهند "

فِرَاقَنَامَهُ سَعْدِي عَجَبُ کَه دَر تَوْ نَگِیرَد
 وَ إِن شَكُوتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الْوُكُنَاتِ
 شگفت است که نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی گذارد! " و اگر به پرندگان گلایه کنم، در لانه ها شیون کنند! "

^{۱۹} مَصَانِعُ: آبگیرهایی بودند که مزه گوارایی نداشتند، ولی برای تشنگان سرگردان در بیابان نعمتی بزرگ بود.

❁ المَعْجَم ❁ برگرد

قَدْ تَفَتَّشُ: گاهی جستجو می‌شود (فَتَّشَ، يُفَتِّشُ) كَأْسُ: جام، لیوان مُجَرَّبُ: آزموده مَحَامِدُ: ستایش‌ها «مفرد: مَحَمْدَة» مَصَانِعُ: انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها) مَلِيحُ: با فک مَمْرُوجُ: در هم آمیخته = مخلوط نُحْنُ: شیون کردند (نَاحَ، يَنْوَحُ) وُدُ: عشق و دوستی # عداوة وَصَفْتُ: وصف کردم (وَصَفَ، يَصِفُ) وُكُنَاتُ: لانه‌ها «مفرد: وُكْنَة» هَجَرْتُ: جدا شدی، رها ساختی (هَجَرَ، يَهْجُرُ)	حَتَّى يَذُوقَ: تا بچشد (ذَاقَ، يَذُوقُ) حَلَّتْ: فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، يَحِلُّ) رُفَاتُ: استخوان پوسیده رُكْبُ: کاروان شتر یا اسب سواران سَلُ: بپرس = إِسْأَلُ (سَأَلَ، يَسْأَلُ) شَكُوتُ: گلایه کردم (شَكَا، يَشْكُو) «إِنْ شَكُوتُ: اگر گلایه کنم» بوییدی (شَمَّ، يَشُمُّ) «إِنْ شَمَمْتُ: اگر بویی» شَهِدُ: عسل عَادِي، عَادٍ: دشمن، تجاوزگر جمع: عُدَاة = عَدُوٌّ # صَدِيقُ عَجِينُ: خمیر عَشِيَّةُ: شامگاه، آغاز شب غَدَاةُ: صبحگاه، آغاز روز فَلَوَاتُ: بیابان‌ها «مفرد: فَلَاة»	الْآتِي (آتٍ): آینده، در حال آمدن أَحِبَّةُ: یاران «مفرد: حَبِيب» أَدْنُو: نزدیک می‌شوم (دَنَا، يَدْنُو) أَرْجُو: امید دارم (رَجَا، يَرْجُو) أَسْتَغِيثُ: کمک می‌خواهم (اسْتَغَاثَ، يَسْتَغِيثُ) بَدِيعُ: نو بُعْدُ: دوری # قُرْبُ تَرْضَى: خشنود می‌شوی (رَضِيَ، يَرْضَى) تَشَاءُ: می‌خواهند (شَاءَ، يَشَاءُ) شَاءُ = أَرَادَ، طَلَبَ تَمَرُّ: تلخ می‌کنی (تَمَرَّ، يَمُرُّ) تَهِيمُ: تشنه و سرگردان می‌شود (هَامَ، يَهِيمُ) جَرَبُ: آزمایش کرد (مضارع: يُجَرِّبُ)
---	---	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

❁ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- تَفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الصُّوْرِ فَقَطْ.

چشمه زندگی فقط در نور جستجو می‌شود. ✕

۲- الْمَلَمَعَاتُ أَشْعَارُ فَارَسِيَّةٍ مَمْرُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.

ملمعات اشعار فارسی آمیخته به عربی هستند. ✓

۳- يَرَى سَعْدِيُّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سَوَاءً مِنْ هَجَرِ حَبِيبِهِ.

سعدی از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می‌بیند. ✓

۴- قَالَ سَعْدِيُّ مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي.

سعدی گفت: زمان گذشت و دلم می‌گوید که تو نمی‌آیی. ✕

۵- يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْحَبِيبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی‌اش عذاب می‌بیند. ✕

هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

اِسْمُ الْفَاعِلِ وَ اِسْمُ الْمَفْعُولِ اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ

رازق (روزی دهنده): مَرزوق (روزی داده شده) / رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)

اسم فاعل و اسم مفعول

اسم فاعل: به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول: به معنای «انجام شده» است

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

ماضی	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	ساخت	صَانِع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	آفرید	خَالِق	آفریننده	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	پرستید	عَابِد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت فاعلی
يُشَاهِدُ	می بیند	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	تقلید می کند	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	می فرستد	مُرْسِل	ارسال کننده	مُرْسَل	ارسال کننده
يَنْتَظِرُ	انتظار می کشد	مُنْتَظِر	انتظار کِشنده	مُنْتَظَر	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	یاد می گیرد	مُتَعَلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلَّم	یادگرفته شده
يَسْتَخْرِجُ	بیرون می آورد	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَنْهَاجِمُ	حمله می کند	مُنْهَاجِم	حمله کننده	_____	_____
يَنْكَسِرُ	می شکند، شکسته می شود	مُنْكَسِر	شکونده	_____	_____

چگونگی ساخت و تشخیص:

❖ **گروه اول:** از فعل های **ثلاثی مجرد** (فعل هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن ها سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان، برون «فاعل و مفعول» است.

❖ **گروه دوم:** از فعل های **ثلاثی مزید** (فعل هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن ها بیشتر از سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان با حرف «م» شروع می شود و در اسم فاعل، حرف ماقبل آخرشان (حرف دوم اصلی = عین الفعل) «حرکت کسره» و در اسم مفعول، «حرکت فتحه» دارد.

(اسم فاعل: ← م ... ع ...) ، (اسم مفعول: ← م ... ع ...)

که اِخْتَرْتَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

الْكَلِمَةُ	الترجمة	اسمُ الْفَاعِلِ	اسمُ الْمَفْعُولِ
يُقَرِّبُ: نزدیک می کند	مُقَرَّب	☐	☒
يُعَلِّمُ: می داند	عَالِم	☒	☐
يُنتِجُ: تولید می کند	مُنْتَج	☒	☐
يُجَهِّزُ: آماده می کند	مُجَهِّز	☐	☒
يَضْرِبُ: می زند	مَضْرُوب	☐	☒
يَتَكَلَّمُ: سخن می گوید	مُتَكَلِّم	☒	☐

يا صانعُ كُلِّ مَصْنُوعٍ يا خالقُ كُلِّ مَخْلُوقٍ يا رازِقُ كُلِّ مَرْزُوقٍ يا مالِكُ كُلِّ مَمْلُوكٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجُوشَنِ الْكَبِيرِ

ای سازنده هر ساخته شده ای، ای آفریننده هر آفریده شده ای، ای روزی دهنده هر روزی داده شده ای، ای صاحب هر مال و دارایی

فرآزی از دعای جوشن کبیر

خالق : اسم فاعل / مَخْلُوق : اسم مفعول
مالک : اسم فاعل / مَمْلُوك : اسم مفعول

صانع : اسم فاعل / مَصْنُوع : اسم مفعول
رازیق : اسم فاعل / مَرْزُوق : اسم مفعول

اسم مبالغه

اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد.

دو وزن مهم آن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» است؛ مثال:

صَبَّار (بسیار بردبار)؛ غَفَّار (بسیار آمرزنده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛
رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاق (بسیار آفریننده)؛ عَلَّامَة (بسیار دانا)؛
فَهَّامَة (بسیار فهمیده).



الْعَلَّامَةُ دِهْخُدا مُؤَلِّفُ أَكْبَرِ مُعْجَمِ فَارِسِيّ



گاهی وزن «فَعَّال» بر شغل دلالت دارد؛ مانند خَبَّاز (نانوا)؛ حَدَّاد (آهنگر)

گاهی نیز وزن «فَعَّالَة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند؛ مثال: فَتَّاحَة (در بازکن)، نَظَّارَة (عینک)، سَيَّارَة (خودرو)



النظارة الشمسية

که اِخْتَرْتَنَفْسَكَ (۲) : تَرْجِمِ التَّرَاكِيِبَ التَّالِيَةَ.

- ۱- ﴿عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ : بسیار دانای غیبها
 - ۲- ﴿أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ : بسیار امرکننده به بدی
 - ۳- الطَّيَّارُ الْإِيرَانِيُّ : خلبان ایرانی
 - ۴- فَتَّاحَةُ الرُّجَاجَةِ : در بازکن شیشه
 - ۵- أَلِهَاتِفُ الْجَوَالُ : تلفن همراه
 - ۶- أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا مَيِّمُ التَّمَارُ : درود بر تو ای میثم خرما فروش
- اسم مبالغه: عَلَامُ ، أَمَارَةٌ ، الطَّيَّارُ ، فَتَّاحَةُ ، الْجَوَالُ ، التَّمَارُ

..... * *

👉 کمی فراتر بدانیم :

★ جامد: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته نشده باشد. مانند:

مصادر مجرد و مزید:

الْندامة، حُبٌّ، مَلَامَةٌ، الْكَرَامَةُ، ظُلْمَةٌ، حَيَاةٌ، وَدٌّ، مَرٌّ، هَجْرٌ، عِلْمٌ، كَثْرَةٌ، اسْتَطَاعَةٌ، التَّفَاتُ، انْفِتَاحٌ، تَصَدَّقَ، تَظَاهَرُ، مُجَالَسَةٌ، تَكْرِيمٌ، إِيْتَاءٌ

کلمات غیر مصدری مانند:

الْقَلَمُ، أَلْبَابُ، اللَّهُ، دَهْرًا، أَلْفَلَوَاتُ، وَكُنَّةٌ، عَشِيَّةٌ، غَدَاةٌ

★ مشتق: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته شده باشد. مانند:

عَالِمٌ، مَعْلُومٌ، عَلَامَةٌ، أَعْلَمَ، مَعَالِمٌ که از "علم" گرفته شده اند.

..... * *

از کلمات مشتق ۵ نوع را در کتاب درسی می‌خوانیم. این مشتقات عبارتند از:

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان

..... * *

📌 اسم فاعل: در واقع همان صفت فاعلی زبان فارسی است.

در ترجمه با کلماتی مانند «کننده، دهنده» یا پسوند «ا» یا «نده»، «گر»، «گار» می‌آید؛ مانند:

اعتماد کننده، یاد دهنده، دانا، یاد گیرنده، ستمگر، آفریدگار

📌 اسم مفعول: در واقع همان صفت مفعولی زبان فارسی است و نشانه آن در فارسی پسوند «شده» می‌باشد و بر

کاری انجام شده دلالت دارد.

مورد اعتماد، یاد داده شده، دانسته شده، یاد گرفته شده، مورد ستم واقع شده، آفریده شده.

..... * *

اسم فاعل و اسم مفعول در زبان عربی به دو روش ساخته می‌شوند:

الف- از فعل ثلاثی مجرد (ماضی آن، فقط سه حرف اصلی دارد) بر وزن "فاعل و مفعول" ساخته می‌شود؛ مانند: كَتَبَ، يَكْتُبُ، كِتَابَةٌ

بر وزن فاعِل ← كَاتِب (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعُول ← مَكْتُوب (اسم مفعول)

عَلِمَ، يَعْلَمُ، عِلْمٌ

بر وزن فاعِل ← عَالِم (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعُول ← مَعْلُوم (اسم مفعول)

أَمَرَ، يُأْمُرُ، أَمْرٌ

بر وزن فاعِل ← أَمِر (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعُول ← مَأْمُور (اسم مفعول)

ب - از فعل ثلاثی مزید بدین ترتیب:

ابتدا از کلمه داده شده، فعل مضارع می‌سازیم، آنگاه حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن «مُ» می‌گذاریم.

سپس

برای ساختن اسم فاعل: عین الفعل حرف (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "کسره" می‌دهیم؛

برای ساختن اسم مفعول، عین الفعل (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "فتحه" می‌دهیم؛

مانند:

تَعَلَّمَ ← يَتَعَلَّم (یاد می‌گیرد): اسم فاعل ← مُتَعَلِّم (یاد گیرنده) / اسم مفعول ← مُتَعَلَّم (یاد گرفته شده)

اقْتَرَحَ ← يَقْتَرِح (پیشنهاد می‌دهد): اسم فاعل ← مُقْتَرِح (پیشنهاد دهنده) / اسم مفعول ← مُقْتَرَح (پیشنهاد داده شده)

استَعَدَّ ← يَسْتَعِدُّ (آماده می‌شود): اسم فاعل ← مُسْتَعِدِّ (آماده) / اسم مفعول ← ندارد (از فعل لازم اسم مفعول نداریم)

..... ❄ ❄

از باب انفعال و کلا فعل لازم، اسم مفعول نداریم.

اسم مفعول ساخته می‌شود^{۲۰}:

ذَهَبَ (رفت): ذَاهِب (رفته)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

انْكَسَرَ (شکسته شد): مُنْكَسِر (شکسته، شکسته شده)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

{فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ}- بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.

^{۲۰} برای دبیر: اسم مفعولش را به شرطی داریم که متعدی شود به حرف جر مثلاً: مغلوب علی أمره: مغلوب، درمانده

اسم فاعل و اسم مفعول های موجود در کتاب درسی:

اسم فاعل مجرّد: (بر وزن فاعِل) ← آخر، آكل، آمر، سائل، فائز، طائر، قادِرَة، جائع، نائل، زائر، زائد، قائل، قائم، ضالّ، دالّ، الآتي، الهادي، العالي، القاضي، الراضي، الساعي، حامل، فاضل، صادق، كاذب
اسم فاعل مزید: (مُعْـ) ← مُعَلِّم، مُشَاغِب، مُدَرِّس، مُجِدّ، مُقْتَصِد، مُصَدِّق، مُنْتَج، الْمُخْتَلِفَة، مُوَاطِن، مُتَحَرِّك، مُتَكَلِّم، مُخْتَال، مُبِيد، مُرِيد، مُجِيب، مُدِير، مُعِين.

اسم مفعول بر وزن مفعول ← مَسْؤُول، مَأْمُور، مَمْرُوجَة، اَلْمَعْرُوف، اَلْمَطْلُوب، مَرْضِيَّة
اسم مفعول مزید: (مُعْـ) ← مَكْسَرَة، مُغْلَق، مُعْجَب، مُلَمَّع، مُجَرَّب، مُعَوِّق، مُلَوَّن

برای تشخیص نوع اسم در جمع های مکسر، باید به شکل مفرد آن ها نگاه کنیم؛ مثال:
طَيْر و طیور (طائر)، نيام (نائم)؛ العُدَة (العادي)، شُعراء (شاعر)، طَلَبَة و طُلّاب (طالب)، ظَلَمَة (ظالم)، ثَوَانِي (ثانية)،
نُهَاء (ناهي)، نُقَاد (ناقِد)، تُجَار (تاجر)، عَلَام (عالم)، عُمَال (عالم)، سَيّاح (سائح)، كُتّاب (كاتب)، جُهَال (جاهل) ← اسم فاعل

مَدَائِن (مدين)، مَحَاصِل (مَحْصُول)، مَضَامِين (مَضْمُون)، مَشَاهِير (مَشْهُور) و مَفَاهِيم (مَفْهُوم) ← اسم مفعول هستند.

..... * *

نوع اسم در وزن مُفَاعَلَة بر اساس ترجمه تشخیص میدهیم.

مُحَافَظَة (استان)، (نگداشته شده) : اسم مفعول

مَحَافَظَة (نگهداری) : اسم، مصدر

مُصَادَقَة (دوستی)، مَكَاتِبَة (نامه نگاری کردن)، مُجَادَلَة (بحث کردن)، مُشَاوَرَة (مشورت کردن)، مُحَاوَلَة (تلاش)،

مُطَالَعَة (مطالعه کردن)، مُحَاضَرَة (سخنرانی)، مُجَاهَدَة (جهاد کردن) ← مصدر

..... * *

توجه داشته باشیم که اسم فاعل و اسم مفعول با نقش فاعل و مفعول فرق دارد.

اسم فاعل، ساختمان کلمه را بررسی می کند و بیرون از جمله هم قابل تشخیص است.

اما فاعل و مفعول فقط داخل جمله قابل تشخیص است و اگر از جمله بیرون بیاید، دیگر نقش فاعل و مفعول ندارد.
عین اسم الفاعل فاعلاً.

(۱) الشُّعراء الإِیرَانِیُّون أَنشدوا مُلَمَّعات جَمِيلة.

(۲) لَا یَرَى الجاهِل إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفْرِطاً.

(۳) وقفت الحافلة فی المحطّة و نزل الرُّكّاب!

(۴) كان فی الصفِّ طالب یسأل مُعَلِّم الكِیمِیاء تعتّاً!

پاسخ گزینه ۳) الحافلة بر وزن الفاعلة: اسم فاعل در نقش فاعل

الرُّكّاب مفردش «الراكب»: اسم فاعل در نقش فاعل

بررسی اسم فاعل ها در سایر گزینه ها :

گزینه ۱) الشعراء مفردش «الشاعر»: نقش مبتدا

گزینه ۲) الجاهل: نائب فاعل/مفراط: حال، مفراط: معطوف- > بهر حال مشخص است فاعل نیستند.

گزینه ۴) حواسمون باشد که کان فاعل و مفعول نمی گیرد. طالب: اسم کان است. / مُعَلِّم: نقش مفعول نکته: کلماتی چون حافلة و نام اشخاص مانند شاعر، حافظ بر اساس وزن، اسم فاعل محسوب می شوند.

..... * *

اسم مبالغه: اسمی است که بر وجود صفتی به میزان زیاد در شخص یا شی دلالت می کند.

دو وزن مهم آن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» است؛ که

يَدُلُّ عَلَى الْمَبَالْغَةِ وَ الْكَثَرَةِ

۱) بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد:

صَبَّار (بسیار بردبار)؛ غَفَّار (بسیار آمرزنده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛ رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاق (بسیار آفریننده)؛ عَلَّامَة (بسیار دانا)؛ فَهَّامَة (بسیار فهمیده)؛ أَمَّارَة (بسیار امرکننده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛ طَّنَّان (بسیار طنین انداز)؛ شَلَّال (آبشار، جایی که آب بسیار فرو می ریزد)؛ تَيَّار (جریان، عبور فراوان آب یا برق).

يَدُلُّ عَلَى الْمِهْنَةِ

۲) گاهی وزن «فَعَّال» بر شغل دلالت دارد:

خَبَّاز (نانوا)؛ حَدَّاد (آهنگر)؛ الطَّيَّار (خلبان)؛ الثَّمَّار (خرما فروش)؛ قَلَّاح (کشاورز)؛ صَيَّاد (شکارچی).

يَدُلُّ عَلَى الْآلَةِ

۳) گاهی نیز وزن «فَعَّالَة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند:

فَتَّاحَة (در بازکن)؛ نَظَّارَة (عینک)؛ سَيَّارَة (خودرو)؛ الْجَوَّال (تلفن همراه).

..... * *

نکته: وزن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» چه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت کند؛ چه بر شغل و چه بر ابزار، وسیله دلالت کند؛ همگی اسم مبالغه محسوب می شوند.

به وزن کلمات دقت کنید و نوع اسم های جمع را از شکل مفردشان، تشخیص دهید.

دَوَابَّة (جمع مکسر بر وزن فَوَاعِل است و مفرده: دَابَّة) اسم فاعل است.

کلماتی مانند (تَجَّار، عُلَّام، عُمَّال، سَيَّاح، كُتَّاب، جُهَّال و رُكَّاب) بر وزن «فُعَّال» جمع مکسر هستند و اسم فاعل محسوب می شوند؛ چون مفردشان به ترتیب (تاجر، عالم، عامل، سائح، كاتب، جاهل و راكب) بر وزن فاعل است.

دو وزن «فَعَّال» و «فُعَّال» را با هم اشتباه نگیرید. سَيَّاح (گردشگر)، عَلَّام (بسیار دانا) (بر وزن فَعَّال) : اسم مبالغه / سَيَّاح (گردشگران)، عَلَّام (دانشمندان): (جمع مکسر بر وزن «فُعَّال») مفرده سائح، عالم: اسم فاعل

..... * *

نکته: "ة" در «فَعَّالَة»

نشانه کثرت و فراوانی است که برای تاکید بر مبالغه بودنش به کار می رود.

برای مذکر و مؤنث یکسان است. مانند: إِمْرَأَة عَلَّامَة ، رَجُلٌ عَلَّامَةٌ

که التمارین برگرد

التَّمرینُ الأوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✕

۱- الرِّكْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ يُسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِّ^{۲۱}. ✓

کاروان [سواران شتر - اسب] گروهی از مسافران هستند که [سوار] بر چارپایان مسافرت می‌کنند.

۲- عُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الشِّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَضِرَةٌ. ✕

شاخه‌های درختان در زمستان زیبا(نو) و سبز هستند.

۳- أَلْعَدَاةُ نِهَایَةِ النَّهَارِ، وَ بَدَایَةُ ظَلَامِ اللَّیْلِ. ✕

بامداد، پایان روز و آغاز تاریکی شب است.

۴- أَلْكَأْسُ إِنَاءٌ^{۲۳} یُشْرَبُ بِهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّای. ✓

لیوان(جام)، ظرفی است که با آن آب و چای نوشیده می‌شود.

۵- یُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِینِ. ✓

نان از خمیر درست می‌شود.

التَّمرینُ الثَّانی: صَعِّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةً وَاحِدَةً زَائِدَةً»

۱- أَلْوَكْنَةُ^{۲۴} (لانه) ⑤ زینَةُ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِصَّةِ فِي يَدِ الْمَرَأَةِ. (زیوری از جنس طلا یا نقره در دست زن)

۲- أَلْكَرَامَةُ (کرامت) ⑥ مَنْ يُعْجِبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سُلُوكُهُ. (کسی که شکلش، گفتارش و رفتارش تو را به

۳- أَلْهَجْرُ (جدایی) شگفت می‌آورد.

۴- أَلرُّفَاتُ (استخوان‌های پوسیده) ② شَرَفٌ وَ عَظْمَةٌ وَ عِزَّةُ النَّفْسِ. (شرافت و بزرگی و عزت نفس)

۵- أَلْسَوَارُ (دستبند) ③ تَرَكُ الصَّدِیقِ أَوْ الْمُحِبِّ. (جدا شدن از دوست یا عاشق)

۶- أَلْمَلِیْحُ (نمکین) ① بَيْتُ الطُّیُورِ. (خانه پرندگان)

التَّمرینُ الثَّالِثُ: تَرَجِّمْ هَذِهِ الْأَحَادِثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- إِيَّاكَ^۱ وَ مُصَادَقَةً^۲ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ^۳. الإمامُ علیٌّ ؑ أَلْفَعْلَ الْمُضَارِعِ

از دوستی با نادان بپرهیز زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند اما به تو زیان می‌رساند. / فعل مضارع: يُرِيدُ / أَنْ يَنْفَعُ / يَضُرُّ

^{۲۱} دَوَابٌ: چارپایان، جنبندگان، مفرد: دَابَّةٌ اسم فاعل

^{۲۲} نِهَایَةُ ≠ بَدَایَةُ / النَّهَارُ ≠ اللَّیْلُ

^{۲۳} إِنَاءٌ: ظرف

^{۲۴} وَكْنَةُ (لانه پرند در شکاف دیوار یا کوه)= عَشَّ (لانه پرند روی درخت)

الْتَّمَرِينَ الرَّابِعُ: اُكْتُبْ مُتَرَادِفَ أَوْ مُتَضَادَّ كُلِّ كَلِمَةٍ أَمَامَهَا.

أ. ارَادَ / قَرَّبَ / الدُّكَّانَ / الْوُدَّ / الْعُدَاةَ / الْبُعْدَ / الصَّحْرَاءَ / الْعُدَاةَ / الْحَرْبَ
ب. صَدُوقٌ / قَرَّبَ / مُصَادَقَةٌ / آثَرُ / مُعِينٌ / سَلٌ / سِعْرٌ / مُفْتَخِرٌ بِنَفْسِهِ / رَفَعَ

الْأَجِبَّةُ (دوستان) # الْعُدَاةُ (دشمنان)	كَذَّابٌ (بسیار دروغگو) # صَدُوقٌ (بسیار راستگو)
الْعُشْيَةُ (شامگاه) # الْعُدَاةُ (بامداد)	بَعْدَ (دور کرد) # قَرَّبَ (نزدیک ساخت)
الْفَلَاةُ = الصَّحْرَاءُ (دشت، بیابان)	مُسَاعِدٌ = مُعِينٌ (یاور)
الْحُبُّ = الْوُدُّ (دوستی)	إِنْتَخَبَ = آثَرُ (برگزید)
السَّلْمُ (صلح) # الْحَرْبُ (جنگ)	عِدَاوَةٌ (دشمنی) # مُصَادَقَةٌ (دوستی)
شَاءَ = ارَادَ (خواست)	أَجِبَ (پاسخ بده) # سَلٌ (پرس)
الْمُنْتَجِرُ = الدُّكَّانُ (مغازه)	قِيَمَةٌ = سِعْرٌ (قیمت)
الْقُرْبُ (نزدیکی) # الْبُعْدُ (دوری)	نَزَلَ (پایین آورد) # رَفَعَ (بالا برد)
دَنَا = قَرَّبَ (نزدیک شد)	مُخْتَالٌ = مُفْتَخِرٌ بِنَفْسِهِ (خودپسند)

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ الْمُبَالِغَةِ وَ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

وزن مَفْعَل
مَفْعِل
مَفْعَلَةٌ
جمع: مَفَاعِل

وزن فَعَال - فَعَالَةٌ

وزن مَفْعُول
مُفَعِّلٌ

وزن فَاعِل
مُفَاعِلٌ

اسم بر وزن
أَفْعَل - فَعْلَى - جمع: أَفَاعِل
خَيْر و شَرَّ تَفْضِيلِي

۱- ﴿... إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ الإسراء: ۳۳

... زیرا او یاری شده است. (ترجمه فولادوند) ﴿... مَنْصُورًا﴾ اسم مفعول

۲- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ۱۱۶

قطعا فقط تو بسیار دانای نهان ها هستی. ﴿... عَلَّامُ﴾ اسم مبالغه

۳- ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ البقرة: ۱۴۲

بگو: مشرق و مغرب از آن خداست. ﴿... الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ اسم مکان

۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

قطعا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. ﴿... الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ اسم فاعل

۵- ﴿... اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ الحج: ۶۸

خداوند به آنچه انجام می دهید داناتر است. ﴿... أَعْلَمُ﴾ اسم تفضیل

۶- ﴿...مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس: ۵۲^{۲۹}
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.
 مَرَقَد: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

تشخیص صیغه

الْتَّمِرِ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ بَابَ كُلِّ مِنْهَا.

۱- أَنْشَدْنَا فِي الْإِصْطِفَافِ الصَّبَاحِيِّ.

صیغه: متکلم مع الغیر

در صف صبحگاه باب: مَرَقَدْنَا: سرودیم(سرود خواندیم)- باب إفعال

۲- سَتَنْخَرُجُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ بَعْدَ سَنَةٍ.

صیغه: متکلم مع الغیر

سال بعد از مدرسه باب: مَرَقَدْنَا: دانش آموخته خواهیم شد- باب تَفَعَّلُ

۳- جُنُودُنَا يُدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.

صیغه: جمع مذكر غایب

سربازانمان از میهن باب: مَرَقَدْنَا: دفاع می کنند - باب مُفَاعَلَة

۴- تَنْفَتِحُ الْأَزْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.

صیغه: مفرد مؤنث غایب

شکوفه ها در بهار باب: مَرَقَدْنَا: باز می شوند - باب انفعال

۵- الْأَشْرِيكَانِ تَعَامَلَا قَبْلَ سَنَةٍ.

صیغه: مثنی مذكر غایب

دو شریک سال قبل باب: مَرَقَدْنَا: با هم معامله کردند - باب تفاعل

مفردش: عامل اسم فاعل
نقش: مفعول

۶- يَسْتَخْدِمُ الْمَصْنَعُ عُمَالًا.

صیغه: مفرد مذكر غایب

کارخانه کارگرانی را باب: مَرَقَدْنَا: به کار می گیرد - باب استفعال

۷- رَجَاءٌ، عَلَمْنِي الزَّرَاعَةَ.

صیغه: مفرد مذكر مخاطب

لطفاً، به من کشاورزی باب: مَرَقَدْنَا: یاد بده - باب تفعیل

۸- أَشْتَغِلُ عِنْدَ أَبِي.

صیغه: متکلم وحده

نزد پدرم باب: مَرَقَدْنَا: کار می کنم - باب افتعال

^{۲۹} چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند. فولادوند
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

الدرس الثالث برگرد

عجائب المخلوقات
شگفتی‌های آفریده‌ها

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أَمَمٌ أَمْثَالُكُمْ﴾ انعام: ۲۸

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با بال‌هایش پرواز می‌کند، مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند.

فعل امر فعل نهی

تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَلَا تَفَكَّرُوا^{۳۰} فِي الْخَالِقِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
در آفرینش بیندیشید و در آفریدگار نیندیشید.

فعل شرط جواب شرط

مَنْ يَتَفَكَّرْ فِي خَلْقِ اللَّهِ، يُشَاهِدْ قُدْرَةَ اللَّهِ.
هرکس در آفرینش خدا بیندیشد، توانمندی خدا را می‌بیند.

الطائر الطنان:

هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ، طَوْلُهُ خَمْسَةُ سَنَتِيمَاتٍ، يَطِيرُ إِلَى الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ، وَإِلَى الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ^{۳۱}، إِلَى الْأَمَامِ وَالْخَلْفِ. وَانْطِلَافُهُ وَتَوَقُّفُهُ السَّرِيعَانِ يُثِيرَانِ التَّعَجُّبَ. سُمِّيَ طَنَانًا؛ لِأَنَّهُ يُحْدِثُ طَنِينًا وَبِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَةِ جَنَاحَيْهِ، فَإِنْ لُحَاوِلَ رُؤْيَا جَنَاحَيْهِ لَا تَقْدِرُ^{۳۲}، أَمْ تَدْرِي لِمَذَا؟ لِأَنَّهُ يُحَرِّكُ جَنَاحَيْهِ ثَمَانِينَ مَرَّةً تَقْرِيبًا فِي الثَّانِيَةِ الْوَاحِدَةِ. مرغ مگس (مرغ مگس‌خوار، مرغ زرین‌پر)

همان کوچک‌ترین پرنده روی زمین است، طول آن پنج سانتیمتر است، به بالا و پایین و راست و چپ و جلو و عقب پرواز می‌کند و حرکت و توقف سریعش تعجب را برمی‌انگیزند. (مایه شگفتی می‌شوند) طنان (طنین انداز) نامیده شده است؛ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال‌هایش پدید می‌آورد، و اگر سعی کنی بال‌هایش را ببینی نمی‌توانی، آیا می‌دانی چرا؟ زیرا بال‌هایش را تقریباً هشتاد بار در ثانیه حرکت می‌دهد.

الْتَّمَسَاحُ: لَهُ طَرِيقَةٌ غَرِيبَةٌ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ، فَبَعْدَ أَنْ يَتَنَاوَلَ طَعَامَهُ، يَسْتَرِيحُ عَلَى الشَّاطِئِ، فَيَقْتَرِبُ مِنْهُ نَوْعٌ مِنَ الطُّيُورِ بِاسْمِ الزَّقَاقِ، فَيَفْتَحُ التَّمْسَاحُ فَمَهُ، فَيَدْخُلُ ذَلِكَ الطَّائِرُ فِيهِ، فاعل مفعول
تمساح: روش عجیبی در تمیز کردن دندان‌هایش دارد، بعد از خوردن غذایش، کنار ساحل استراحت می‌کند، و گونه‌ای از پرندگان به نام زقاق به آن نزدیک می‌شود. تمساح دهانش را باز می‌کند و آن پرنده در آن وارد می‌شود،

^{۳۰} لَا تَفَكَّرُوا در اصل «لَا تَتَفَكَّرُوا» بوده که حرف «ت» مضارع از اول آن برای سادگی تلفظ حذف شده است؛ مانند ﴿تَنْزِيلُ (تَنْزِيلُ) الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ﴾ و ﴿وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (لا تَتَفَرَّقُوا).

^{۳۱} (north) «شمال» یعنی سمت چپ و «شمال» به معنای جهت شمال است.

^{۳۲} أَنْ: ادات شرط، لُحَاوِلَ: فعل شرط، لَا تَقْدِرُ: جواب شرط

^{۳۳} أَنْ: حرف مصدری است که فعل مضارع را منصوب می‌کند.

فَبَعْدَ أَنْ يَتَنَاوَلَ طَعَامَهُ به معنای فَبَعْدَ تَنَاوُلِ طَعَامِهِ. بعد از اینکه غذایش را خورد (بعد از خوردن غذایش)

البته مؤلف کتاب درسی اینگونه معنا کرده است: بعد از اینکه غذایش را می‌خورد و جالب است که در ادامه عبارت «بَعْدَ أَنْ يَنْتَهِيَ مِنْ عَمَلِهِ» را اینگونه ترجمه کرده است: بعد از اینکه کارش تمام شد، (بعد از تمام شدن کارش)

وَّيَبْدَأُ يَنْفَرُ بَقَايَا الطَّعَامِ مِنْ فَمِهِ، وَبَعْدَ أَنْ يَنْتَهِيَ مِنْ عَمَلِهِ، يَخْرُجُ بِسَلَامَةٍ.
و شروع می‌کند به نوک زدن به باقی‌مانده‌های غذا از دهانش، و بعد از اینکه کارش تمام شد به سلامت بیرون می‌آید.

السَّمَكُ الطَّائِرُ: نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ يَقْفِزُ مِنَ الْمَاءِ بِحَرَكَةٍ مِنْ دَيْلِهِ الْقَوِيِّ وَ يَطِيرُ فَوْقَ سَطْحِ الْمَاءِ، حَيْثُ يَمْدُ زَعَانِقُهُ الْكَبِيرَةُ الَّتِي تَعْمَلُ كَجَنَاحَيْنِ. يَفْعَلُ ذَلِكَ لِلْفِرَارِ مِنْ أَعْدَائِهِ. يَطِيرُ هَذَا السَّمَكُ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً، ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْمَاءِ وَ يَدْخُلُ فِيهِ.

ماهی پرنده: گونه‌ای از ماهیان است که با حرکت دم نیرومندش می‌جهد (می‌پرد) و بر فراز سطح آب پرواز می‌کند، طوری که باله‌های بزرگش را که مانند دو بال عمل می‌کنند، می‌کشد (دراز می‌کند). آن کار را برای فرار از دشمنانش انجام می‌دهد. این ماهی چهل و پنج ثانیه پرواز می‌کند، سپس به سمت آب پایین می‌آید و وارد آن می‌شود.

نَقَارُ الْخَسْبِ: طَائِرٌ يَنْفَرُ جَذَعُ الشَّجَرَةِ مِنْقَارِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ فِي الثَّانِيَةِ عَلَى الْأَقْلَى، وَ هَذِهِ السَّرْعَةُ لَا تَصُرُ دِمَاغَهُ الصَّغِيرَ بِسَبَبِ وُجُودِ عَضْوَيْنِ فِي رَأْسِهِ لِدَفْعِ الصَّرَبَاتِ:

الْأَوَّلُ نَسِيجٌ بَيْنَ الْجُمُجُمَةِ وَ الْمِنْقَارِ، وَ الثَّانِي لِسَانُ الطَّائِرِ الَّذِي يَدُورُ دَاخِلَ جُمُجُمَتِهِ.

دارکوب: پرنده‌ای است که تنه درخت را با نوکش دست کم ده بار در ثانیه می‌زند، و این سرعت به دلیل وجود دو اندام (دو عضو) برای دفع ضربه‌ها در سرش، به مغز کوچکش آسیب نمی‌زند: اولین، بافت میان جمجمه و نوک است، و دومین، زبان پرنده است که درون جمجمه‌اش می‌چرخد.

السَّنَجَابُ الطَّائِرُ:

دارد

لَهُ غِشَاءٌ خَاصٌّ كَالْمِظَلَّةِ يَفْتَحُهُ حِينَ يَقْفِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ أُخْرَى، وَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَطِيرَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةٍ وَ خَمْسِينَ قَدَمًا فِي قَفْرَةٍ وَاحِدَةٍ.

سنجاب پرنده: دارای پرده ویژه‌ای مانند چتر است که هنگامی که از درختی به درخت دیگر می‌جهد آن را باز می‌کند، و می‌تواند بیشتر از صد و پنجاه پا در یک جهش پرواز کند.

حَيَّةُ الصَّحْرَاءِ: فِي مُنْتَصَفِ النَّهَارِ وَ عِنْدَمَا تَحْرُقُ الرَّمَالُ أَقْدَامَ مَنْ يَسِيرُ عَلَيْهَا مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، تَضَعُ هَذِهِ الْحَيَّةُ ذَنْبَهَا فِي الرَّمْلِ، ثُمَّ تَقِفُ كَالْعَصَا. فَإِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا تَصِيدُهُ^{۳۴}.

جواب شرط

فعل شرط

مار بیابان:

در نیمه روز و هنگامی که شن‌ها پاهای کسانی را که روی آنها حرکت می‌کنند از شدت گرما می‌سوزانند، این مار دُمش را در شن قرار می‌دهد، سپس مانند عصا می‌ایستد. پس اگر پرنده‌ای روی آن بایستد آن را صید می‌کند.

^{۳۴} إذا: ادات شرط غیر عامل (اعراب فعل را تغییر نمی‌دهد)، وَقَفَ: فعل شرط که به صورت مضارع التزامی معنا می‌شود، تَصِيدُ: جواب شرط

❁ المَعْجَم ❁ برگرد

مِظَلَّةٌ: چتر مُنْتَصِفٌ: نیمه نَسِيجٌ: بافت (بافت پیوندی) نَقَّارُ الْخَشَبِ: دارکوب يَنْقُرُ: نوک می زند، کلیک می کند (ماضی: نَقَرَ) يُحَدِّثُ: پدید می آورد (ماضی: أَحَدَثَ) يَسْتَرِيحُ: استراحت می کند (ماضی: اسْتَرَاَحَ) يَطِيرُ: پرواز می کند (ماضی: طَارَ) يَنْتَهِي: به پایان می رسد (ماضی: انْتَهَى)	زَعَانِفٌ: باله های ماهی «مفرد: زَعَنَفَةٌ» زَقَاقٌ: مرغ باران شمال: چپ = يَسَارٌ، # يَمِين طَنَانٌ، الطَّائِرُ الطَّنَانُ: مرغ مگس طَنِينٌ: صدای زنگ، بال پرنده و مانند آن غِشَاءٌ: پرده، پوشش جانوران و گیاهان مانند پوست و پر قَمٌ: دهان «جمع: أفواه» قَفْزَةٌ: پرش لَاتَفَكَّرُوا = لاتَتَفَكَّرُوا (حرف ت برای آسانی تلفظ حذف شده است.) ما مِنْ: هیچ نیست «ما مِنْ دَابَّةٍ: هیچ جنبنده ای نیست»	أَسْفَلَ: پایین، پایین تر # أَعْلَى إِنْطِلَاقٌ: به حرکت در آمدن (انْطَلَقَ، يَنْطَلِقُ) تَحْرُقُ: می سوزاند (ماضی: حَرَقَ) تَدْرِي: می دانی (دَرَى، يَدْرِي) دَرَى = عَلِمَ تَصِيدُ: شکار می کند (ماضی: صَادَ) تَتَفَكَّرُ: اندیشید (مضارع: يَتَفَكَّرُ) جَذَعٌ: تنه «جمع: جُذوع» جَنَاحٌ: بال «جمع: أَجْنِحَة» جَنَاحِيَه: دو بال او حَيَّةٌ: مار «جمع: حَيَّات» دِمَاجٌ: مغز ذَيْلٌ: دُم «جمع: أَذْيَال» = ذَنْبٌ رِمَالٌ: ماسه ها «مفرد: رَمْلٌ»
---	--	---

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

صَعٌ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- بِمِ يَطِيرُ السَّنَجَابُ الطَّائِرُ حِينَ يَقْفُزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ؟ _ بِالْغِشَاءِ كَالْمِظَلَّةِ.
سَنَجَابِ پرنده با چه چیزی پرواز می کند هنگامی که از درختی به درختی می پرد؟ _ با پوششی مثل چتر
- ۲- أَئِ طَارَ يُسَاعِدُ التَّمْسَاحَ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ؟ _ أَلَزَقَاقُ
کدام پرنده به تمساح در تمییز کردن دندان هایش کمک می کند؟ _ مرغ باران
- ۳- لِمَاذَا سَمَّى الطَّائِرُ الطَّنَانُ بِهَذَا الْإِسْمِ؟ _ لِأَنَّهُ يُحَدِّثُ طَنِينًا وَ بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَه جَنَاحِيَه.
برای چه مرغ مگس به این اسم نامیده شده است؟ _ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال هایش پدید می آورد.
- ۴- مَتَى تَصِيدُ حَيَّةُ الصَّحْرَاءِ الطَّيْرَ؟ _ إِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا تَصِيدُهُ.
کی مار صحرا پرنده را شکار می کند؟ _ وقتی پرنده ای روی آن بایستد آن را صید می کند.
- ۵- كَمْ ثَانِيَةً يَطِيرُ السَّمَكُ الطَّائِرُ؟ _ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً.
چند ثانیه ماهی پرنده پرواز می کند؟ _ ۴۵ ثانیه
- ۶- مَا هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ؟ _ الطَّائِرُ الطَّنَانُ
کوچک ترین پرنده روی زمین چیست؟ _ مرغ مگس

هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدَوَاتُهُ

❖ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، اِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد.

گاهی در شکل ظاهر آنها تغییری را ایجاد می‌کند.

فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط تغییری را ایجاد می‌کنند؛ مثال:

مَنْ يَفْكَرُ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَايَا غَالِباً^{۳۵}. هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

اِنْ تَحْتَرِمُوا الْآخِرِينَ، تَكْتَسِبُوا حُبَّهُمْ. اگر به دیگران احترام بگذارید، دوستی آنها را بدست می‌آورید.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

❖ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^{۳۶} الطلاق: ۳
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

❖ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.

هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

❖ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

❖ «مَنْ: هرکس» مثال:

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيراً، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.

❖ «مَا: هرچه» مثال:

مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.

مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا ذَخِيراً لِآخِرَتِكَ.

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می‌یابی.



^{۳۵} معمولاً ادوات شرط «مَنْ»، «مَا» و «اِنْ» در شکل ظاهری فعل شرط و جواب شرط (هنگامی که مضارع هستند)، تغییری را انجام می‌دهند.

با این تغییرات در پایه نهم در فعل نهی آشنا شده بودید. این کلمات، نشانه انتهای فعل‌های «يَفْعَلْ، تَفْعَلْ، أَفْعَلْ و تَفْعَلْ» را تغییر می‌دهند. ←
«...يَفْعَلْ، ...تَفْعَلْ، ...أَفْعَلْ و ...تَفْعَلْ» و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلِينَ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ» حذف می‌کنند. این

حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۳۶} يَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).

^{۳۷} حَسْبُ: بس، کافی

﴿إِنْ﴾ «اگر» مثال:

إِنْ تَزْرَعْ خَيْرًا، تَحْصُدْ سُورًا.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.

إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَى النَّجَاحِ فِي حَيَاتِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.



﴿إِذَا﴾ «اگر»؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال:

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.

هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.



ک- اخْتِزْ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ جَوَابَهُ.

۱- ﴿وَ مَا تَقَدَّمُوا﴾ لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ﴿البقرة: ۱۱۰﴾

﴿﴾ هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: مَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَقَدَّمُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: تَجِدُوا

۲- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّد: ۷

﴿﴾ اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَنْصُرُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَنْصُرْ

۳- ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَان: ۶۳

﴿﴾ و هرگاه نادانان آن‌ها (ایشان) را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.

چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند. (فولادوند)

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِذَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: خَاطَبَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: قَالُوا

۴- إِنْ تَزْرِعُوا الْوَعْدَ، تَحْصُدُوا الْخُسْرَانَ.

﴿﴾ اگر دشمنی بکارید، زیان درو می‌کنید.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَزْرِعُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: تَحْصُدُوا

ما یلی: آنچه می‌آید، موارد زیر [تقرین چهارم درس اول معنا شده بود] / ما تَقَدَّمُوا: هر چه از پیش بفرستید / يَثْبُتْ: استوار می‌سازد / خَاطَبَ: خطاب کرد / سلام: سخن آرام

توجه:

- فعل شرط یا ماضی است یا مضارع که بلافاصله بعد از ادات شرط می‌آید.

- جواب شرط بعد از حروفی مثل «و»، «ثُمَّ»، «لَکِن»، «بَل»، «حَتَّى»، «أَنْ»، «کِی»، «لِ» نمی‌آید.

- «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ»؛ این: ادات شرط - تنصروا: فعل شرط - ينصر: جواب شرط است.

يَثْبُتْ بعد از «و» آمده، معطوف است. • یادت باشه که جواب شرط نیست.

ساختار و اسلوب شرط

من و مای جمله یا عامله، همان من و مای شرطیه است.

ما شرطیه در جمله غالباً نقش «مفعول» را دارد.

من شرطیه در جمله نقش «مبتدا» را دارد.
و فعل آن هم همیشه غایب است.

جواب شرط

فعل شرط

ادات شرط

(۱) ماضی

(۲) مضارعی که آخر آن تغییر یافته

(۳) مسبوق به فای جواب

(۱) ماضی

(۲) مضارعی که آخر آن تغییر یافته

إن من ما إذا

اگر جواب شرط با «ف» شروع شود،

هیچ تغییری در اعراب فعل ایجاد نمی‌کند.

مواردی که «ف» بر
سر جواب شرط می‌آید:

جواب شرط، جمله اسمیه باشد.

جواب شرط، فعل امر و یا نهی یا استفهام باشد.

جواب شرط با اداتی مانند: «لَمْ، لَنْ، مَا» شروع شده باشد.

جواب شرط با «س و سوف» همراه باشد.

جواب شرط با «قَدْ + فعل ماضی» همراه باشد.

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت و گوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

بر وزن «فعال» مصدر دیگر باب «مُفَاعَلَة»
جواب برگرد (فِي الْمَلْعَبِ)
اسم مکان

الْمُرَاسِلُ ^۲ ← اسم فاعل	الْأَلْعَابُ ^۳ ← اسم فاعل
أَهْنُتُكَ ^۴ بِفَوْزِ الْفَرِيقِ الْوَطَنِيِّ ^۶ . پیروزی تیم ملی را به شما تبریک می‌گویم.	شُكْرًا جَزِيلًا. بسیار سپاسگزارم.
مَا شُعُورُ ^۷ الْأَلْعَابِ بِهَذَا الْفَوْزِ؟ احساس بازیکنان از این برد چیست؟ (بازیکنان از این برد چه احساسی دارند)	نَحْنُ نَشْعُرُ بِالسُّرُورِ وَنَتَمَنَّى ^۸ عَلَى كَاسِ الْمُبَارَاةِ ^۹ . ما احساس شادمانی می‌کنیم و جام مسابقات را آرزو داریم.
وَمَا سِرُّ فَوْزِ الْفَرِيقِ فِي هَذِهِ الْمُبَارَاةِ؟ راز پیروزی تیم در این مسابقات چیست؟	نَحْنُ نَلْعَبُ بِكُلِّ حِمَاسٍ ^{۱۰} وَنَتَعَاوَنُ خِلَالِ الْمُبَارَاةِ. ما با همه توان (با غیرت) بازی می‌کنیم و در طول مسابقه همدیگر را یاری می‌کنیم.
وَهَلْ عِنْدَكَ حَدِيثٌ آخَرُ؟ آیا سخن دیگری داری؟	نَشْكُرُ الْمُدْرَبَ ^{۱۱} وَ الْحَكَمَ ^{۱۲} وَ نُهْنِئُ الشَّعْبَ وَ نَطْلُبُ مِنْهُمْ الدُّعَاءَ لِلْفَوْزِ فِي الْمُبَارَاةِ الْقَادِمَةِ ^{۱۳} . از مربی و داور سپاسگزاری می‌کنیم و به مردم تبریک می‌گوییم و از آنها می‌خواهیم برای پیروزی در مسابقه پیش‌رو دعا کنند.

۱- مَلْعَب: ورزشگاه ۲- مُرَاسِل: خبرنگار ۳- لَاعِب: بازیکن ۴- أَهْنَيْ: تبریک می‌گویم ۵- فَوْز: پیروزی ۶- فَرِيقُ وَطَنِي: تیم ملی

۷- شُعُور: احساسی [مصدر است به معنای احساس، حس] ۸- نَتَمَنَّى: آرزو می‌کنیم، آرزو داریم ۹- كَاسِ الْمُبَارَاةِ: جام مسابقات

۱۰- حِمَاس: شورش و اشتیاق، غیرت ۱۱- مُدْرَب: مربی ۱۲- حَكَم: داور ۱۳- قَادِمَة: آینده

کام آمارین برگرد

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱- أَدَاةٌ لِحِفْظِ الْإِنْسَانِ أَمَامَ أَشْعَةِ الشَّمْسِ أَوْ نُزُولِ الْمَطَرِ أَوْ الثَّلْجِ: - الْمِظْلَّةُ
وسيله‌ای برای حفاظت انسان در برابر اشعه خورشید یا بارش باران یا برف: - چتر

۲- طَائِرٌ يَنْقُرُ جُذُوعَ الْأَشْجَارِ وَ يَصْنَعُ عُشًّا فِيهَا: - نَقَّارُ الْخَشَبِ
پرنده‌ای که تنه‌های درختان را نوک می‌زند و در آن لانه‌ای می‌سازد: - دارکوب

۳- تُرَابٌ جَنْبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ أَوْ فِي الصَّحَرَاءِ: - الرَّمْلُ
خاک کنار ساحل دریاست یا در صحرا: - شن

۴- حَيَوَانٌ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ^{۳۸}: - الْحَيَّةُ
حیوانی که روی شکمش راه می‌رود: - مار

۵- عُضْوٌ يَطِيرُ بِهِ الطَّائِرُ: - الْجَنَاحُ
عضوی که پرنده به وسیله آن پرواز می‌کند: - بال

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: أ. تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱- تَسْقُطُ أَسْنَانٌ سَمَكَ الْقَرَشِ دَائِمًا وَ تَنْمُو أَسْنَانٌ جَدِيدَةٌ مَكَانَهَا. وَ فِي بَعْضِ أَنْوَاعِهِ تَنْمُو آلَافُ الْأَسْنَانِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ.

دندان‌های کوسه ماهی همیشه می‌ریزد و دندان‌های جدیدی به جای آن‌ها رشد می‌کند. و در بعضی از انواع آن، هزاران دندان در یک سال رشد می‌کند.
أَسْنَانُ: فاعل جَدِيدَةٌ: صفت

۲- يُعَدُّ^{۳۹} الْحَوْثُ^{۴۰} الْأَرَزَقُ أَكْبَرَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي الْعَالَمِ. يَبْلُغُ طُولُهُ ثَلَاثِينَ مِترًا وَ وَزْنُهُ مِئَةً وَ سَبْعِينَ طَنًّا^{۴۱} تَقْرِيبًا. نَهْنَكُ آبِي بزرگ‌ترین موجودات زنده در جهان به شمار می‌رود. طول آن به سی متر و وزنش تقریباً به صد و هفتاد تن می‌رسد.

الْأَرَزَقُ: صفت الْعَالَمِ: مجرور به حرف جر

۳- الَّتَمْسَاخُ لَا يَبْكِي عِنْدَ أَكْلِ فَرِيَسَتِهِ^{۴۲}، بَلْ عِنْدَمَا يَأْكُلُ فَرِيَسَةً إِكْبَرَ مِنْ قِمِهِ، تُفَرِّزُ عُيُونُهُ سَائِلًا كَأَنَّهُ دُمُوعٌ. تَمْسَاخُ هَنَگَامِ خورَدن طعمه‌اش گریه نمی‌کند، البته هنگامی که طعمه‌ای بزرگ‌تر از دهانش می‌خورد، چشمانش مایعی ترشح می‌کند که گویی آن اشک است.
الَّتَمْسَاخُ: مبتدا فَرِيَسَةٌ: مفعول سَائِلًا: مفعول

^{۳۸} الْبَطْنُ: شکم جمع: بطون

^{۳۹} يُعَدُّ: به شمار می‌رود/ در درس یک معنا شده است: «به شمار می‌آید» هر دو درست است.

^{۴۰} الْحَوْثُ: نهنگ - جمع: حیتان

^{۴۱} طَنًّا: تن

^{۴۲} الْفَرِيَسَةُ: شکار، طعمه - جمع: الفرائس

۴- لَهْجَاتٌ^{۴۳} نَوْعٌ وَاحِدٌ مِنَ الطُّيُورِ تَخْتَلِفُ مِنْ مِّنْطَقَةٍ إِلَى مِّنْطَقَةٍ أُخْرَى. لهجه‌های یک نوع از پرندگان از یک منطقه تا منطقه دیگر فرق می‌کند. الطُّيُور: مجرور به حرف جر مِّنْطَقَةٍ: مجرور به حرف جر

۵- يُقَدِّرُ الْعُلَمَاءُ أَنْوَاعَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي بَحَارِ الْعَالَمِ بِالْمَلَايِينِ^{۴۴}. (يُقَدِّرُ: برآورد می‌کند) دانشمندان انواع موجودات زنده در دریاهاى جهان را میلیون‌ها [موجود] برآورد می‌کنند. الْعُلَمَاءُ: فاعل الْعَالَمِ: مضاف الیه

ب: عَيْنِ الْفِعْلِ الْمُتَعَدِّيِّ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمَلِ السَّابِقَةِ:
تَسْقُطُ / يَأْكُلُ / تَخْتَلِفُ / يُقَدِّرُ

متعدی (:گذرا به مفعول): يَأْكُلُ (می‌خورد) / يُقَدِّرُ (برآورد می‌کند)
لازم (:ناگذرا): تَسْقُطُ (می‌افتد) / تَخْتَلِفُ (فرق می‌کند، تفاوت دارد)

الْتَّمَرِينَ الثَّلَاثُ: ضَعِ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَّاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

أ. الْأَعْدَاةُ / الْأَحْيَاءُ / الشُّمَالُ / الْإِبْتِعَادُ / الْأَعْلَى / تَكَلَّمَ / يَنْفَعُ / يَعْلَمُ / يَبْكِي
ب. الْمُبَارَاةُ / تَجَنَّبُ / أَذْرِي / يَتَنَدَّى / الْيَمِينُ / الصَّدِيقُ / الْقَاعَاةُ / الْقِيَامُ / السَّيِّئُ

يَذْرِي = يَعْلَمُ	يَنْتَهِي ≠ يَبْتَدِي
يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي	الْمُسَابَقَةُ = الْمُبَارَاةُ
يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ	تَقَرَّبُ ≠ تَجَنَّبُ
الْيَسَارُ = الشُّمَالُ	الشُّمَالُ ≠ الْيَمِينُ
الْأَمْوَاتُ ≠ الْأَحْيَاءُ	أَعْلَمُ = أَذْرِي
الصَّدَاقَةُ ≠ الْأَعْدَاةُ	الْحَسَنُ ≠ السَّيِّئُ
التَّقَرُّبُ ≠ الْإِبْتِعَادُ	الْعَدُوُّ ≠ الصَّدِيقُ
الْأَسْفَلُ ≠ الْأَعْلَى	الْصَّلَاةُ = الْقَاعَاةُ
سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ	الْجُلُوسُ ≠ الْقِيَامُ

مترادف: يَذْرِي = يَعْلَمُ (می‌داند) / الْيَسَارُ = الشُّمَالُ (چپ) / الْمُسَابَقَةُ = الْمُبَارَاةُ (مسابقه) / أَعْلَمُ = أَذْرِي (می‌دانم) / الصَّلَاةُ = الْقَاعَاةُ (سالن)

متضاد: يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي (می‌خندد ≠ گریه می‌کند) / يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ (ضرر می‌رساند ≠ سود می‌رساند) / الْأَمْوَاتُ ≠ الْأَحْيَاءُ (مردگان ≠ زندگان) / الصَّدَاقَةُ ≠ الْأَعْدَاةُ (دوستی ≠ دشمنی) / التَّقَرُّبُ ≠ الْإِبْتِعَادُ (نزدیکی جستن ≠ دوری کردن) / الْأَسْفَلُ ≠ الْأَعْلَى (پایین‌تر، پایین ≠ بالاتر، بالا) / سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ (ساکت ماند ≠ صحبت کرد) / يَنْتَهِي ≠ يَبْتَدِي (تمام می‌شود ≠ شروع می‌شود) / تَقَرَّبُ ≠ تَجَنَّبُ [چون «تقرب» بدون «ال» آمده است دنبال متضادی می‌گردیم که «ال» نداشته باشد] / الشُّمَالُ ≠ الْيَمِينُ (چپ ≠ راست) / الْحَسَنُ ≠ السَّيِّئُ (خوب ≠ بد) / الْعَدُوُّ ≠ الصَّدِيقُ (دشمن ≠ دوست) / الْجُلُوسُ ≠ الْقِيَامُ (نشستن ≠ ایستادن)

^{۴۳} لَهْجَات: لهجه‌ها

^{۴۴} الْمَلَايِين (جمع مکسر): میلیون‌ها

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: اكْمِلْ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ وَ الْحَدِيثِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۹۷

و هر چه را از کار نیک ، خدا آن را می داند (از آن آگاه است).

﴿انجام دهید / أَدَاةَ الشَّرْطِ : مَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَفْعَلُوا / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: يَعْلَمُ﴾

۲- ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الْإِسْرَاءُ: ۷

اگر نیکی کنید، به خودتان

﴿نیکی کرده‌اید یا نیکی می‌کنید / أَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ﴾

۳- ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْآنْفَالُ: ۲۹

اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل (فرقان : نیروی تشخیص حق از باطل)

﴿قرار می‌دهد / أَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَتَّقُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَجْعَلُ﴾

۴- مَنْ سَأَلَ فِي صَغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هرکس در خردسالی‌اش بپرسد، در بزرگسالی‌اش

﴿پاسخ می‌دهد / أَدَاةَ الشَّرْطِ : مَنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: سَأَلَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: أَجَابَ﴾

۵- مَنْ زَرَعَ الْعُدُونَ، حَصَدَ الْخُسْرَانِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هرکس دشمنی بکارد، ﴿زیان درو می‌کند. / هرکس دشمنی کاشت،﴾ زیان درو کرد.

أَدَاةَ الشَّرْطِ : مَنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: زَرَعَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: حَصَدَ

۶- إِذَا غَضِبْتَ، فَاسْكُتْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هرگاه ، ،

﴿خشمگین شدی ، سکوت کن / / أَدَاةَ الشَّرْطِ : إِذَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: غَضِبْتَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: اسْكُتْ﴾

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَهَا وَ صِيغَتَهَا.

شماره	الْجُمْلَةُ الْعَرَبِيَّةُ وَ التَّرْجَمَةُ الْفَارْسِيَّةُ	نَوْعُ الْفِعْلِ	صِيغَةُ الْفِعْلِ
۱	لَا تَكْتُبْ عَلَى الْأَثَرِ التَّارِيخِيَّ. روی اثر تاریخی ننویس.	نهی	مفرد مذکر مخاطب
۲	الْفَرِيقَانِ يَلْعَبَانِ بِكُلِّ حِمَاسٍ. دو تیم با تمام توان بازی می‌کنند.	مضارع	مثنی مذکر غائب
۳	نَتَّاعَوْنُ خِلَالَ الْمُبَارَاةِ. ما در طول مسابقه همیاری می‌کنیم.	مضارع	متکلم مع الغیر
۴	رَجَاءً، فَكَّرُوا قَبْلَ الْكَلَامِ. لطفاً، پیش از سخن گفتن بیندیشید.	امر	جمع مذکر مخاطب
۵	أَهْنُوكَ بِفَوْزِ الْفَرِيقِ الْوَطَنِيِّ. پیروزی تیم ملی را بهت تبریک می‌گویم.	مضارع	متکلم وحده

الدرس الرابع برگرد

تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندق

الْمُفْرَدَاتُ الفارسيَّةُ دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، فَقَدْ نُقِلَتْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فَارِسيَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَالْيَمَنِ ^{معرف بالعلمية} وَاِثْكَانَ فَارِسيٌّ اَزْ دَوْرَةِ جَاهِلِيٍّ وَّارِدَ زَبَانِ عَرَبِيٍّ شَدَّ، الْفَاظَ فَارِسيِّ بَسِيَّارِيٍّ بَهْ عُلَّتْ بَاِزْرْكَانِيٍّ وَ وُرُوْدِ اِيْرَانِيَّانِ دَرِ عِرَاقٍ وَ يَمَنٍ بَهْ عَرَبِيٍّ مُنْتَقَلٍ (ترجمه) شَدَّ.

وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبُطُ⁴⁵ بِبَعْضِ الْبُضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ الْعَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّبَاجِ. وَ آنْ وَاِثْكَانَ بَهْ بَرُخِي كَالَاهَا مُرَبُوطٌ مِي شَدَّ كَهْ عَرَبٍ نَدَاشَتْ؛ مَانَنْدَ مَشْكَ وَ اِبْرِشْمِ (وَ آنْ وَاِثْكَانَ دَرِ اِرْتِبَاطٍ بَا كَالَاهَايِيٍّ بُوْدَ كَهْ نَزْدَ عَرَبٍ نَبُوْدَ)

وَ اِشْتَدَّ النَّقْلُ مِنَ الْفَارِسيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ اِنْضِمَامِ اِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْاِسْلَامِيَّةِ. وَ اَيْنَ اَنْتَقَالَ اَزْ فَارِسيٍّ بَهْ عَرَبِيٍّ بَعْدَ اَزْ پِيُوَسْتَنِ اِيْرَانِ بَهْ دَوْلَتِ اِسْلَامِيٍّ شَدَّتْ يَافَتْ.

وَ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نَفُوْذُ اللُّغَةِ الْفَارِسيَّةِ دَرِ دَوْرَةِ عَبَّاسِيٍّ نَفُوْذُ زَبَانِ فَارِسيٍّ اَفْزَايَشِ يَافَتْ

وَ كَانَ لِابْنِ الْمُفَضَّلِ^{معرف بالعلمية} دَوْرٌ عَظِيْمٌ فِي هَذَا التَّأْثِيْرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِنَ الْكُتُبِ الْفَارِسيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ، مِثْلُ كَلِيْلَةِ وَ دِمْنَةِ. وَ اِبْنُ مَقْفَعِ نَقَشَ بَزْرْكَیِّ دَرِ اَيْنِ اِثْرْكَذَارِيٍّ دَاشَتْ، [او] تَعْدَادِيٍّ اَزْ كِتَابْهَائِ فَارِسيٍّ رَا مَانَنْدِ كَلِيْلَهْ وَ دِمْنَهْ بَهْ عَرَبِيٍّ تَرْجَمَهْ كَرْدَ.

⁴⁵ اِرتَبَطَ بِ: ارتباط داشت (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرْتَبِطْ / مصدر: اِرْتَبَاطُ)

الْبُضَائِعِ الَّتِي: كالاهايی که یا كالاها که / الَّتِي بَعْدَ اَزْ اِسْمِ دَارَايِ «ال» بَهْ مَعْنَايِ «كَه» دَرِ نَقْشِ صِفْتِ- الْبُضَائِعِ: مَعْرُفَهْ بَهْ اَلِ اسْتِ وَلِي هَنْكَامِ تَرْجَمَهْ مِي تَوَانِ اَزْ «ی» وَصْفِ سَاِزِ اسْتَفَادَهْ كَرْدَ، مِي تَوَانِ اسْتَفَادَهْ نَكْرَدَ.

معرف بالعلمیة

معرف بالعلمیة

وَلِفِرُوزْآبَادِيٍّ مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ **يَضُمُّ** مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی‌گیرد. (شامل می‌شود)

معرف بالعلمیة

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارْسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ^{٤٦}، فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ **التُّونْجِيُّ** كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارْسِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَمٌ^{٤٧} الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».

و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در مطالعات خود آشکار کرده‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَمُ الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (=لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارْسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْرَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًا لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارْسِيَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِیس ← فَرْدُوس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادَرشَب ← شَرَشَف و ...

اما کلمه‌های فارسی که در زبان عربی وارد شد پس صداها و وزن‌هایش دگرگون شد و عرب‌ها آن را -آن کلمات را- بر اساس زبان خود بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کرده‌اند؛ مانند: پَرْدِیس ← فَرْدُوس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادَرشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اِسْتَقْبَلُوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارْسِيَّةِ^{٤٨}. وَ از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنِزُونَ» در آیه -{ وَ طَلَا وَ نَقَرَهُ انْبَاشَتَهُ مِی‌کنند...}- از کلمه «گنج» فارسی.

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛

ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) بیابیم؛

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ أَزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ بِسَبَبِ انْتِشَارِ الْإِسْلَامِ وَ الثَّقَافَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ اسْتِخْدَامِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْعِلْمِ وَ الدِّينِ وَ الْإِدَارَةِ.

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیشتر از تاثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل گسترش اسلام و فرهنگ اسلامی و به کارگیری زبان عربی در علم، دین و مدیریت افزایش یافت.



^{٤٦} الدِّرَاسَاتُ: مطالعات

^{٤٧} لغت‌نامه، قاموس/ فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

^{٤٨} سوره توبه: ٤، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است،

ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

❁ الْمَعْجَم ❁ برگرد

إِدَارَة : اداره کردن، مدیریت مصدر من باب «إِفْعَال»	إِنْضِمَام : پیوستن (إِنْضَمَّ، يَنْضُمُ) مصدر من باب «إِنْفِعَال»	مُعَرَّب : عربی شده مُفْرَدَات : واژگان
إِزْدَاد : افزایش یافت (مضارع: يَزْدَادُ)	بَيِّن : آشکار کرد (مضارع: يَبَيِّنُ) فعل ماضٍ من باب «تَفْعِيل» بزيادة حرف واحد	مِسْك : مشک
اِسْتِخْدَام : به کارگیری مصدر من باب «اِسْتِفْعَال»	تَغَيَّر : دگرگون شد (مضارع: يَتَغَيَّرُ) فعل ماضٍ من باب «تَفْعُل» بزيادة حرفين	نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ) نَقَلَ : منتقل کرد، ترجمه کرد (مضارع: يَنْقُلُ)
اِسْتَدَّ : شدت گرفت (مضارع: يَسْتَدُّ) اِسْتَقَّ : برگرفت (مضارع: يَسْتَقُّ)	الثَّقَافَةُ الْإِسْلَامِيَّة : فرهنگ اسلامی دَخِل : وارد شده دِيَاچ : ابریشم	وَفَقَّأَ لـ : بر اساس يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)
اِنْتِشَار : گسترش		

بر وزن «إِفْتَعَلَ»
فعل ماضٍ من باب «إِفْتِعَال»

❁ حَوْلَ النَّصِّ ❁ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- لِمَاذَا ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟
كَمْ قَدْ ازْدَادَتِ بِسَبَبِ اِنْتِشَارِ الْإِسْلَامِ وَ الثَّقَافَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ اِسْتِخْدَامِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْعِلْمِ وَ الدِّينِ وَ الْإِدَارَةِ.

۲- بَعْدَ أَيِّ حَادِثٍ تَارِيخِيٍّ اِسْتَدَّ نَقَلَ الْكَلِمَاتِ الْفَارْسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟
بعد از کدام واقعه تاریخی انتقال کلمات فارسی به عربی شدت گرفت؟
كَمْ اِسْتَدَّ بَعْدَ اِنْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.

۳- مَنْ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
كَمْ الدُّكْتُورُ اَلْتُّونَجِيُّ

۴- مَتَى دَخَلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارْسِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
كَمْ دَخَلَتِ اللُّغَةُ الْعَرَبِيَّةُ مِنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ.

۵- بِأَيِّ سَبَبٍ نُقِلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارْسِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟
به چه علتی واژگان فارسی به عربی منتقل شده است؟
كَمْ نُقِلَتِ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ.

۶- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می سازد؟
كَمْ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ

هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

اَلْمَعْرِفَةُ وَالتَّكْرَرُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده **شناخته** شده است؛ اما اسم **نکره**، **ناشناخته** است. مهم ترین نشانه اسم معرفه داشتن «**ال**» است؛ مثال:

جاءَ مُدَرِّسٌ :معلّمی آمد. جاءَ اَلْمُدَرِّسُ :معلّم آمد.
وَجَدْتُ قَلَمًا :قلمی را یافتم. وَجَدْتُ اَلْقَلَمَ :قلم را یافتم.

■ معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال :

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا . كَانَتْ اَلْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا.

اسب های را دیدم. **آن اسب ها** کنار صاحبشان بودند.

کلمه اُفْرَاساً «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم «نکره» معمولاً تنوین (ءَ ، ِ ، ؓ) دارد؛ مثال :رَجُلًا ، رَجُلٍ و رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می آید : **مردی** آمد. / **یک** مرد آمد. / **یک** مردی آمد. معادل عربی هر سه جمله بالا می شود :جاءَ رَجُلٌ.

■ اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «**اسم عَلم**» نامیده می شود و معرفه به شمار می رود؛ مانند :هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

اسم عَلم، مانند :عَبَّاسٌ، كَاطِمٌ و حُسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

خراسانی: نکره - الخراسانی: معرفه به ال - الخراسان: معرفه علم

■ سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:

اَلْعِلْمُ كَنْزٌ . دانش گنج است. فَرِيقُنَا فَائِزٌ . تیم ما برنده است.

در دو مثال بالا كَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

خبری که صفت یا مضاف الیه نداشته باشد، **معدودها**، **موصوف** یا **صفت** -یکی از این دو-، قیدهای حالت، بعضی از موارد مثل: جَدًا، جَيِّدًا، أَيْضًا و ... ، هنگام ترجمه «ی» نکره نمی گیرند.

که اخْتِزْ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

الجملة بعد النكرة

۱- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ^{۴۹} فِيهَا مِصْبَاحٌ^{۵۰} الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ^{۵۱} الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ^{۵۲}﴾

النور: ۳۵ خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مِثْلُ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲- ﴿أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ۖ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ^{۵۳} ...﴾ الْمُرْثَل: ۱۶ و ۱۵
رسولی نزد فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

۳- ﴿عَالِمٌ يَنْتَفَعُ^{۵۴} بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ﴾ رسول الله ﷺ مبتدا
دانشمندی که از علم او بهره برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت کننده است.

هـ اِعْلَمُوا هـ

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

ادوات ناصبه + مضارع منصوب

حروف «أَنْ» که: «گِ، لِ، لَکِ، حَتَّى» تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل‌هایی که دارای این حروف اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید	لِکِ تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می‌دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبْنَ: می‌روند	کِ يَذْهَبْنَ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می‌یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند.^{۵۱}

که اخْتِزْ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱- ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ البقرة: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است.^{۵۲}

^{۴۹} الْمِشْكَاةُ: چراغدان

^{۵۰} الدُّرِّيُّ: درخشان

^{۵۱} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف ناصبه نام دارند)، نشانه انتهای

فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و نَفْعَلُ» را تغییر می‌دهند. ﴿... يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و... نَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَيْنِ» حذف می‌کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۵۲} و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (ترجمه فولادوند)

۲- ﴿ اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ ... ﴾ البقرة: ۲۵۴

از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی

...

۳- مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ^{۵۳} وَ الْمُعَارَضَةُ^{۵۴} قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ^{۵۵} وَ الْحُكْمُ^{۵۶} بِمَا لَا يَعْلَمُ. [الإمام الصادق (ع)] (أعلام الدين: ۳۰۳)

ازخوی‌های نادان است: پاسخ دادن قبل از اینکه بشنود، مخالفت کردن قبل از اینکه بفهمد و حکم دادن به آنچه که نمی‌داند. (از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بفهمد و به مخالفت برمی‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند).

که الثمارین برگرد

الْتَّمِرِينَ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✕

الجملة بعد النكرة

۱- الْمِسْكُ عِطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغِزْلَانِ. ✓

مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

الجملة بعد النكرة

۲- أَلْشَّرَشَفُ قِطْعَةُ قُمَاشٍ تُوضَعُ عَلَى السَّرِيرِ. ✓

ملافه، تکه پارچه‌ای است که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ✕

عرب‌ها کلمات وارد شده را مطابق اصل و ریشه‌اش به زبان می‌آورند.

۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِثَالُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ✓

صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی در زبان عربی وجود دارد.

الجملة بعد النكرة

۵- أَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيُّ كِتَاباً يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ✕

دکتر التونجی کتابی نگاشت که کلمات ترکی عربی شده را در زبان عربی در برمی‌گرفت.

الْتَّمِرِينَ الثَّانِي: عَيْنِ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

۱- تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي^{۵۶} السُّهُنُ. →

۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. →

۳- أَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. →

۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. →

۵- الْأَصْبَرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. →

۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. →

هر چه پیش آید خوش آید.
کم گوی و گزیده گوی چون دُر.
گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
نمک خورد و نمکدان شکست.
از دل برود هر آنکه از دیده رود.
بَرَدِ کشتی آنجا که خواهد خدای / و گر جامه بر تن دَرَدِ ناخدای

^{۵۳} رَزَقَ: روزی داد

^{۵۴} خُلَّةٌ: دوستی

^{۵۵} مُعَارَضَةٌ: مخالفت - نکته: بهتر است مصادری مثل «الإجابة، المعارضة و الحكم» را به شکل مصدر ترجمه کنیم.

^{۵۶} تَشْتَهِي: می‌خواهد، میل دارد

- ۱- تَجَرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ.
 باده‌ها به آنچه (سمتی) کشتی‌ها تمایل ندارند، جریان دارند (می‌وزند)
 کِه بَرَد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن دَرَد ناخدای
- ۲- اَلْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ
 کسی که دور از چشم هست، از دل دور است.
 کِه از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- ۳- اَكَلْتُمْ مَهْرِي وَ عَصَيْتُمْ اَمْرِي.
 خرمای خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
 کِه نمک خورد و نمکدان شکست.
- ۴- حَيَّرَ الْكَلَامُ مَا قَلَّ وَ دَلَّ ۰۷
 بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.
 کِه کم گوی و گزیده گوی چون دُر.
- ۵- اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.
 صبر کلید گشایش است.
 کِه گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- ۶- اَلْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ ۰۸
 خیر و خوبی در آن چیز است که اتفاق افتد.
 کِه هر چه پیش آید خوش آید.

التَّامِرِينَ الثَّالِثُ: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
 این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ.
 دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس



لِمَنْ هَذَا التَّمِثَالُ؟ لِسَيِّوِيَّة.
 این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلَ فِي الشِّتَاءِ؟ بَارِدٌ.
 هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أَشَاهِدُ جِسْرًا.
 بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أَشَاهِدُ وَجْهًا.
 آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره‌ای را می‌بینم.

^{۰۷} فعل بعد از موصول «مَنْ و مَا» به صورت مضارع التزامی معنا می‌شود. «خیر» در این عبارت اسم تفضیل است.

^{۰۸} «الخیر» در این عبارت «مصدر» است. بطور کلی بدانید هرگاه «خیر» با «ال» همراه باشند، اسم تفضیل نیستند.

التمرین الرابع:

أ: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

- | | |
|---|--|
| ☐ صدای عجیب را شنیدم. | ☒ صدای عجیبی را شنیدم. |
| ☒ به روستا رسیدم. | ☐ به روستایی رسیدم. |
| ☐ نگاه به گذشته | ☒ نگاهی به گذشته |
| ☒ بندگانِ درستکار | ☐ بندگانِ درستکار |
| ☐ دستبندی کهنه | ☒ دستبندِ کهنه |
| ☒ تاریخ زرین | ☐ تاریخی زرین |

ب: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكِرَةَ فِي مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ^{۵۹} بِخَطِّ.

معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية
 سَجَلَتْ مُنْظَمَةُ الْيُونِسْكُو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ^{۶۰}

سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد. قابوس : معرفه / التُّرَاثِ : معرفه



معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية
 عِمَارَةُ خَسْرُو آبَادٍ فِي سَنَنْدَجٍ تَجْذِبُ سَيَّاحًا.
 عمارت خسروآباد در ساندج گردشگرانی را جذب می‌کند.
 ساندج، کرمان: معرفه / سیاحاً: نکره / جَنَّةُ: نکره



معرف بالعلمية معرف بالعلمية
 مَعْبَدُ كَرْدَكَلَا^{۶۱} فِي مَحَافِظَةِ مَارَزَنْدَرَانِ أَحَدُ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ.
 تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.
 کردکلا، مازندران: معرفه

^{۵۹} أُشِيرَ إِلَيْهِ: به آن اشاره شده است.

^{۶۰} قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

^{۶۱} تکیه کردکلا، از آثار ملی ایران در شمال شهرستان جویبار

التَّامِرِينَ الْخَامِسُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِي.

الْفِعْلُ الْمَاضِي	الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْمَصْدَرُ	إِسْمُ الْفَاعِلِ
وَأَفَّقَ : موافقت کرد من باب مفاعلة	يُؤَافِقُ	وَأَفِقْ	تَوَفِيقٌ	مُؤَافِقٌ
تَقَرَّبَ : نزدیکی جست من باب تفعُّل	يَتَقَرَّبُ	تَقَرَّبْ	تَقَرُّبٌ	مُتَقَرِّبٌ
تَعَارَفَ : شناخت من باب تفاعل	يَتَعَارَفُ	تَعَارَفْ	مُعَارَفَةٌ	مُتَعَارِفٌ
إِشْتَغَلَ : کار کرد من باب افتعال	يَشْتَغِلُ	إِشْتَغِلْ	إِشْغَالٌ	مُشْتَغِلٌ
انْفَتَحَ : باز شد من باب انفعال	يَنْفَتِحُ	انْفَتِحْ	إِسْتِفْتاحٌ	مُنْفَتِّحٌ
اسْتَرْجَعَ : پس گرفت من باب استفعال	يَسْتَرْجِعُ	اسْتَرْجِعْ	إِسْتِرْجَاعٌ	مُسْتَرْجِعٌ
نَزَلَ : پایین آورد من باب تفعیل	يُنْزِلُ	انْزِلْ	نُزُولٌ	مُنْزِلٌ
أَكْرَمَ : گرامی داشت من باب إفعال	يُكْرِمُ	أَكْرِمْ	إِكْرَامٌ	أَكْرَمٌ
	يُكْرِمُ	كْرِمْ	تَكْرِيمٌ	مُكْرِمٌ

فعل‌های مضارع منصوب داخل کادر قرار داده شده است

التَّامِرِينَ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱- ﴿... فَأَصْرَبُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ...﴾ الأعراف: ۸۷ (فِعْلُ الْأَمْرِ) ۞

صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. ← اصْرَبُوا

۲- ﴿... يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ...﴾ الْفَتْح: ۱۵ (الْمُضَافَ إِلَيْهِ) ۞

می‌خواهند کلام خداوند را عوض کنند. ← اللَّهُ

۳- ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...﴾ الْأَحْزَاب: ۴۳ (الْجَارِ وَالْمَجْرُورِ) ۞

او کسی است که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا [خداوند] شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد.

۴- ﴿... لَكِنَّا تَحَزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ ...﴾ آل عمران: ۱۵۳ (الْفِعْلُ الْمَاضِي) ۞

تا بر آنچه که از دست داده‌اید، اندوهگین نشوید. ← فَاتَ

۵- ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...﴾ آل عمران: ۹۲ (الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ) ۞

به نیکی دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید. ← لَنْ تَنَالُوا حَتَّى تُنْفِقُوا / تُحِبُّونَ

يُصَلِّي: درود می‌فرستد / لِكَيْ: لِكَيْ + لا (لای نفی) / فَاتَ: از دست رفت / لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت / (نَالَ = حَصَلَ عَلَى) = فَقَدَ

الْتَمَرِينُ السَّابِعُ: اُكْتُبْ جَمْعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

فَرَس (اسب): أَفْرَاس	أَثَر (نشان): آثَار	تَارِيخ (تاریخ): تَوَارِيخ
قَرْيَة (دهکده): قُرَى	عَبْد (بنده): عِبَاد	دَوْلَة (کشور، حکومت): دُول
مِثْل (همسان، مشابه): أَمْثَال	مَلْعَب (ورزشگاه): مَلَاعِب	رَسُول (فرستاده): رُسُل
كِتَاب: كُتُب	سِن (دندان): أَسْنَان	سَمَك (ماهی): أَسْمَاك
جَذَع (تنه): جُذُوع	جَنَاح (بال): أَجْنِحَة	قَم (دهان): أَفْوَاح، أَفْهَام
❏ (لِلتَّمَرِينِ فِي الْمَنْزِلِ) اُكْتُبْ اسْمَ كُلِّ صُورَةٍ. [تمرین به عهده دانش آموز است] برگرد		



۱- عُمَالُ الْمَصْنَعِ ۲- أَلْوَكْنَة ۳- الرِّكْب ۴- الْأَصْطِفَافُ الصَّبَاحِي



۵- النِّظَارَة ۶- أَلْفَتَاخَة ۷- أَلْجَوَال ۸- أَلْسِيَّارَة



۹- أَلْأَعْلَى ۱۰- أَلْأَسْفَل ۱۱- أَلْيَمِين ۱۲- أَلشُّمَال



۱۳- أَلزُّجَاجَة ۱۴- أَلدَّر ۱۵- أَلسُّوَار ۱۶- أَلخَاتَم



۱۷- أَلْإِنَاء ۱۸- أَلْقُبَة ۱۹- أَلسَّرِير ۲۰- أَلْمِطْلَة

الدرس الخامس برگرد

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ الآية: ١١٩

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و همراه راستگويان باشید.

الصِّدْقُ

راستی، راستگویی

خبر آن است و جمله وصفیه نیست

يُحْكِي أَنَّ رَجُلًا كَانَ كَثِيرَ الْمَعَاصِي وَالْعُيُوبِ، فَندِمَ عَلَى أَعْمَالِهِ السَّيِّئَةِ وَ حَاوَلَ أَنْ يُصْلِحَهَا، فَمَا اسْتَطَاعَ،

حکایت می‌شود که مردی بسیار گناهکار و پر از عیب بود، از کارهای بدش پشیمان شد و تلاش کرد آنها را اصلاح کند، ولی نتوانست.

المجمله بعد النكرة

فَدَهَبَ إِلَى رَجُلٍ فَاضِلٍ صَالِحٍ، وَ طَلَبَ مِنْهُ مَوْعِظَةً تَمْنَعُهُ عَنِ ارْتِكَابِ الْمَعَاصِي، فَتَصَحَّهَ بِالتَّزَامِ الصِّدْقِ، وَ أَخَذَ مِنْهُ عَهْدًا عَلَى ذَلِكَ،

پس به سوی مردی دانشمند و درستکار رفت و از او اندرزی خواست که وی را از ارتکاب گناهان باز دارد. او را به پایبندی به راستگویی پند داد و قولی (پیمانی) برای این موضوع از او گرفت.

فَكُلَّمَا أَرَادَ الرَّجُلُ أَنْ يَرْتَكِبَ ذَنْبًا، امْتَنَعَ عَنْهُ لُوفَائِهِ بِالْعَهْدِ، حَتَّى لَا يَكْذِبَ عَلَى الرَّجُلِ الْفَاضِلِ، وَ مَرُورِ الْأَيَّامِ تَخَلَّصَ مِنْ شَرِّ ذُنُوبِهِ وَ عُيُوبِهِ لِالتَّزَامِ بِالصِّدْقِ.

و هرگاه آن مرد خواست که گناهی مرتکب شود، به خاطر وفایش به عهد از آن خودداری کرد، تا به مرد دانشمند دروغ نگوید و با گذشت روزها به خاطر پایبندی‌اش به راستگویی از شر گناهان و عیب‌هایش رها شد.

خبر آن است و جمله وصفیه نیست

وَ يُحْكِي أَنَّ شَابًّا كَانَ كَذَّابًا، وَ فِي أَحَدِ الْأَيَّامِ كَانَ يَسْبَحُ فِي الْبَحْرِ وَ تَظَاهَرَ بِالْغَرَقِ وَ نَادَى أَصْحَابَهُ: النَّجْدَةُ، النَّجْدَةُ... وَ حَكَاتِ می‌شود که جوانی بسیار دروغگو بود، و در یکی از روزها داشت در دریا شنا می‌کرد^{۱۲} و تظاهر به غرق شدن کرد و دوستانش را صدا زد: کمک، کمک...

فَأَسْرَعَ أَصْحَابُهُ إِلَيْهِ لِيُنْقِذُوهُ، وَ عِنْدَمَا وَصَلُوا إِلَيْهِ ضَحِكَ عَلَيْهِمْ.

پس دوستانش برای اینکه او را نجات دهند به سوییشتافتند، و هنگامی که نزد او رسیدند، به آنها خندید.

كَرَّرَ هَذَا الْعَمَلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ فِي الْمَرَّةِ الرَّابِعَةِ ارْتَفَعَ الْمَوْجُ وَ كَادَ الشَّابُّ يَغْرُقُ، فَأَخَذَ^{۱۳} يُنَادِي أَصْحَابَهُ، وَلَكِنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَكْذِبُ مِنْ جَدِيدٍ.

این کار را سه بار تکرار کرد، و بار چهارم موج بالا رفت و نزدیک بود آن جوان غرق شود، پس شروع کرد به صدا زدن دوستانش، ولی آنها گمان کردند که او دوباره (از نو) دروغ می‌گوید.

^{۱۲} توضیح: كَانَ يَسْبَحُ فِي الْبَحْرِ. در فارسی دو معنا دارد: «در دریا شنا می‌کرد» و «داشت در دریا شنا می‌کرد»

یعنی هم به صورت ماضی استمراری درست است و هم ماضی ملموس یا در جریان.

^{۱۳} معانی أَخَذَ:

شروع کرد: أَخَذَ يُنَادِي أَصْحَابَهُ لِأَنَّهُ كَادَ الشَّابُّ يَغْرُقُ: شروع کرد به صدا زدن دوستانش؛ چون نزدیک بود آن جوان غرق شود.

گرفت: خَذَ يَبْذِي: دستم را بگیر.

برداشت: فَيَأْخُذُ النَّاسُ الْأَسْمَاكَ لِيَطْبَخُهَا: مردم ماهی‌ها را برای پخت و پزیشان برداشتند.

برد: أَخَذَنِي شَيْءٌ إِلَى الشَّاطِئِ: چیزی مرا به ساحل برد.

فَلَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْهِ حَتَّى أَسْرَعَ إِلَيْهِ أَحَدُ النَّاسِ وَ أَنْقَذَهُ، فَقَالَ الشَّابُّ لِأَصْدِقَائِهِ: شَاهَدْتُ نَتِيجَةَ عَمَلِي، فَكِدْبِي كَادَ يَقْتُلْنِي، فَلَنْ أَكْذِبَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا، وَ مَا عَادَ هَذَا الشَّابُّ إِلَى الْكُذْبِ مَرَّةً أُخْرَى.

پس به او توجه نکردند، تا اینکه یکی از مردم به سوی او شتافت و وی را نجات داد، آن جوان به دوستانش گفت: نتیجه کارم را دیدم، دروغ گفتنم نزدیک بود مرا بکشد، پس از امروز هرگز دروغ نخواهم گفت؛ و این جوان بار دیگر به دروغ گفتن بازنگشت.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ آتَوَبَةُ: ۱۱۹
خدای بلندمرتبه گفته است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و همراه با راستگویان باشید.

الْصَّدْقُ مَعَ اللَّهِ يَتَجَلَّى بِإِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ لَهُ؛ وَ الصَّدْقُ مَعَ النَّاسِ هُوَ أَنْ لَا تُكَذِّبَ عَلَى الْآخِرِينَ.
راستگویی با خدا در اخلاص اعمال برای او تجلّی می‌یابد؛ و راستگویی با مردم این است که به دیگران دروغ نگوئیم.

و قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كَبُرَتْ خِيَانَةٌ أَنْ تُحَدِّثَ أَخَاكَ حَدِيثًا، هُوَ لَكَ مُصَدِّقٌ، وَ أَنْتَ لَهُ كَاذِبٌ.»
و پیامبر (ص) فرموده است: خیانت بزرگی است که به برادرت سخنی بگویی، او سخت را باور کند، در حالی که تو به او دروغ می‌گویی. (او سخت را باور کرده، در حالی که تو به او دروغ گفته‌ای).

و قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ.»
و امام علی (ع) فرموده است: «کسی چیزی را پنهان نکرد، مگر اینکه در لغزش‌های زبان و همه جای چهره‌اش آشکار شود.» * فَلْتَةٌ «جمع: فَلَتَات» = زَلَّة «جمع: زَلَّات»

إِذَنْ لَا يَسْتَطِيعُ الْكَذَّابُ أَنْ يُخْفِيَ كِذْبَهُ أَوْ يُنْكِرَهُ.
بنابراین، [شخص بسیار] دروغگو نمی‌تواند دروغش را پنهان نماید یا آن را انکار کند.

مَا أَجْمَلَ كَلَامَ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طُنْطُنْتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ.»
سخن پیامبر (ص) چه زیباست! «به بسیاری نماز و روزه و بسیاری حج و کار نیک و بانگ شبانه آنها نگاه نکنید؛ بلکه به راستگویی و امانتداری نگاه کنید.»

🌀 المعجم 🌀 برگرد

أَخَذَ: شروع کرد، «أَخَذَ يُنَادِي» شروع کرد به صدا زدن إِسْتَطَاعَ: توانست (مضارع: يَسْتَطِيعُ) أَسْرَعَ: شتافت (مضارع: يُسْرِعُ) = عَجَلَ أَصْلَحَ: درست گرداند (مضارع: يُصْلِحُ) ≠ أَفْسَدَ أَضْمَرَ: پنهان کرد (مضارع: يُضْمِرُ) = أَخْفَى ≠ أَظْهَرَ إِلْتَزَمَ: پایبندی (الْتَزَمَ، يَلْتَزِمُ) الْتَفَتَ: توجه کرد (مضارع: يَلْتَفِتُ) «لَمْ يَلْتَفِتُوا: توجه نکردند» أَنْكَرَ: دروغ دانست، انکار کرد	(مضارع: يُنْكِرُ) تَخَلَّصَ: رها شد (مضارع: يَتَخَلَّصُ) تَظَاهَرَ بِـ: به ... واغود کرد (مضارع: يَتَظَاهَرُ) حَدَّثَ: سخن گفت (مضارع: يُحَدِّثُ) = كَلَّمَ، تَكَلَّمَ حَكَى: حکایت کرد (مضارع: يَحْكِي) سَبَحَ: شنا کرد (مضارع: يَسْبَحُ) صاحب: دوست «جمع: أصحاب» = صَدِيق ≠ عَدُو صَفَحَةَ: یک روی چیزی «صَفَحَاتُ الْوَجْهِ: همه جای چهره»	طُنْطُنَةٌ: بانگ (بانگ آرام نیایش) عَادَ: بازگشت (مضارع: يَعُودُ) = رَجَعَ فَلْتَةُ اللِّسَانِ: لغزش زبان از نیندیشیدن «جمع: فَلَتَات» كَادَ يَغْرُقُ: نزدیک بود غرق بشود كَبُرَ: بزرگ شد (مضارع: يَكْبُرُ) «كَبُرَتْ خِيَانَةٌ: خیانت بزرگی است!» كَبُرَ ≠ صَغُرَ كَرَّرَ: تکرار کرد (مضارع: يُكَرِّرُ) كُلَّمَا: هرگاه نَجْدَةٌ: کمک = مُسَاعَدَةٌ، نَصْر
---	--	---

📖 حَوْلَ النَّصِّ بَرِّگَرِد

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- حَاوَلَ الرَّجُلُ الْكَثِيرُ الْمَعَاصِي أَنْ يُصْلِحَ نَفْسَهُ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ فِي الْبِدَايَةِ. صحیح
مرد بسیار گناهکار تلاش کرد که خودش را اصلاح کند، ولی در ابتدا نتوانست.

۲- طَلَبَ الرَّجُلُ الْفَاضِلُ مِنَ الرَّجُلِ الْكَثِيرِ الْمَعَاصِي أَنْ يَلْتَزِمَ بِكُلِّ الْحَسَنَاتِ. خطا
مرد دانشمند از مرد بسیار گناهکار خواست که به همه نیکی‌ها پایبند باشد.

۳- اِمْتَنَعَ الرَّجُلُ الْكَثِيرُ الْمَعَاصِي عَنِ الذُّنُوبِ لَوْفَائِهِ بِالْعَهْدِ. صحیح
مرد بسیار گناهکار به خاطر وفای به عهدش از گناهان خودداری کرد.

۴- كَادَ الشَّابُّ الْكَذَّابُ يَغْرُقُ عِنْدَمَا كَذَبَ لِلْمَرَّةِ الثَّالِثَةِ. خطا
جوان بسیار دروغگو نزدیک بود غرق شود وقتی که برای بار سوم دروغ گفت.

۵- يَظْهَرُ الْكَذْبُ فِي فَلَاتِ الْلسَانِ وَ صَفَحَاتِ الْوَجْهِ. صحیح
دروغ در لغزش‌های زبان و همه جای چهره آشکار می‌شود.

📖 اِعْلَمُوا بَرِّگَرِد

الْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكْرَةِ

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که آن اسم نکره را توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

الجملة بعد النكرة

شَاهَدْنَا سِنَجَابًا يَقْفِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.

سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرید.

الجملة بعد النكرة

إِرْضَاءُ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرِكُ

راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

الجملة بعد النكرة

رَأَيْتُ وَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.

پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت (رَأَيْتُ وَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وَلَدًا»، فعل مضارعی آمده است که درباره «وَلَدًا» توضیح می‌دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می‌آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

أَمَّا إِنْ فَعَلَ أَوَّلَ مَضَارِعَ بَاشَد، تَرْجَمَةُ فَعْلٍ دَوْمِ چَگونَه خَوَاهِد بُوَد؟ بَه مِثَال دَقَّتْ کَنید.

أُفْتِش عَنْ مُعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.

دنبال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می کند)

أُشَاهِدُ طَالِباً يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.

دانش آموزی را می بینم که تمرین های درس را در کلاس می نویسد.

مضارع + اسم نکره = مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.

اِشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلُ.

امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نکره = ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

نکات جمله وصفیه

الجملة بعد النكرة = الجملة التي تصف اسم النكرة (جمله وصفیه)

- در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می کند (یا توضیح می دهد)
- در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.
- اصولاً هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم. (قطع کننده ممنوع)
- اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: ف، وَ، ثُمَّ، حَتَّى، أَنْ، إِنَّ، أَنْ، لَكِنْ، حَتَّى] یا کلمات [حینما، عندما، متى] شروع شود، نمی تواند جمله وصفیه باشد.
- ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله مکانی بیفتد.
- وَ لِلْفَيْرُوزِ أَبَادِيٌّ مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
- و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می شود)

- جمله وصفیه می تواند یک جمله اسمیه باشد.
- شاهدتُ رجلاً قَلْبُهُ طَاهِرٌ. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.

- هر جمله ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:
- مثال: مَنْ يَرْحَمُ مُؤْمِنًا يَرْحَمُهُ اللَّهُ : هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می کند.
- یرحم جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.

- جمله وصفیه هم صفت محسوب می شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت ها را پیدا کنیم، باید جمله های وصفیه را نیز بشماریم.

ک. اِخْتَرِ نَفْسَكَ: ۱. ترجمه هذه العبارة حسب قواعد الدرس؛ ثم عيّن نوع الأفعال.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ^{۶۴} وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ^{۶۵} وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{۶۶} وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَّاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود (نشود) و از قلبی که فروتنی نمی‌کند (نکند) و علمی که سود نمی‌رساند (نرساند) و نمازی که بالا برده نمی‌شود (نشود) و دعایی که شنیده نمی‌شود (نشود).
 أَعُوذُ: فعل مضارع / لَا تَشْبَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَخْشَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع منفی / لَا تَرْفَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول / لَا يُسْمَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول

ب. مَيِّزِ الْأَفْعَالَ الْمُتَعَدِّيَّةَ مِنْ: يَهْدِي / كَفَرُوا / قَرَأَتْ / جَلَسْنَا

فعل‌های متعدی: يَهْدِي: هدایت می‌کند / قَرَأَتْ: خواندیم
 فعل‌های لازم: كَفَرُوا: کافر شدند / جَلَسْنَا: نشستیم

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواب برگرد

(شراء شريحة الهاتف الجوال)

خرید سیم کارت تلفن همراه

أَعْطِ + ن + ي

فعل امر + نون و قایه + مفعول

مَوْظُفُ الْإِتِّصَالَاتِ (کارمند مخابرات)	الزَّائِرَةُ (زائر)
تَفَضَّلِي، وَ هَلْ تُرِيدِينَ بِطَاقَةَ الشَّحْنِ ^۲ ؟ بفرما، و آیا کارت شارژ می‌خواهی؟	رَجَاءً، أَعْطِنِي شَرِيحَةَ الْجَوَّالِ. لطفاً، سیم کارت تلفن همراه به من بده.
تَسْتَطِيعِينَ أَنْ تَشْحِنِي ^۳ رَصِيدَ ^۴ جَوَّالِكَ عَبْرَ الْإِنْتَرْنِتِ. می‌توانی اعتبار پولی تلفن همراهت را از طریق اینترنت شارژ کنی.	نَعَمْ؛ مِنْ فَضْلِكَ أَعْطِنِي بِطَاقَةً مَبْلَغُ ^{۶۷} خَمْسَةِ وَ عَشْرِينَ رِيَالًا. بله، لطفاً یک کارت به مبلغ ۲۵ ریال به من بده.
الزَّائِرَةُ تُرِيدُ أَنْ تَتَّصِلَ لَكِنْ لَا يَعْمَلُ الشَّحْنُ، فَتَذْهَبُ عِنْدَ مَوْظِفِ الْإِتِّصَالَاتِ وَ تَقُولُ لَهُ: زائر می‌خواهد تماس بگیرد ولی شارژ کار نمی‌کند، پس نزد کارمند مخابرات می‌رود و به او می‌گوید:	
أَعْطِنِي الْبُطَاقَةَ مِنْ فَضْلِكَ. سَامِحِينِي ^۵ ؛ أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ ^۶ . أُبَدِّلُ لَكَ الْبُطَاقَةَ. لطفاً کارت را به من بده. مرا ببخش؛ حق با شماست؛ کارت را برای عوض می‌کنم.	عَفْوًا، فِي بَطَاقَةِ الشَّحْنِ إِشْكَالٌ. ببخشید، در کارت شارژ اشکالی وجود دارد.

۱- الشَّرِيحَةُ: سیم کارت ۲- الشَّحْنُ: شارژ کردن ۳- أَنْ تَشْحِنِي: که شارژ کنی (سه حرف اصلی «ش ح ن» / نونه اصلیه)

۴- الرَّصِيدُ: اعتبار مالی، شارژ ۵- سَامِحِينِي: مرا ببخش ۶- أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ: حق با شماست

^{۶۴} لَا تَشْبَعُ: سیر نمی‌شود

^{۶۵} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند

^{۶۶} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی‌شود (بالا نمی‌رود) ← فعل مضارع مجهول

^{۶۷} مَبْلَغُ: مصدر میمی (برای آگاهی دبیر)

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱- ما كَانَ يَعْرِفُ السَّبَاحَةَ^{٦٨} فَصَرَخَ النَّجْدَةُ، النَّجْدَةُ: که کادِ یَغْرِقُ: نزدیک بود غرق بشود
شنا بلد نبود (شنا کردن نمی دانست)، پس فریاد زد: کمک، کمک.

۲- أَخْفَى شَيْئًا، وَجَعَلَهُ بَعِيدًا عَنِ الْأَنْظَارِ: که أَضْمَرَ: پنهان کرد
چیزی را مخفی کرد و آن را از دیدگان دور کرد.

۳- حَسِبَهُ كَذِبًا، وَ مَا قِيلَهُ: که أَنْكَرَ: انکار کرد
آن را دروغ پنداشت و نپذیرفت.

۴- عَمِلَ عَمَلًا عِدَّةَ مَرَّاتٍ: که كَرَّرَ: تکرار کرد
کاری را چند بار انجام داد.

۵- أَصْبَحَ كَبِيرًا: که كَبُرَ: بزرگ شد
بزرگ شد.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- اَلْعِلْمُ نُوْرٌ وَ ضِيَاءٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
(الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)
جملة بعد النكرة

علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل های اولیایش (دوستانش) می اندازد.
الْمُبْتَدَأُ: اَلْعِلْمُ - ضِيَاءٌ / الْفَاعِلُ: اللهُ

۲- لَا تَغْتَرَّوْا^{٦٩} بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ ع
(فِعْلُ الْأَمْرِ، وَ فِعْلُ النَّهْيِ)
حرف زائد برای تاکید نفی فعل امر

نه با نمازشان فریب بخورید و نه با روزه ایشان (فریب نماز و روزه آنها را نخورید) ... ولی آنها را هنگام راستگویی
و امانت داری بیازمایید. فِعْلُ الْأَمْرِ: اخْتَبِرُوا / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَغْتَرَّوْا

۳- اَلْكَذَّابُ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ^{٧١} عَلَيْكَ الْبَعِيدُ وَ يَبْعَدُ^{٧٢} عَلَيْكَ الْقَرِيبُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع
(اِسْمُ الْمُبَالِغَةِ)
فعل نهی

با فرد بسیار دروغگو (دروغگو) مشورت نکن زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می سازد و نزدیک را
بر تو دور می سازد. اِسْمُ الْمُبَالِغَةِ: اَلْكَذَّابُ

يُقَرَّبُ ≠ يَبْعَدُ
الْبَعِيدُ ≠ الْقَرِيبُ
الصَّادِقُ ≠ الْكَاذِبُ

^{٦٨} السَّبَاحَةُ: شنا کردن

^{٦٩} لَا تَغْتَرَّوْا: فریب نخورید

^{٧٠} لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن

^{٧١} يُقَرَّبُ: نزدیک می سازد

^{٧٢} يَبْعَدُ: دور می سازد

اسم موصول: آنچه
فعل مضارع در نقش مفعول فعل مضارع منفی

۴- يَنْلُغُ الصَّادِقُ بِصَدْقِهِ مَا لَا يَنْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاخْتِيَالِهِ^{۷۳}. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (الْفَاعِلُ)
فرد راستگو با راستگویی خود به چیزی می‌رسد که فرد دروغگو با فریبکاری اش به آن نمی‌رسد.
الْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ

فعل نهی اسم موصول: آنچه فعل ماضی
۵- لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (فِعْلُ النَّهْيِ)
هر آنچه را شنیده‌ای، با مردم در میان نگذار (بازگو نکن). فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تُحَدِّثِ

الْتَّمَرِينَ الثَّلَاثَ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | |
|---|--|---|--|
| ۱- الْفُنُونُ (هنرها) ☒ | الْخَذُّ (گونه) ☐ | الْقَمُّ (دهان) ☐ | اللِّسَانُ (زبان) ☐ |
| ۲- الْقَشْرُ (پوست) ☐ | الْلُبُّ (مغز) ☐ | النَّوَى (هسته) ☐ | الْغَازُ (گاز) ☒ |
| ۳- التَّلْعَبُ (روباہ) ☐ | الْكَلْبُ (سگ) ☐ | الْمَرَحُ (با ناز و خودپسندی) ☒ | الْحِمَارُ (خر) ☐ |
| ۴- الْيَمِينُ (راست) ☐ | الطَّنَانُ (مرغ مگس) ☒ | الشَّمَالُ (چپ) ☐ | الْأَمَامُ (روبه‌رو) ☐ |
| ۵- الصَّلَاةُ (نماز) ☒ | الشَّرِيحَةُ (سیم‌کارت) ☐ | الرَّصِيدُ (شارژ) ☐ | الْجَوَّالُ (تلفن همراه) ☐ |
| ۶- الْأَحِبَّةُ (دوستان) ☐ | الْأَصْدِقَاءُ (دوستان) ☐ | الْأَصْحَابُ (دوستان) ☐ | الْإِضَاعَةُ (تباه کردن) ☒ |

الْتَّمَرِينَ الرَّابِعُ: أ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

الجملة بعد النكرة
۱- سَافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صَوْرَتَهَا أَيَّامَ صَغَرِي.
به روستایی مسافرت کردم که عکسش را در ایام کودکی دیده بودم.
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولُ: صَوْرَةُ

الجملة بعد النكرة
۲- عَصَفْتُ رِيَّاحٌ شَدِيدَةً خَرَّبَتْ بَيْتًا جَنْبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ.
بادهای شدیدی وزید که خانه ای را در کنار ساحل دریا ویران کرد.
الْصَّفَةُ: شَدِيدَةً / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: شَاطِئِ

الجملة بعد النكرة
۳- وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا^{۷۴} يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ.
برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کرد.
الْمَفْعُولُ: بَرْنَامَجًا / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ

الجملة بعد النكرة
۴- اَلْكِتَابُ صَدِيقٌ يَنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ.
کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
الْمُبْتَدَأُ: اَلْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ

^{۷۳} الْإِخْتِيَالُ: فریبکاری

^{۷۴} بَرْنَامَجٌ: برنامه - جمع: بَرَامِج

مترادف و متضاد: صَغُرَ ≠ كَبُرَ / سَاعَدَ = أَعَانَ / جَهْلٌ ≠ عِلْمٌ / جُهَالٌ ≠ عُلَامٌ / جَاهِلٌ ≠ عَالِمٌ

الجملة بعد النكرة

(الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ، وَ نُونُ الْوَقَايَةِ)

۵- يُعْجِبُنِي عَيْدٌ يَفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ.

از عیدی خوشم می آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.

الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ي

[يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ي (ضمیر در نقش مفعول)]

ب: عَيْنُ الْفِعْلِ الْمُتَعَدِّي مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمْلَةِ السَّابِقَةِ:

سَافَرْتُ / شَاهَدْتُ / عَصَفْتُ / حَرَبْتُ

فعل متعدی: شَاهَدْتُ: (دیدم) / حَرَبْتُ: (ویران کردم) / فعل لازم: سَافَرْتُ: (مسافرت کردم) / عَصَفْتُ: (وزید)

📖 (التَّامِرِينَ فِي الْمَنْزِلِ) اَكْتُبِ اسْمَ كُلِّ صَوْرَةٍ. [تمرین به عهده دانش آموز است] برگرد



۱- اللِّسَان ۲- أَلْفَم ۳- أَلْخَدَّ ۴- أَلْعَيْن



۵- أَلْقِشَر ۶- أَلَلْب ۷- أَلَنَوَى ۸- أَلْجِدْع



۹- أَلْبَطَارِيَّة ۱۰- أَلْهَاتِفُ الْجَوَّال ۱۱- بِطَاقَةُ شَحْن ۱۲- شَرِيحَةُ جَوَّال



۱۳- أَلطَّنَان ۱۴- أَلْحَمَامَة ۱۵- أَلْعُصْفُور ۱۶- أَلْغُرَاب



۱۷- أَلْحَيَّة ۱۸- أَلرَّقَاز ۱۹- نَقَارُ الْخَشَب ۲۰- أَلسَّمَكُ الطَّائِرُ

الدرس السادس برگرد

إِرْحَمُوا ثَلَاثَةً.

به سه تن رحم کنید.

إِرْحَمُوا عَزِيزاً ذَلَّ، وَ غَنِيًّا افْتَقَرَ، وَ عَالِماً ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ. رسول الله ﷺ

دلسوزی کنید بر ارجمندی که خوار شده، و دارایی که ندار شده، دانایی که میان نادانها تباه شده است.

فعل مجهول نائب فاعل

أَسْرَ الْمُسْلِمُونَ فِي غَزْوَةِ طَيْءٍ «سَفَانَةَ» ابْنَةَ حَاتِمِ الطَّائِيِّ الَّذِي يُضْرَبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْكِرَمِ،
مسلمانان در جنگ طيء سَفَانَه دختر حاتم طائي را که در بخشش به او مثل زده مي شود اسير کردند.

«لَمَّا» کنار فعل ماضی، اسم است در نقش قید زمان به معنای هنگامی که

لَمَّا ذَهَبَتْ مَعَ الْأَسْرَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هنگامی که همراه اسیران نزد فرستاده خدا رفت.

فعل مضارع

فعل مضارع

من باب إفعال-معلوم

من باب تفعیل-معلوم

مفعول

مفعول

مفعول

قَالَتْ لَهُ: إِنَّ أَبِي كَانَ سَيِّدَ قَوْمِهِ، يَفُكُ الْأَسِيرَ وَ يَحْفَظُ الْجَارَ وَ يَحْمِي الْأَهْلَ وَ الْعِرْضَ وَ يَقْرِجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، وَ يُطْعِمُ

مفعول

مفعول

مفعول

الْمِسْكِينَ، وَ يَنْشُرُ السَّلَامَ، وَ يُعِينُ الضَّعِيفَ عَلَى شِدَائِدِ الدَّهْرِ،

به او گفت: قطعاً پدرم سرور قوم خودش بود، اسیر را آزاد می کرد، همسایه را حفظ می کرد، و از خانواده و ناموس (آبرو) حمایت می کرد، و اندوه غمگین را برطرف می کرد، و به درمانده غذا می داد، و صلح را پخش می کرد، و ناتوان را بر گرفتاریهای روزگار یاری می کرد،

ماضی منفی+مفعول فاعل ماضی+مفعول قید حالت

وَ مَا أَنَا أَحَدٌ فِي حَاجَةٍ فَرَدَّةً خَائِبًا،^{۷۵} أَنَا ابْنَةُ حَاتِمِ الطَّائِيِّ.

و هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)، من دختر حاتم طائی هستم.

مفعول

مفعول

قید تاکید

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذِهِ صِفَاتُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا»؛^{۷۶} أَتْرَكُوهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ وَاللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ

الْأَخْلَاقِ. ثُمَّ قَالَ:

جمله وصفیه

جمله وصفیه

جمله وصفیه

مفعول

«إِرْحَمُوا عَزِيزاً ذَلَّ، وَ غَنِيًّا افْتَقَرَ، وَ عَالِماً ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ».

پس پیامبر (ص) فرمود: «این به راستی صفت های مؤمنان است. او را رها کنید؛ زیرا پدرش بزرگواری های اخلاق را دوست داشت؛ و خدا بزرگواری های اخلاق را دوست دارد». سپس فرمود: «رحم کنید به ارجمندی که خوار شد، و ثروتمندی که ندار شد، و دانایی که میان نادانها تباه شد».

فعل ماضی + مفعول

قید زمان من باب إفعال فاعل

فَلَمَّا أَطْلَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ رَجَعَتْ إِلَى أَخِيهَا «عَدِيٍّ» وَ هُوَ رَئِيسُ قَوْمِهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ.

پس هنگامی که پیامبر (ص) او را رها کرد، به سوی برادرش عدی که پس از مرگ پدرش رئیس قبیله بود، بازگشت.

جمله وصفیه (فعل + نون و قایه - مفعول)

مفعول - موصوف

فَقَالَتْ لَهُ: يَا أَخِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي،

و به او گفت: ای برادرم. من از این مرد ویژگی هایی را دیدم که از آنها خوشم آمد،

^{۷۵} اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد.
ما أَنَا أَحَدٌ (کسی نزد او نیامد) برای همین می گویم:

هیچ کس نزد او نیامد

^{۷۶} هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)^{۷۶} حقاً: واقعاً، به راستی

حَوَلِ النَّصِّ بَرَكِيد

- عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ x
- ۱- قَالَ عَدِيٌّ: يَا أُخْتِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي. x
عدی گفت: خواهرم، من از این مرد ویژگی‌هایی را دیدم که مرا شگفت‌زده می‌کند.
- ۲- فَلَمَّا أَطْلَقَ النَّبِيُّ ﷺ سَفَانَةَ، عَادَتْ إِلَى أَخِيهَا. ✓
پس هنگامی که پیامبر سفانه را رها کرد، نزد برادرش برگشت.
- ۳- كَانَ حَاتِمٌ يَرُدُّ مَنْ أَتَاهُ فِي حَاجَةٍ خَائِبًا. x
من + ماضی = معادل مضارع التزامی
حاتم کسی که از سر نیاز پیش وی پیاپی را با ناامیدی بر می‌گرداند.
- ۴- حَاتِمُ الطَّائِيٍّ مَعْرُوفٌ بِالْكَرَمِ. ✓
حاتم طایی به بخشنده‌گی شناخته شده است.
فعل ماضی
- ۵- أُسِرَتْ سَفَانَةُ فِي غَزْوَةِ أَحَدٍ. x
مجهول نائب فاعل
سفانه در جنگ احد اسیر شد.

ه اِعْلَمُوا ه بَرَكِيد

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)

- حروف «لَمْ، لَمْ، لَا» بر سر فعل‌های مضارع می‌آیند و معنای آن را تغییر می‌دهند.
- حرف «لَمْ» فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند؛ مثال:
- | | | | | | | | | | | |
|------------------------------|---|---------------------------------------|---|------------------------------|---|---------------------------------------|---|------------------------------|---|---------------------------------------|
| لَمْ يَسْمَعْ: نمی شنود | { | لَمْ يَسْمَعْ: نشنید، نشنیده است | { | لَمْ تَذْهَبُوا: نمی روید | { | لَمْ تَذْهَبُوا: نرفتید، نرفته‌اید | { | لَمْ تَكْتُبْنَا: نمی نویسید | { | لَمْ تَكْتُبْنَا: ننوشتید، ننوشته‌اید |
| لَمْ تَذْهَبُوا: نمی روید | | لَمْ تَذْهَبُوا: نرفتید، نرفته‌اید | | لَمْ تَكْتُبْنَا: نمی نویسید | | لَمْ تَكْتُبْنَا: ننوشتید، ننوشته‌اید | | | | |
| لَمْ تَكْتُبْنَا: نمی نویسید | | لَمْ تَكْتُبْنَا: ننوشتید، ننوشته‌اید | | | | | | | | |
- حرف «لَمْ» بر سر فعل مضارع به معنای «باید» و چنین فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسی می‌باشد؛ مثال:
- | | | | | |
|-------------------------|---|-----------------------------|---|-----------------------------|
| لَمْ يَسْمَعْ: نمی شنود | { | لَمْ يَسْمَعْ: باید برگردیم | { | لَمْ يَسْمَعْ: باید برگردیم |
| لَمْ يَسْمَعْ: نمی شنود | | لَمْ يَسْمَعْ: باید بدانند | | لَمْ يَسْمَعْ: باید بدانند |
- در کتاب عربی پایه نهم با حرف «لَا» (لای نهی) بر سر مضارع مخاطب (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:
- | | | | | |
|-----------------------------|---|--------------------------|---|--------------------------|
| لَا تَبْأَسْ: ناامید می شوی | { | لَا تَبْأَسْ: ناامید نشو | { | لَا تَبْأَسْ: ناامید نشو |
| لَا تَبْأَسْ: ناامید می شوی | | لَا تَبْأَسْ: نفرستید | | لَا تَبْأَسْ: نفرستید |

همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:

لای نهی مخاطب + مضارع
نباید + معادل مضارع التزامی

لایسافروا: نباید سفر کنند

یسافرون: سفر می کنند

حروف «لَمْ، لَ، لا» در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می کنند.^{۷۷}

ک ترجم الایتنین و الحدیث حسب قواعد الدرس.

فعل نهی مخاطب

«إِنَّ» در اصل به شکل قید تاکید «قطعاً، مسلماً، براستی» ترجمه می شود ولی بعد از فعل امر و نهی، به معنای «که، زیرا» به کار رفته است. ترجمه به هر دو شکل صحیح است.

۱- ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ التوبة: ۴۰

اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

فعل مضارع منفی

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ الرعد: ۱۱

قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد

تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

فعل نهی فعل مضارع منفی

۳- لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الإمام عليؑ

ستم مکن همانطور که دوست نمی داری مورد ستم واقع شوی (بر توستم رود) و نیکی کن همانطور که دوست داری به تو نیکی شود.

چند نکته:

نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِيَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يُمْكِنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.

ک با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَاتِ تُسَاعِدُ الطُّلَابَ لِيَتَعَلَّمُوا دُرُوسَهُمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.

ک مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

نکته (۳): حرف «لِ» بر سر بیشتر ضمیرها به «لَ» تبدیل می شود؛ مثال:

لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكِ، لَكَ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُما، لَنَا. در «لی» این گونه نیست.

^{۷۷} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف جازمه نام دارند)، نشانه انتهای

فعل های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و نَفْعَلُ» را تغییر می دهند. ﴿... يَفْعَلُ ، ... تَفْعَلُ ، ... أَفْعَلُ و ... نَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ، تَفْعَلَانِ و تَفْعَلَيْنِ» حذف می کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی کنند.

نهی و نفی

فعل های جمع مؤنث یکی است.

نکته (۴): تاکنون با دو نوع حرف «لِ» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱- لِ + اسم

«لِ» به معنای «مالِ، از آن» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟» یعنی «آن سیم کارت مالِ کیست؟»
 «لِ» به معنای «برای» مانند «اِشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلْسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
 «لِ» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم». (شَهَادَةُ: مدرک)

۲- لِ + فعل

«لِ» به معنای «باید» مانند «لَتَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
 «لِ» به معنای «تا» مانند «ذَهَبْتُ إِلَى الْمُتَجَرِّ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِحَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری برای تلفن همراهم بخرم».

حرف «لِ» پس از حرف‌هایی مانند «و، ف» معمولاً **ساکن** می‌شود؛ مثال:
 ف + لِ + يَعْمَلُ = فَلْيَعْمَلْ: پس باید انجام دهد.

که اِخْتَرْتُمْ نَفْسَكُم: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

- ۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْفَاتِحَةُ: ۲ ستایش از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲- بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
- ۳- لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
- ۴- لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مالِ کیست؟

که التَّمَارِينِ بِرُكُودٍ

التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: صَغُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱- الَّذِي لَا رَجَاءَ لَهُ لِلنَّجَاحِ فِي هَدَفِهِ:

الْخَائِبُ: نا امید < کسی که برای موفقیت در هدفش هیچ امیدی ندارد.

۲- أَصْبَحَ فَقِيرًا وَلَا ثَرَوَةً لَهُ:

إِفْتَقَرَّ: فقیر شد < فقیر شد و هیچ ثروتی ندارد.

۳- الَّذِي حُزْنُهُ كَثِيرٌ:

الْمَكْرُوبُ: اندوهگین < کسی که اندوهش بسیار است.

۴- الْأُسْرَةُ وَالْأَقْرَبَاءُ:

الْأَهْلُ: خانواده < خانواده و خویشاوندان

۵- أَعْطَاهُ الطَّعَامَ:

أَطْعَمَ: خوراک داد < به او غذا داد.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد.
 مَا أَنَا أَحَدٌ: هیچ کسی نزد او نیامد.
 لَا رَجَاءَ لَهُ: هیچ امیدی ندارد.
 لَا ثَرَوَةَ لَهُ: هیچ ثروتی ندارد.

التَّامِرِينَ الثَّانِي: أَكْمَلْ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

لـ امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ^۱ مِنْ سَعَتِهِ﴾ اَلطَّلَاق: ۷

توانمند از توانمندی خودش (اَلْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ)

باید انفاق کند. (اَلْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ: سَعَةٍ)

لا نهی غایب + معادل مضارع التزامی

۲- ﴿وَلَا يَحْزَنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ يُونُس: ۶۵

سخنشان تو را ؛ زیرا ارجمندی، همه از آن خداست. اَلْفَاعِلِ

نباید ناراحت کند. (اَلْفَاعِلِ: قَوْلُ)

لا نهی + فعل نهی لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...﴾ اَلْأَنْعَام: ۱۲۱

و از آنچه نام خدا بر آن نخورید. نَائِبُ الْفَاعِلِ وَ الْمُضَافِ إِلَيْهِ

برده نشده است (نَائِبُ الْفَاعِلِ: اسْمُ / الْمُضَافِ إِلَيْهِ: اللَّهِ)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۴- ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا^۲ ...﴾ ق: ۶

آیا مگر به آسمان بالای سرشان که چگونه آن را ساخته ایم؟! (اَلْفِعْلُ الْمُضَارِعُ وَ صِيغَتُهُ)

نگاه نکرده‌اند. (اَلْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: لَمْ يَنْظُرُوا / صِيغَتُهُ: لِلْغَائِبِينَ یا جمع مذكر غایب)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی مضارع = معادل مضارع اخباری

۵- ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ...﴾ اَلتَّوْبَةُ: ۱۰۴

آیا که تنها خداست که از بندگان توبه را می پذیرد؟ (اَلْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)

ندانستند یا ندانسته اند. (اَلْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنْ عِبَادِ)

سـ سوف + مضارع = معادل مستقبل

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۶- ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يُمَرِّقُوا^۳ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ^۴ أَجُورَهُمْ ...﴾ اَلنِّسَاء: ۱۵۲

و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان [خدا]

مزدھایشان را به آنها خواهد داد.

فرق نگذاشتند. (اَلْمَفْعُولُ: هُمْ ، أَجُورُ)

۱. ذُو سَعَةٍ: توانمند - سَعَةٍ: توانمندی ۲. بَنَيْنَا: ساختیم ۳. يُمَرِّقُوا: می دهد ۴. أَجُورُ: مزدھا «مفرد: أَجْر»

التَّامِرِينَ الثَّالِثُ: اِقْرَأِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ اُنْتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

لـ امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند. ☒

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند. ☐

تقدم جار و مجرور، حصر را می رساند و معادل «تنها، فقط» است.

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۲- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...﴾ ۱۴ الْحَجَرَاتِ
بادیه نشینان گفتند: ...

(الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان نمی آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.» ☐

(ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.» ☒

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ...﴾ ۵۲ الزُّمَرِ
(الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟ ☒

(ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟ ☐

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

لم یکن = ما کان

۴- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ ۱ سورَةُ الْإِخْلَاصِ
بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

(الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست. ☐

(ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است. ☒

لِ امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۵- ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ * وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ ۷ سورَةُ قُرَيْشٍ
پس پروردگار این خانه را ...

(الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد. ☐

(ب) ... باید بپرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از بی [دشمن] ایمنشان کرد. ☒

۱. أَسْلَمَ: اسلام آورد ۲. الصَّمَد: بی نیاز ۳. وَلَدَ: زایید (مضارع: يَلِدُ) ۴. أَلْكَفُوا: همتا
۵. أَطْعَمَ: خوراک داد ۶. أَلْجُوعَ: گرسنگی ۷. آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

الْتَّمَرَيْنِ الرَّابِعُ : تَرْجِمِ الْجُمْلَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ، ثُمَّ عَيِّنْ صِيغَةَ الْأَفْعَالِ فِيهَا.

۱- لَا تَرْجِعْ إِلَى بَيْتِكَ: ۱. به خانه ات برنگرد. (لا تَرْجِعْ: مفرد مذکر مخاطب)

۲- لَمْ يَرْجِعْ صَدِيقِي: ۲. دوستم باز نگشت. (لَمْ يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۳- أَخَوَاتِي لَمْ يَرْجِعْنَ: ۳. خواهرانم برنگشتند. (لَمْ يَرْجِعْنَ: جمع مؤنث غایب)

۴- لَا يَرْجِعْ صَدِيقِي: ۴. دوستم نباید برگردد. (لَا يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۵- أُخْتِي لَا تَرْجِعْ: ۵. خواهرم بر نمی گردد. (لَا تَرْجِعْ: مفرد مؤنث غایب)

الْتَّمَرَيْنِ الْخَامِسُ : اِنتَخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

۱- أَنَا ... فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ. لَنْ أُسَافِرَ لَمْ أُسَافِرْ لِكِي أُسَافِرَ
آینده منفی ماضی منفی مضارع التزامی

من در دو سال گذشته سفر نکردم. ۱. لَمْ أُسَافِرْ

لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرْ: سفر نکردم / لِكِي أُسَافِرَ: تا سفر کنم

۲- عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. أَنْ تَيَّاسَ ☐ كَيْ تَيَّاسَ ☐ لَا تَيَّاسَ ☒

☆ تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات نا امید نباشی. ☒ لَا تَيَّاسَ
 أَنْ تَيَّاسَ : که نا امید شوی / كَيْ تَيَّاسَ : تا نا امید شوی / لَا تَيَّاسَ : نا امید نباش

۳- أُرِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ. أَنْ أَذْهَبَ ☒ لَمْ أَذْهَبَ ☐ إِنْ أَذْهَبَ ☐

☆ می‌خواهم که به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) بروم. ☒ أَنْ أَذْهَبَ
 أَنْ أَذْهَبَ : که بروم / أَذْهَبَ : بروم / إِنْ أَذْهَبَ : اگر بروم

۴- هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا. لَنْ يَرْجِعَ ☒ مَاضِي مَنْفَى ☐ مَا رَجَعَ ☐ لَمْ يَرْجِعَ ☐ مَاضِي مَنْفَى

☆ او فردا به ورزشگاه بر نخواهد گشت. ☒ لَنْ يَرْجِعَ
 لَنْ يَرْجِعَ : بر نخواهد گشت / مَا رَجَعَ : برگشت / لَمْ يَرْجِعَ : برگشت
 نکته: (ما+ماضی) و (لَمْ+مضارع) به معنی ماضی منفی

۵- مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. لَا يَجْتَهِدُ ☐ لَا يَجْتَهِدُ ☐ يَجْتَهِدُ ☒

هر کس تلاش کند، در کارهایش موفق می‌شود. ☒ يَجْتَهِدُ
 لَا يَجْتَهِدُ : تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ : نباید تلاش کند / يَجْتَهِدُ : تلاش کند

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ : عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱- اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ. اَلْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مومن کم حرف و پر کار است.

قلیل ≠ کثیر

▲ (الف) کم گوی و کمزنده گوی چون در / تا زانکه تو جهان شود (طایم گنجوی)
 لَای زانکه

العالم ≠ الجاهل
 عَلَام ≠ جَهَال

۲- اَلْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است.
 ▲ (ب) علم کز اعمال نشان نیست / کالبدی دارد و جان نیست (امیر خسرو دهلوی)

۳- أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ (ه) آسایش و کرامت تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)

عَدَاوَةٌ ≠ صَدَاقَةٌ

۴- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ
 دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

▲ (و) دشمن و انا که غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (طایم گنجوی)

لَكَ ≠ عَلَيْكَ

۵- الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ
 روزگار دو روز است؛ روزی به سود تو و روزی به زیان توست.

▲ (ز) روزگار است آن که که عزت دهد که خوار دارد / چرخ بازگر ازین بازچه بسیار دارد (قائم مقام فراهی)

اسم تفضیل اسم تفضیل
 ۶- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 بهترین کارها، میانه‌ترین آن‌هاست.
 ▲ (اندازه‌نگو دار که اندازه‌نگوست / هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (معدی))

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

أَسْرَى	أَنْفُسُ	أَجُورُ	أَقْرِبَاءُ	مُحَاوَلَاتُ	فَرَائِضُ
أَسِيرُ	نَفْسُ	أَجْرُ	قَرِيبُ	مُحَاوَلَةٌ	فَرِيضَةٌ
أَصْحَابُ	أَنْظَارُ	جُهَّالُ	مَكَارِمُ	أَعْرَاضُ	أَصْفِيَاءُ
صَاحِبُ	نَظَرُ	جَاهِلُ	مَكْرَمَةٌ	عَرَضُ	صَفِيٌّ
	تَلْمِيزَاتُ	أَخْلَاقُ	خِصَالُ	صَفَحَاتُ	
	تَلْمِيزَةٌ	خُلُقُ	خَصَلَةٌ	صَفْحَةٌ	

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنُ: صَعِّعْ عِلَامَةً = بَيِّنِ الْمُرَادَفِينَ وَ عِلَامَةً ≠ بَيْنِ الْمُضَادِّينَ.

يُعِينُ = يَنْصُرُ (یاری می‌کند)	سَلَامٌ ≠ حَرْبُ (صلح، جنگ)	أَهْلٌ = أُسْرَةٌ (خانواده)
بُعِثَ = أُرْسِلَ (فرستاده شد)	ضَاعَ ≠ وُجِدَ (گم شد، پیدا شد)	مَكْرُوبٌ = مَحْزُونٌ (اندوهگین)
طَعَامٌ = غِذَاءُ (خوراک)	بَنَيْنَا = صَنَعْنَا (ساختیم)	حُزْنٌ ≠ فَرَحٌ (ناراحت، شاد)
صِدْقٌ ≠ كِذْبُ (راستگویی، دروغگویی)	ضِيَاءٌ ≠ ظَلَامٌ (روشنایی، تاریکی)	آتَى ≠ أَخَذَ (داد، گرفت)

📖 (لِلتَّمِرِينَ فِي الْمَنْزِلِ) عَيِّنِ الْفِعْلَ الْمُنَاسِبَ لِكُلِّ صُورَةٍ. [تمرین به عهده دانش‌آموز است] **برگرد**



۱- أَسْلَمَ ، يُسَلِّمُ ۲- أَعْجَبَ ، يُعْجِبُ ۳- فَكَّ ، يَفْكُ ۴- أَطْعَمَ ، يُطْعِمُ



۵- سافَرْتُ، تُسافِرُ ۶- نَجَحْتُ، تَنْجَحُ ۷- نَظَرْتُ، تَنْظُرُ ۸- أَخَذْتُ، تَأْخُذُ



۹- عَبَدَ، يَعْبُدُ ۱۰- أَعَانَ، يُعِينُ ۱۱- اسْتَمَعَ، يَسْتَمِعُ ۱۲- بَنَى، يَبْنِي



۱۳- خَافْتُ، تَخَافُ ۱۴- بَسَطْتُ، تَبْسُطُ ۱۵- كَتَبْتُ، تَكْتُبُ ۱۶- فَتَشْتُ، تُفَتِّشُ



۱۷- ضَاعَ، يَضِيعُ ۱۸- مَشَى، يَمْشِي ۱۹- صَعَرَ حَدَّهُ، يُصَعِّرُ حَدَّهُ ۲۰- ضَحِكَ، يَضْحَكُ



الدَّرْسُ السَّابِعُ بَرَكْد

﴿... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ النجم: ۳۹

انسان چیزی جز آنچه را تلاش کرده است، ندارد.

لا تَقْنَطُوا

نا امید نشوید

«مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ» رسول الله ﷺ جواب شرط فعل شرط

هرکس چیزی را بخواهد و بکوشد، می‌یابد. (هرکس چیزی را خواست و کوشید، یافت).

لَا مُشْكِلَةَ قَادِرَةً عَلَى هَزِيمَةِ الشَّخْصِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ وَ قُدْرَاتِهِ.

هیچ مشکلی نیست که قادر به شکست شخصی باشد که به خدا توکل می‌کند و به خودش و توانمندی‌هایش تکیه می‌کند. اسم تفضیل/مضاف الیه

كثِيرٌ مِنَ النَّاجِحِينَ أَثَارُوا إعْجَابَ الْآخِرِينَ؛ بسیاری از افراد موفق موجب شگفتی دیگران شده‌اند؛

مَعَ أَنَّهُمْ كَانُوا مُعَوِّقِينَ أَوْ فُقَرَاءَ أَوْ كَانُوا يُوَاجِهُونَ مَشَاكِلَ كَثِيرَةً فِي حَيَاتِهِمْ، وَ مِنْ هَؤُلَاءِ:

با وجود اینکه معلول یا فقیر بوده‌اند، یا در زندگیشان با مشکلات بسیار روبه‌رو می‌شدند، از آن جمله:

الْأُسْتَاذُ مَهْدِيٌّ آذَرِيزْدِي وَ هُوَ أَشْهَرُ كَاتِبِ لِقَاصِصِ الْأَطْفَالِ، فِي السَّنَةِ الْعَاشِرِينَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا، ثُمَّ صَارَ بَائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي حَيَاتِهِ. عدد ترتیبی/صفت اسم تفضیل/خبر

استاد مهدی آذریزدی نامدارترین نویسنده داستان‌های کودکان، در سن بیست سالگی کارگری ساده بود، سپس کتابفروش شد، در حالی که در [طول] زندگی‌اش به مدرسه نرفته بود.

مَهْتَابُ نَبَوِيٍّ بِنْتُ وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، وَ رَغِمَ ذَلِكَ مَا يَتَسَنَّ

مهتاب نبوی، دختری که بدون دست به دنیا آمد، با این وجود نومید نشد.

وَ حَاوَلَتْ أَنْ تَكُونَ نَاجِحَةً فِي حَيَاتِهَا وَ تَتَغَلَّبَ عَلَى مُشْكِلَتِهَا وَ تَقْضِي أَوْقَاتَهَا فِي الْكِتَابَةِ وَ السَّبَاحَةِ وَ الرِّيَاضَةِ. و او سعی کرد در زندگی‌اش موفق باشد و بر مشکلش غلبه کند و اوقات خود را صرف نوشتن، شنا و ورزش کند.

فَالْقَتُّ كِتَابَيْنِ فِي السَّابِعَةِ عَشَرَ مِنْ عُمْرِهَا . تَخَرَّجَتْ مَهْتَابُ مِنْ جَامِعَةِ شِيرَاز فِي قَرَعِ عِلْمِ الْأَحْيَاءِ. در هفده سالگی، دو کتاب نوشته بود. مهتاب از دانشگاه شیراز در رشته زیست‌شناسی فارغ‌التحصیل شد.

إِنَّهَا حَصَلَتْ عَلَى الْأَوْسَمَةِ الْمُتَعَدِّدَةِ فِي السَّبَاحَةِ.

او در شنا مدال‌های متعددی کسب کرده است.

تَعْتَقِدُ مَهْتَابُ بِأَنَّهَا لَيْسَتْ مُعَوِّقَةً، وَ تَقُولُ: «إِنِّي مُخْتَلِفَةٌ عَنِ الْآخِرِينَ».

مهتاب معتقد است که معلول نیست و می‌گوید: «من با دیگران متفاوت هستم».

وَ هَذَا هُوَ السَّبَبُ الرَّئِيسِيُّ الَّذِي سَاعَدَهَا فِي نَجَاحَاتِهَا.

این دلیل اصلی است که به او در موفقیت‌هایش کمک کرده است.

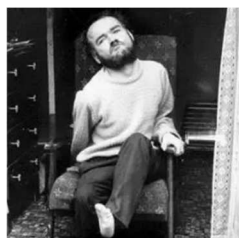
کریستی براون وُلِدَ فِي أُسْرَةٍ فَقِيرَةٍ وَ كَانَ مُصَابًا بِالشَّلَلِ الدِّمَاغِيِّ، وَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى السَّيْرِ وَ الْكَلَامِ. فَسَاعَدَتْهُ أُمُّهُ. کریستی براون در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد، و دچار فلج مغزی بود، قادر به حرکت و سخن گفتن نبود. بنابراین، مادرش به او کمک کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ أَخَذَ كَرِيسْتِي قِطْعَةً طَبَّاشِيرَ بِقَدَمِهِ الْيُسْرَى وَ هِيَ الْعُضْوُ الْوَحِيدُ الْمُتَحَرِّكُ مِنْ بَيْنِ أَطْرَافِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ رَسَمَ شَيْئًا.

در روزی از روزها کریستی با پای چپش که تنها اندام متحرک از بین دست‌ها و پاهایش بود تگه گچی را برداشت و چیزی را نقاشی کرد.

وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَيَاتُهُ الْجَدِيدَةُ. اجْتَهَدَ كَرِيسْتِي كَثِيرًا، وَ أَصْبَحَ رَسَامًا وَ شَاعِرًا وَ أَلَفَ كِتَابًا بِاسْمِ «قَدَمَي الْيُسْرَى»، وَ از همین‌جا زندگی نوینش آغاز شد. کریستی بسیار تلاش کرد، و نقاش و شاعر شد و کتابی به نام «پای چپم» تالیف کرد.

فَأَصْبَحَ الْكِتَابُ فِي مَا بَعْدُ فَلَمًّا حَصَلَ عَلَى جَائِزَةِ أَوْسْكَار. این کتاب بعدها فیلمی شد که جایزه اسکار را به دست آورد. (موفق به دریافت جایزه اسکار شد).



کریستی براون



مهتاب نبوی



مهدی آذرینودی



برگرد

مُصَابٌ بِ: دچارِ مَعَ أَنْ: با اینکه مُعَوَّقٌ: معلول، جان‌باز وَاجَهٌ: روبه رو شد (مضارع: يُوَاجِهُ) وُلِدَتْ: زاده شد هَزِيمَةٌ: شکست دادن، شکست يُسْرَى: چپ = يَسَارٌ ≠ يَمِين	رَسَامٌ: نقاش رَغَمَ: با وجود سَعَى: تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) =جَدَّ، اجْتَهَدَ، حَاوَلَ شَلَلٌ دِمَاغِيّ: فلج مغزی طَبَّاشِيرٌ: گچ نوشتار	أَطْرَافٌ: دست و پا و سر أَطْرَافُهُ الْأَرْبَعَةُ: دست‌ها و پاهایش أَنْ تَتَغَلَّبَ: که چیره شود أَنْ تَقْضِي: که بگذرانند أَوْسَمَةٌ: نشان‌های شایستگی «مفرد: وسام»
--	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ بَرِّگَرِد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- ما هُوَ السَّبَبُ الرَّئِيسِيُّ الَّذِي سَاعَدَ مَهْتَابَ فِي نَجَاحَاتِهَا؟ - تَعْتَقِدُ مَهْتَابُ بِأَنَّهَا لَيْسَتْ مُعَوَّقَةً، وَ تَقُولُ: «إِنِّي مُخْتَلِفَةٌ عَنِ الْآخَرِينَ».

دلیل اصلی که به مهتاب در رسیدن به موفقیت‌هایش کمک کرد چیست؟ - مهتاب معتقد است که معلول نیست و می‌گوید: «من با دیگران متفاوت هستم».

۲- كَمْ سَنَةٍ كَانَ عُمَرُ آذَرِيْزْدِي عِنْدَمَا كَانَ عَامِلًا بَسِيْطًا؟ - فِي السَّنَةِ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيْطًا. آذر یزدی وقتی کارگر ساده‌ای بود، چند ساله بود؟ - در ۲۰ سالگی، کارگری ساده بود.

۳- أَيْ مُشْكَلَةٍ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ؟ - لَا مُشْكَلَةٍ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ. کدام مشکل قادر به شکستِ توکل کننده به خداوند است؟ - هیچ مشکلی قادر به شکستِ توکل کننده به خداوند، نیست. (چه مشکلی می‌تواند کسی را که به خدا توکل می‌کند، شکست دهد؟ - هیچ مشکلی نمی‌تواند کسی را که به خدا توکل می‌کند، شکست دهد.) اسم فاعل و مصادر را می‌توان به شکل فعل ترجمه کرد ولی ترجیح کتاب به ترجمه به شکل اسم فاعلی است.

۴- مَنْ سَاعَدَ كَرِيْسْتِي فِي جُھُوْدِهِ وَ نَجَّاحِهِ؟ - سَاعَدَتْهُ أُمُّهُ. چه کسی به کریستی در تلاش و موفقیتش کمک کرد؟ - مادرش به او کمک کرد. («جُھُوْد و نَجَّاح» مصدر هستند)

۵- مَا اسْمُ كِتَابِ كَرِيْسْتِي بِرَاوْنِ؟ - قَدَمِي الْيُسْرَى. نام کتاب کریستی براون چیست؟ - پای چپم

📖 اِعْلَمُوْا ه بَرِّگَرِد

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پُرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ وَ أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كان** چند معنا دارد:

۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ الْأَحْزَاب: ۲۴

بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كَانُوا يَسْمَعُونَ: می‌شنیدند.

۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِيعًا» وَ «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش‌آموز شنیده بود».

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
كان يكون كن

۵- «كَانَ» بر سر «لِ» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:
كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشَبِيٌّ. تختی چوبی داشتم.
مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می‌باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ و أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾^{۷۸} الْحَجَّ: ۶۳
از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می‌شود.

نَظَّفَ^{۷۹} الطُّلَابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.

دانش‌آموزان مدرسه‌شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۶۷

با دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کند داناتر است.

وقتی این افعال بر سر جمله اسمیه (که از مبتدا و خبر ظاهر تشکیل می‌شود) می‌آیند، خبر را منصوب می‌کنند؛
مثال:

صَارَ الْبُسْتَانُ جَمِيلًا^{۸۰}.

فعل ناقص اسم صار و مرفوع خبر صار و منصوب

الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ.

مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع

امری ثابت و همیشگی = است

★ **كَمْ** اختَرِ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ اسْمِ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرِهَا.

۱- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْوَةً حَسَنَةً لِلْعَالَمِينَ.

فرستاده خدا الگویی نیکو برای جهانیان است.

كَانَ: فعل ناقص / رسول: اسم فعل ناقص و مرفوع / أَسْوَةً: خبر فعل ناقص و منصوب

۲- صَارَ كُلُّ مَكَانٍ مَمْلُوءً بِالْأَزْهَارِ الْجَمِيلَةِ.

همه جا پر از شکوفه‌های زیبا شد.

صَارَ: فعل ناقص / كُلُّ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مَمْلُوءً: خبر فعل ناقص و منصوب

۳- أَصْبَحَ الشَّاتِمُ نَادِمًا مِنْ عَمَلِهِ الْقَبِيحِ.

دشنام دهنده از کار زشتش پشیمان شد.

أَصْبَحَ: فعل ناقص / الشَّاتِمُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / نَادِمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۴- لَيْسَ الْكَاذِبُ مُحْتَرَمًا عِنْدَ النَّاسِ.

دروغگو نزد مردم مورد احترام نیست.

لَيْسَ: فعل ناقص / الْكَاذِبُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مُحْتَرَمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

^{۷۸} الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز / اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید، ماضی آن «إِخْضَرَّ»، مضارع آن «يُخْضِرُ» و مصدرش می‌شود: «إِخْضَارًا»

^{۷۹} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۸۰} «اسم افعال ناقصه» فقط در حالت ظاهر تدریس شده و «خبر مقدم» تدریس نشده است.

۵- أَلَيْسَ الصَّبْرُ مِفْتَاحَ الْفَرَجِ؟
آیا صبر کلید گشایش نیست؟

لَيْسَ: فعل ناقص / الصَّبْرُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مِفْتَاحَ: خبر فعل ناقص و منصوب

که اِخْتَبَرِ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ هَذِهِ الْآيَاتِ.

فعل کمکی (معین) و معادل ماضی استمراری

۱- ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵
و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد.
امری ثابت و همیشگی = است (مورد سوال است) یا سوال می شود.

۲- ﴿أَوْفُوا^{۸۱} بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ^{۸۲} مَسْئُولًا﴾ الْإِسْرَاء: ۳۴
و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.
فعل ناقص به معنای «نیست»

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِالْأَسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱
چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبانهای خویش می رانند.

۴- ﴿لَقَدْ كَانَ^{۸۳} فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ^{۸۴} لِلْمُسَائِلِينَ﴾ يُونُس: ۷
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.
امری ثابت و همیشگی = لقد کان: بوده است.
لام مفتوح برای تاکید است.

۵- ﴿وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ^{۸۵} بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ^{۸۶} بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳
نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید.

که التمارین برگرد

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ☒ ☐

۱- «الْعُمَالُ» يَشْتَغِلُونَ فِي الْإِدَارَةِ وَ «الْمُوظَّفُونَ» يَعْمَلُونَ فِي الْمَصَانِعِ. ✕
«کارگران» در اداره و «کارمندان» در کارخانه‌ها کار می‌کنند.

۲- «الطَّبَاشِيرُ» مَادَّةٌ بَيَاضٌ أَوْ مُلَوَّنَةٌ يُكْتَبُ بِهَا عَلَى السَّبُورَةِ وَ مِثْلِهَا. ✓
«گچ»، ماده‌ای سفید یا رنگی است که با آن روی تخته سیاه و مانند آن نوشته می‌شود.

۳- «الْمُخْضَرَّةُ» صِفَةٌ لِأَرْضٍ ذَاتِ أَشْجَارٍ وَ نَبَاتَاتٍ قَلِيلَةٍ. ✕
«سرسبز» ویژگی زمینی است که درختان و گیاهان کمی دارد.

۴- «الْوَسَامُ» هُوَ مَا يُعَلَّقُ عَلَى صَدْرِ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا. ✓
«مدال» چیزی است که به سینه کسی که کاری را خوب انجام داده است، آویزان می‌شود.

۵- الْأُسْتَاذُ آذَرَ يَزْدِي أَشْهَرَ كَاتِبٍ فِي عِلْمِ الْأَحْيَاءِ. ✕
استاد آذر یزدی مشهورترین نویسنده در زیست‌شناسی است.

^{۸۱} أَوْفُوا: وفا کنید (فعل أمر من باب إفعال) / املاي صحيح کلمه «مسئول» در عربی به این شکل است: «مَسْئُول»

^{۸۲} آيَات: نشانه‌ها

^{۸۳} أَلَّفَ: همدل کرد، به هم پیوست

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۱- كُنْتُ أَكْتُبُ إجاباتي. جواب هایم را می نوشتم.	۷- يُكْتُبُ مَثَلٌ عَلَى الْجِدَارِ. ضرب المثلی روی دیوار نوشته می شود.
۲- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحْ. هرکس بنویسد، موفق می شود.	۸- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللَّوْحِ. روی تخته نوشته شده است.
۳- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. روی درخت ننویس.	۹- أَكْتُبُ بِحَطِّ وَاضِحٍ. با خطی واضح بنویس.
۴- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ. نامه هایی می نوشتند.	۱۰- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. برایت جواب را خواهم نوشت.
۵- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئاً. در آن چیزی ننوشت.	۱۱- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. جمله ای نخواهم نوشت.
۶- أَخَذْتُ كِتَاباً رَأَيْتُهُ. کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.	

الْتَمَرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿وَلَا تَيَّاسُوا مِنْ رُوحٍ﴾^{۸۴} اللَّهُ إِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿يُوسُفُ: ۸۷﴾ (الْجَارَّ وَالْمَجْرُورَ) و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافر (گروه کافران هم گفته اند) کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. (تنها مردم کافر از رحمت خدا نا امید می شود.)
الْجَارَّ وَالْمَجْرُورَ: مِنْ رُوحٍ

۲- لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ، وَ إِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِمَّا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَ كَانَ الْحِلْمُ غَالِباً عَلَى كُلِّ أَمْرِهِ. (اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ وَ خَبَرُهُ)
الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع) نیست عطف به جواب شرط معادل مضارع التزامی (باشد) فقط
بردبار کسی نیست که ناتوان شود پس هجوم آورد، و هرگاه توانمند شود انتقام گیرد؛ بردبار فقط کسی است که هرگاه توانمند شود درگذرد، و بردباری بر هر کارش غالب باشد.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبَرُهُ: مَنْ
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحِلْمُ وَ خَبَرُهُ: غَالِباً

۳- مَنْ إِرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَام (اسْمُ التَّفْضِيلِ)
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط
هر کس بخواهد توانمندترین مردم باشد، پس باید به خداوند توکل کند.
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَقْوَى

۴- أَعْظَمُ الْبَلَاءِ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع) (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)
اسم تفضیل
بزرگترین بلا، قطع امید کردن است.
الْمُبْتَدَأُ: أَعْظَمُ وَ الْخَبَرُ: انْقِطَاعُ

۵- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع) (نَوْعُ الْفِعْلِ وَ صِيَغَتُهُ)
فعل شرط جواب شرط
هر کس به خدا توکل کند، سختی ها برایش خوار می شود.
الفعل: تَوَكَّلَ نَوْعُ الْفِعْلِ: فعل ماضی وَ صِيَغَتُهُ: مفرد مذكر غائب
الفعل: ذَلَّتْ نَوْعُ الْفِعْلِ: فعل ماضی وَ صِيَغَتُهُ: مفرد مؤنث غائب

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

- ۱- أُريدُ أَنْ أَكْتُبَ تَرْجَمَةَ النَّصِّ مُسْتَعِيناً بِالْمُعْجَمِ.
می‌خواهم که ترجمه متن را با کمک فرهنگ لغت بنویسم.
- ۲- نَصَحَ الْأُسْتَاذُ طُلَّابَهُ لِيَكْتُبُوا بِحَظٍّ وَاضِحٍ.
استاد دانشجویانش را سفارش کرد تا با خطی آشکار بنویسند.
- ۳- لَنْ أَكْتُبَ شَيْئاً عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
روی آثار تاریخی چیزی نخواهم نوشت.
- ۴- سَأَكْتُبُ ذِكْرِيَّاتِ السَّفَرَةِ الْعِلْمِيَّةِ.
خاطرات گردش علمی را خواهم نوشت.
- ۵- كَانَ زُمَلَائِي يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.
همکلاسی‌هایم نامه‌هایی می‌نوشتند.

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ اسْمَ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرَهَا.

- ۱- أَلَا، لَيْسَ الظُّلْمُ بَاقِياً. آگاه باشید، ظلم و ستم ماندگار نیست.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ **إِسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ:** الظُّلْمُ **وَ خَبَرُهُ:** بَاقِياً
- ۲- يُصْبِحُ الْجَوُّ حَارّاً غَداً. فردا هوا گرم می‌شود.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: يُصْبِحُ **إِسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ:** الْجَوُّ **وَ خَبَرُهُ:** حَارّاً
- ۳- كَانَ الْجُنُودُ وَاقِفِينَ لِلْحِرَاسَةِ. سربازان برای نگهبانی ایستاده بودند.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ **إِسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ:** الْجُنُودُ **وَ خَبَرُهُ:** وَاقِفِينَ
- ۴- صَارَ الطَّالِبُ عَالِماً بَعْدَ تَخْرُجِهِ مِنَ الْجَامِعَةِ. دانشجو بعد از دانش‌آموختگی‌اش از دانشگاه، دانا شد.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: صَارَ **إِسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ:** الطَّالِبُ **وَ خَبَرُهُ:** عَالِماً

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ ۖ هُوَ: ۴۷
گفت: پروردگارا، من به تو ...
(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.
(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم. ☒
- إِسْمُ النَّكْرَةِ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

است

فعل امر

۲- ﴿...وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲

- (الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. ☒
- (ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.
الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ، شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

بدان + ۵

بودم

۳- ﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَالَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النبأ: ۴۰
روزی که...

- (الف) ... آدمی آنچه [با] دستانش پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: کاش من خاک بودم. ☒
- (ب) ... مرد آنچه را [با] دستش تقدیم کرده است می نگرد و کافر می گوید: من همانند خاک شدم.
الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

كان + مضارع منفی

ماضی استمراری منفی

ماضی منفی

بودم

۴- ﴿كُنْتُ سَاكِنًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ﴾ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ.

- (الف) ساکت شدم و کلمه ای نمی گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی دانم.
- (ب) ساکت بودم و کلمه ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی دانستم. ☒
- الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُّ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضُوعِ

معادل ماضی استمراری

شدند

۵- ﴿كَانَ الشَّبَابُ يَلْعَبُونَ بِالْكُرَّةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ﴾.

- (الف) جوانان در کنار ساحل با توپ بازی می کردند و پس از بازی با نشاط شدند. ☒
- (ب) مردان در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكُرَّةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

الْتَّمَرِينَ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلتَّوْضِيحِ.

معلول، جانباز، دروازه، گردو

۱- الشَّخْصُ الَّذِي فِي جِسْمِهِ نَقْصٌ. (الْمُعَوَّقُ / الْمَرْمَى / الْجَوْزُ)
کسیکه در بدنش نقص و کمبودی وجود دارد.

نقاشی، نقاشی، نقاشی ها

۲- مَنْ يَرْسُمُ بِالْقَلَمِ أَشْكَالًا، أَوْ صُورًا، أَوْ خُطُوطًا. (الرَّسْمُ / الرَّسَامُ / الرَّسُومُ)
کسی که با قلم شکل ها، یا تصاویر، یا خطوط را می کشد.

جنگ، جشن، تب

۳- حَالَةُ مَرَضِيَّةٍ تَرْتَفِعُ فِيهَا حَرَارَةُ الْجِسْمِ. (الْحَرْبُ / الْحَفْلَةُ / الْحُمَى)
یک وضعیتی بیمارگونه ای که در آن حرارت بدن بالا می رود.

کلرگر، کلرگاه، مزدور

۴- مَنْ يَشْتَغِلُ فِي مِهْنَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ. (الْعَامِلُ / الْمَعْمَلُ / الْعَمِيلُ)
کسی که در یک حرفه یا صنعت کار می کند.

شگفت انگیزها، دست ها و پاها و سر، تنه

۵- الْيَدَانِ وَ الْقَدَمَانِ وَ الرَّأْسِ. (الْأَعَايِبُ / الْأَطْرَافُ / الْجِدْعُ)

دو دست و دو پا و سر.

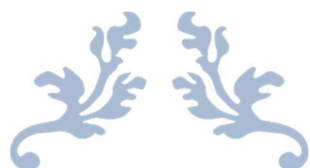
أَيُّهَا الْأَحِبَّاءُ، نَسْتَوِدُّعُكُمْ^۱ اللَّهُ، إِلَى اللَّقَاءِ،
 سَنَلْتَقِي^۲ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الصَّفِّ
 الثَّانِي عَشَرَ.
 نَتَمَنَّى^۳ لَكُمْ النِّجَاحَ، مَعَ السَّلَامَةِ،
 فِي أَمَانِ اللَّهِ.

ای دوستان، شما را به خدا می‌سپاریم، به امید دیدار
 اگر خدا بخواهد شما را در کلاس دوازدهم دیدار خواهیم کرد.

برایتان آرزوی موفقیت می‌کنیم، به سلامت
 خدا نگهدار

هدیه کنید
 قرائت فاتحه برای پدران آسمانی
 بالاخص پدر عزیزم، مهدی خوشخو

.....
 ۱- نَسْتَوِدُّعُ: می‌سپاریم ۲- نَلْتَقِي: دیدار می‌کنیم ۳- نَتَمَنَّى: آرزو می‌کنیم [در حوار داشتیم و لغت جدید نیست و باید
 مشکی چاپ شود].



جمع‌های مکسر درس به درس

عربی (۲) پایه یازدهم انسانی

منصوره خوشنو



جمع های مکسر درس به درس

الدرس الأول		
ترجمه	مفرد	جمع التکسیر
پند، اندرز	مَوْعِظَةٌ	مَوَاعِظُ
سفارش	وَصِيَّةٌ	وَصَايَا
داستان	الْقِصَّةُ	الْقِصَصُ
کلام موجز، دانش، پند	الْحِكْمَةُ	الْحِكَمُ
کتاب، نوشته، نامه	كِتَابٌ	کُتُبٌ
صدا	الصَّوْتُ	الأصوات
خر	حَمَارٌ	حمير
کوه	جَبَلٌ	جبال
فرومایه، پست ترین	الْأَزْدَلُ	الأراذل
شایسته، برترین	الْأَفْضَلُ	الأفاضل
حدیث، سخن	الْحَدِيثُ	الأحاديث
کار	الْعَمَلُ	الأعمال
کار، فرمان، پیشامد	الأَمْرُ	الأُمور
برادر، دوست	أَخٌ	إخوان
عیب، نقص	عَيْبٌ	عُيوب
مدرسه، آموزشگاه	مَدْرَسَةٌ	مدارس
زمین بازی، ورزشگاه	مَلْعَبٌ	ملعب
رستوران	الْمَطْعَمُ	مطاعم
خانه	مَنْزِلٌ	منازل
جامه و لباس	مَلْبَسٌ	الملابس
قیمت	السَّعْرُ	الأسعار
پیراهن زنانه	الْقُسْتَانُ	القساتین
تمرین	تَمَرِينٌ	تمارين
فعل، کُنش	الْفِعْلُ	الأفعال
مصدر، منبع	الْمَصْدَرُ	المصادر
روبا	تُعَلَبٌ	تعالب
گرگ	ذئبٌ	ذئاب
شلوار	سِرْوَالٌ	سراويل
ماه	شَهْرٌ	أشهرًا - شهور
ایستگاه	مَوْقِفٌ	مواقف
چیز	الشيءُ	الأشياء
بنده	عَبْدٌ	عباد
پیامبر	نَبِيٌّ	أنبياء
فرستاده	رَسُولٌ	رسل
الدرس الثاني		
دعا	الدُّعَاءُ	الادعية

شاعر	الشَّاعِرُ	الشُّعراءُ
بیت	بَيْتٌ	أبياتاً
اشک	دَمْعٌ	دُموعٌ
انبارهای آب در بیابان، کارخانه	الْمَصْنَعُ	المصانع
ستایش	مَحْمَدَةٌ	محامد
دوست	حَبِيبٌ	أحبةٌ
دشمن، تجاوزگر	العادي، عادٍ	عداةٌ
پرنده	الطَّائِرُ	الطَّيرُ
شعر	شِعْرٌ	أشعارٌ
ترکیب، جفت سازی	التَّرْكِيبُ	التراكيب
جنبنده، چارپا	دَابَّةٌ	الدوابُ
شاخه	غُصْنٌ	غُصونٌ
درخت	الشَّجَرَةُ	الأشجارُ
پرنده	الطَّائِرُ، الطَّيْرُ	الطيورُ
راز، پنهان	غَيْبٌ	غُيوبٌ
جمله	الْجُمْلَةُ	الجُمَلُ
سرباز	جُنْدِيٌّ	جُنودٌ
شکوفه، گل	الزَّهْرُ	الأزهارُ
کارگر	عَامِلٌ	عمالاً

الدرس الثالث		
امّت، گروه، طایفه	أُمَّةٌ	أُمَمٌ
مانند	مِثْلٌ	أمثالٌ
شگفتی	عَجَبِيَّةٌ	عجائبٌ
دندان	سِنٌّ	أسنانٌ
مانده، آثار	بَقِيَّةٌ	بقايا
ماهی	السَّمَكُ	الأسماك
باله ماهی	زَعَنَفَةٌ	زعانفٌ
دشمن، خصم	عَدُوٌّ	أعداء
شن	رَمْلٌ	رمال
تنه	جَذَعٌ	جذوع
بال	جَنَاحٌ	أجنحةٌ
دُم	ذَيْلٌ	أذيالٌ
دهان	فَمٌ	أفواه
خود، همان	نَفْسٌ	أنفُسٌ
پا	قَدَمٌ	أقدامٌ
پرتو	شُعاعٌ	أشعةٌ
نوع، قسم	نَوْعٌ	أنواعٌ
یک هزار	أَلْفٌ	آلافٌ
چشم، چشمه	عَيْنٌ	عيونٌ

الْعُلَمَاءُ	الْعَلِيمُ	دانشمند
بَحَارٍ	بَحْرٍ	دریا
الْمَلَايِينِ	الْمَلِیُونَ	میلیون
الْأَحْيَاءِ	حَیٍّ	زنده
الْأَمْوَاتِ	الْمَمِيتِ	مرده

الدَّرْسُ الرَّابِعُ		
أَلْفَاظٍ	لَفْظٍ	لفظ، گفتار
بَضَائِعٍ	بِضَاعَةٍ	کالا
أَبْعَادٍ	بُعْدٍ	بُعد، طول، دوری
أَوْزَانٍ	وَزْنٍ	وزن
الْأَلْسِنَةِ	لِسَانٍ	زبان
الْأَحْرُوفِ	الْحَرْفِ	حرفی از حروف الفبا
مَخَارِجٍ	مَخْرَجٍ	جای بیرون رفتن
الْأَفْرَاسِ	الْقَرَسِ	اسب
الْبُغْزَلَانِ	الْبُغْزَالِ	آهو
الْأَصُولِ	الْأَصْلِ	ریشه
الرِّيحِ	الرَّيْحِ	باد
السُّفُنِ	السَّفِينَةِ	کشتی
الْأَسْئَلَةِ	السُّؤَالِ	سوال، پرسش
صُورٍ	صُورَةٍ	عکس
الطَّلَابِ	الطَّالِبِ	دانش آموز، دانشجو
أَهْرَامٍ	هَرَمٍ	هرم
قَوَاعِدِ	قَاعِدَةٍ	قاعده، دستور
سِيَّاحٍ	سَائِحٍ	گردشگر
آثَارِ	أَثَرٍ	نشانه
مَلَائِكَةٍ	مَلَكٍ	فرشته آسمانی
قُرَى	قَرْيَةٍ	روستا
تَوَارِيخِ	تَارِيخٍ	تاریخ
دَوْلٍ	دَوْلَةٍ	کشور، حکومت
الدَّرَرِ	الدَّرَرِ	مروارید

الدَّرْسُ الْخَامِسُ		
الْمَعَاصِي	الْمَعْصِيَةِ	گناه
ذُنُوبٍ	ذَنْبٍ	گناه
أَصْحَابِ	صَاحِبٍ	دوست
أَصْدِقَاءِ	صَدِيقٍ	دوست
نُصُوصٍ	نَصٍّ	متن
الْأَنْظَارِ	الْأَنْظَرِ	دیده، نگاه
قُلُوبٍ	قَلْبٍ	دل
أَوْلِيَاءِ	وَلِيٍّ	یار
فُنُونٍ	فَنٍّ	هنر
الْفُقَرَاءِ	فَقِيرٍ	ندار

الدَّرْسُ السَّادِسُ		
جُهَالٍ	جَاهِلٍ	نادان
الْأَسْرَى	الْأَسِيرِ	دربند، اسیر
شِدَائِدٍ	شَدِيدَةٍ	گرفتاری، سختی
مَكَارِمِ	مَكْرُمَةٍ	بزرگواری
أَخْلَاقٍ	خُلُقٍ	خوی
خِصَالٍ	خِصْلَةٍ	ویژگی
أَصْفَاءِ	صَفِيٍّ	برگزیده
أَعْرَاضٍ	عَرَضٍ	آبرو، ناموس
بِرَامِجٍ	بِرْنَامِجٍ	برنامه
الْأَقْرِبَاءِ	قَرِيبٍ	نزدیک، قوم و خویش
أَجُورٍ	أَجْرٍ	مزد
الْأَعْرَابِ	الْأَعْرَابِيِّ	بادیه نشین
الْسَّنِينَ	السَّنَةِ	سال
الْحَقَائِبِ	الْحَقِيقَةِ	کیف، چمدان
الْفَرَائِضِ	الْفَرِيضَةِ	واجب دینی

الدَّرْسُ السَّابِعُ		
مَشَاكِلِ	مُشْكِلَةٍ	مشکل
الْأَطْفَالِ	الطِّفْلِ	کودک
أَوْقَاتٍ	وَقْتٍ	وقت
الْأَوْسَمَةِ	الْوَسَامِ	مدال
الْأَيَّامِ	الْيَوْمِ	روز
الْأَطْرَافِ	الطَّرْفِ	عضو بدن
إِخْوَةٍ	أَخٍ	برادر
رَسَائِلِ	رِسَالَةٍ	نامه
الضَّعَابِ	الضَّعْبِ	سخت
زُمَلَاءِ	زَمِيلٍ	همشاگردی، همکار
الشُّبَابِ	الشَّابِّ	جوان
أَشْكَالِ	شَكْلٍ	شکل
خُطُوطِ	خَطٍّ	خط
الْأَحْبَاءِ	الْحَبِيبِ	دوست